الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
کلمات طیبات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب و بذکره یصدّر
کل خطاب و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و نشهد
ان محمدا عبده و رسوله شهادة ینال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارتیاب و نصلی علی محمد و آله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم
الحساب و تمهد لنا عند الله زلفی و حسن مآب اما بعد میگوید فقیر
حقیر اضعف عباد الله الواحد الاحد ابو الخیر محمد بن احمد مرادآبادی
موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور داعیه طلب حقیقت
در سرم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر بمضمون ع ای بسا
ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نباید داد دست * بمتصوفین
خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب گرفتارند و از کتاب و سنت بهره ندارند

وبزی علما و فقرا بہ آمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت را غیر
شریعت گویند ؛ رو بمی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم
تا آنکه قائد خیرم به بندگی خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ
فی الآفاق وارث موارث الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفایضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندراج النهایة فی البدایة
سیدی وسندی وذخیرة یومی وغدی ومکان الروح من جسدی ظل الله
المنان مرشدنا وهادینا واستاذنا وملاذنا مولینا محمد **فضل الرحمن**
متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم بنوره وضیائه رسانید فرأیت ما لا عین
رأت وسمعت ما لا اذن سمعت ؎ هو خیر من یدعی لکل عظیمة ؛ واکرم
من یطوی الیه المراحل ؛ من بعد بمطالعه کتب قوم قدیما وحدیثا شوق
شدم و آخر کتابی که بمطالعه در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقایق السر والحقیقة حضرت
شمس الدین حبیب الرحمن مرزا **مظهر جانجانان** شهید
قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکند و حل
اکثری از دقایق مذهب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم بس عجیب آمد
باستقصایش کوشیدم و جابجا تلاشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت
ایشان قدس سرهم اصناف آن یافتم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث
الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین **محی الدین ابو محمد**
عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی و حضرت عارف بالله مولینا

شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت مجمع الکمالات قاضی ثناء الله
پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متلذذ و شاد باشم
بل ره اور دو عزیزان سازم و باین غرض آن متفرق را جمع آوردم و از
هر باغی گلی بچیدم و بآخر کتاب رساله اسرار العارفین و سیر الطالبین
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
که مختصری ست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه
بامر کسیکه واجب ست بر من فرمان برداشت امر وی و نه آورده ام روی
تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم
و به دو باب مبوب ساختم باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل ست
بر چهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رض فصل دوم
در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح فصل سوم در مکاتیب قاضی
ثناء الله پانی پتی رح فصل چهارم در مکاتیب مولینا شاه ولی الله
محدث دهلوی رح باب دوم در ترجمه رساله اسرار العارفین
و سیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بر دارند و فقیر را
بدعای حسن خاتمت یاد آرند و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و هو

رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب - و این باب مشتمل ست بر چهار فصل - فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینهٔ طلب خود یکی در بوتهٔ والذین جاهدوا
فینا و آتش و یحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر
لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المومنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة او را ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی کی بضاعت
دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید رشحه ای از اسرار
والمخلصون علی خطر عظیم بکشایند و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه شعلهٔ بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی
استجب لکم باعثه در دل تو پدید آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای
همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی عبور کنی و از نسیم و نحن
اقرب الیه من حبل الورید بوئی در مشام جان تو رسد و شجره قلب از آن
در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا
تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی در باغ فصل بهار ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء از [illegible]
فضل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا
علما همه سبز شود و اشجار بساتین از ثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین
بارور گردد و عیون وصول از سرچشمهٔ عینا یشرب بها المقربون و روا و
سرور در آید و بشر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بشارت فیض
و رسانند الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان

جنات نعیم رضی الله عنه ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام

مکتوب دویم ای عزیز بترس از ان روز که یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه وصاحبته وبنیه واز محاسبه وان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن وچون اولئک کالانعام بحظوظ
نفسانی مشغول مباش وسر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیده
دیشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بکشا و نظاره کن واز نعیم
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای
داعی الله یدعوا الی دار السلام در گوش هوش تو افتد واز خوابگاه غفلت
انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
و دل در تازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران الطاف ندای
لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد و لله جنود السموات والارض
همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آیی
واز دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از
الواث اسرار اتقوا الله ویعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر
قدس قدیم پرواز در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح
شائق در پرواز آید و انهار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ
گردد و آئینه سر از لوامع انوار تجلیات هم صفت نور گردد که سر تولج اللیل
فی النهار مکشوف شود در روشنی ضمیر تو از سطار [illegible] وانزلنا من السماء ماء
مراغم بالشمس [illegible] ۱۲۰

فانبتنا به جنات وحب الحصید سرسبز همچو باغ ارم گردد و بهر زوا جینا
به بلدة میتا مرتا فهم شود و اسرار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید از پیش تو بردارند و تو در مشاهده کمال او فرو مانی گاهی در دریای
بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم مهب افامنوا
مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاهی از نسیم لطف ولا تیأسوا من
روح الله در گلشن تمهید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
وجد نغمات انی لاجد ریح یوسف سرکشی و حاسدین زبان ملامت پیش آیند و گویند
تالله انک لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد
بصیرا ظاهر گردد همه اخوان با هزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا
ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق بر خوانند که لقد اثرک الله علینا و تو
در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة
توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم** ای عزیز بیشتر
ازین تغافل کردن و بحجاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از
وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا هیچ خوف
نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ
اندیشه نمی کنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة
من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم

هی المأوی هیچ انتباه نمی گیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت
بی سامان باشی یکی در صومعه توبوا الی الله در شو و در محراب وانیبوا الی
ربکم توجه بر د به بیان صدق و اخلاص برخوان انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا تا نفایس اسرار و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور الرحیم
بر تو مکشوف شود و بیک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین و بمدارج معارج لغزش تشاء عروج بخشد و منادی اقبال
بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا ثم استقاموا فلا خوف علیهم
و لا هم یحزنون والسلام. **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف
از مطالع سموات سرایر طلوع کند و اراضی قلوب بنور اهتدا منور گردد که
اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالیه از پیش بصائر عقول مرتفع شود
که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس انگشت حیرت
چشم بازماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود
و هیجان عشق اورا در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق مواطن
قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم
اینما کنتم چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله
الها آخر و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید بچنگ
آرد و امواج عزت اورا در محیط عظمت در اندازد و چون خواهد که به کناره آید
در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب امداد

از الطاف وحملناهم فی البر والبحر در رسد و در ساحل لطف
نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط
بدو سپارند و بر رموز و اشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی
الی عبده ما اوحی چه باشد ولقد رأی من آیات ربه الکبری چه معنی دارد

مکتوب پنجم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم یاد آور تا نکهتی از نفحات بوستان فروح و ریحان وجنت نعیم
بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه
مسک در کام تو ریزند و دقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربک مکشوف بر تو شود و تو
بر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از مسافرانش نحن نقص
علیک نبأهم بالحق منانه و شاهد و مشهود استماع کنی گاہی با مدانتها
خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق
در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر
مراقبه حزن در کشی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و گاه
در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرؤف رحیم
گذر کنی و از حدائق فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار حسنی و از انهار ولکل
درجات مما عملوا بایدی اخلاص اغتراف نمائی و در طلب صدر ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از مائده نعیم

ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا بخوری و از منادی ندا شنوی یا عبادی
لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز
چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب
الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا بلی را تذکر کند و عندلیبان الحان
با وفا حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بر کشند و به بکاء کهب ترانه انکسار وابیضت
عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نوای بی نوائی انما اشکو بثی
وحزنی الی الله باهنگ فصبر جمیل فرو لاشت کند و برقات جذبات شوق و رضا
سموات سرایر و ز لمعان آید و انوار جنون دل را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد
که اراضی مزرعه من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم
الله مغانم کثیرة حاصل حصد گردد و حدائق آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
بنفحات روایح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز مطرح و شادمان
شود و اغصان نهال صبر ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمال رسید
رسد و مژده عنایت هذا عطاؤنا فامنن او امسک در اهتزاز آید و منادی
اسم زده است
وربک الغفور ذو الرحمة ندا در دهد ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم
بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی
و از سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود
و نخلستان امید بعراجین مراد بارور نگردد و اغصان صبر باوراق رضا و ریاحین
عراجین جمع عرجون بالضم خوشه خرما ۱۲ منه
انس و ثمرات قرب وان له عندنا لزلفی و حسن مآب سرسبز نشود و به نمایش

و عندلیب قلب بنغمهٔ شوق در ترنم نیاید و همای فؤاد تا خیمهٔ انی ذاهب الی ربی
سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی
ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و هرگز
بده مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن
عند ربهم هیچ برنخورد و از بوستان واللّٰه عنده حسن المآب بوی بمشام جانش
نرسد و از گلزار نعیم و لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا
یعملون هیچ برخورداری نیابد والسلام **مکتوب هشتم** ای عزیز چون
فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا تنفس
و شموس عین الیقین بر افلاک سرایر بر برج استوار شود که والشمس تجری لمستقر لها
ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری
شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سایهٔ عنایت اللّٰه ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و پرتو لشکر شیطان که ان الشیطان
لکم عدو مبین فهو ذاتی داد در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که زین
للناس حب الشهوات من النساء والبنین بالکل قلب معارض شود و ایشان از صمیم
حال بلسان اضطرار بخوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران
عجز درخواست کنند که واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم
الکافرین و نفس عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ندا کنند که ولا تهنوا
ولا تحزنوا وانتم الاعلون اندا و عساکر وان جندنا لهم الغالبون با تا علام
اذا جاء نصر اللّٰه والفتح در رسد و طلیعهٔ انا فتحنا فتح انا لننصر رسلنا والذین
طلیعه گروه پیش فرستند تا از دشمن واقف شوند و از ...

امنوا زنیام نرفع درجات من نشاء و رکشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و اخبار نصر
من الله وفتح قریب متواتر شود و منادی حال ندا دهد که قل اللهم مالک الملک
توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء
بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر **مکتوب نهم** ای عزیز از کارخانهٔ المال
والبنون زینة الحیوة الدنیا برون آی و دست از شغلتنا اموالنا واهلونا
بردار و از حضیض صحبت فرو ماندگان تیه غفلت که نسوا الله فانسیٰهم انفسهم
پای همت را سخت برون بر و دیم و از رخش طلب در میدان عشق در تاز و
گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت
واستعینوا بالله بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون
در رسان شاید که پیک دولت وبشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم
در رسد و بشارت چنین وا رساند که ان الله بالناس لرؤف رحیم و اسرار نامه
قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهد چون بر رموز و اشارات آن اطلاع
یابی در حال از سر شوق سر را قدم سازی و سبل السلام هذا صراط ربک مستقیما
پیش گیری و قصد نزهتگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات
نعیم خلد لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم خرامان تر جلیتی و بشر عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت لهم دار السلام رضی الله
عنهم ورضوا عنه خبرها یک یک باز گوید و بر تخت گاه ومن اوفی بما عاهد علیه الله
فسیؤتیه اجرا عظیما داعی شود و باز گوید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون +
مکتوب دهم ای عزیز چون لوامع انوار الله نور السموات والارض

نیز ہنگامہ ضمائر لایح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد کہ المصباح
فی زجاجۃ الزجاجۃ کانہا کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرۃ مبارکۃ زیتونۃ
از سرادقات غمام لا شرقیۃ ولا غربیۃ در لمعان آید و قنادیل ذکرت یکاد زیتہا
یضیٔ ولو لم تمسسہ نار فروزان گردد و آسمان سرائر نجوم حکمت و بالنجم
ہم یہتدون سر بسر حلیہ فزین گردد کہ انا زینا السماء الدنیا بزینۃ ن الکواکب
و اقمار حضور از افق نور علی نور براوج استعلا عروج نماید کہ والقمر قدرناہ منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و غشاء لیالی غفلت کہ واللیل اذا یغشی صفت
والنہار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار نعیم کہ والمستغفرین بالاسحار نازہ گردد
و بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون نغمات احزان آہنگ عشق گردد
صبح دولت یہدی اللہ لنورہ من یشاء در دمد و شموس معارف از مطالع من یہد اللہ
فہو المہتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لہا ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النہار
وکل فی فلک یسبحون بظہور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب اللہ الامثال
للناس واللہ بکل شیء علیم از خفا استتار کشوف شود واللہ اعلم بالصواب

مکتوب یازدہم

- ای عزیز چون مہر سپہر معرفت براوج کمال الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار و رضیت لکم
الاسلام دینا در لمعان آید و شواہد آثار افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام
فہو علی نور من ربہ در مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاہدہ شود
و بروقائق نفایس اسرار وللہ خزائن السموات والارض خبر و منہ و بر دقائق
حقائق فی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانند و بر زینۃ

اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرست کنند ریاح فیض وارسلنا الریاح
لواقح با رواح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف
بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا وزیدن آید و اشجار ریاض
ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون باوراق شهود و ثمار تجلی سرسبز
و بارور گردد و ینابع وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از شوامخ جبال
جمع شامخ بمعنی بلند ۱۲ م
والله ذو الفضل العظیم در منهل اودیه قلوب جاری شود و مخبر احوال زبان
چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا
انتم تحزنون رضوان دیار بلدة طیبة ورب غفور با حسن تحیات سلام قولا
من رب رحیم در رسد و ابواب جنت جهت وصول باز کند و مائده نعیم رضی الله
عنهم در پیش کشد و بگوید ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا
من غفور رحیم **مکتوب دوازدهم** ای عزیز چون بروق شهود
از عروق غمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن گیرد و روایح
وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء وزیدن آید و ریاحین
انس در ریاض قلوب بشکفد و بلابل شوق در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی
علی یوسف چون هزار داستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله
برزند و اطیار افکار در فضای عظمت از غایت طیران بی پر شود و فحول عقول در وادی
معرفت پی گم کنند و قواعد ارکان افهام از صدمت هیبت در تزلزل آید و فوت
عزایم در تیار ماقدروا الله حق قدره بریاح وهی تجری بهم فی موج کالجبال

در لجه حیرت فرو ماند امواج دریای عشق یحبهم ویحبونه در تلاطم آید هر یکی بزبان حال ندا کند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین سائق عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی دررسد وایشان را بر ساحل جودی فی مقعد صدق فرود آرد و در مجلس مستان بادهٔ الست رساند تا بزه نعیم للذین احسنوا الحسنی وزیادة را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بایدی سفرة وسقاهم ربهم شرابا طهورا گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا مشاهده کرده

مکتوب سیزدهم

ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقلی کامل باید تا دقائق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم را ادراک کند و یقینی صادق تا شواهد معرفت وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم را بعین قلب مشاهده بیند و بدواعی وصول واذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار گردد و بعروة الوثقی وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند و بر سفینهٔ ففروا الی الله سوار گردد و در دریای معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب رود فقد وقع اجره علی الله ۔

مکتوب چهاردهم

ای عزیز چون عساکر جذبات الله عتبی الیه من یشاء بر ولایت قلوب در تازد و طوالع نفوس اماره را بلجام ریاضت وجاهدوا

طوالع جمع طالع بمعنی بلند ۱۲ م د ہو سو اقیل اضافۃ الصفۃ الی الموصوف ۱۲

فی الله حق جهاده مرتاض و مذلل گرداند و جبابره فراعنه را در مجلس تقوی سلاسل
مجاهده در کشد و انفس را باغلال و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بیرون گرداند
و اعمال ارادات و اختیارات را تادیب و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره سزاوهد
و اینهمه رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و ظلمات را بکلی از میان بر دارد
و منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفای قلوب از لوث
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسایم
الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق
سرایر از نفایس رقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و
شهود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد و رواسی اشواق چون هباء
منثورا در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة وهی
تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد و نفخ فی الصور و تاثیر صاعقه فصعق
من فی السموات و من فی الارض بظهور انجامد و مبشر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر
در رسد و ایشان را تمکین دهد و تعلیمین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
و اعی شود رضوان به بشارت بشریکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم
بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ایشان بگویند
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین **مکتوب پانزدهم** به عزیزی از واهیه
شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آی و از صحبت اہل فسوق کہ فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله بپرہیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یأتی یوم لا
مرد له من الله ندای الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش
ہوش استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی از خواب غرور
ولا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اہل حضور کہ رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله خبر پرس و از برای کعبهٔ مقصود پای از سر سازد و بادیهٔ انقطاع
کن و تبتل الیه تبتیلا بازاد تجرید قل الله ثم ذرهم و راحلهٔ تفویض وافوض
امری الی الله با قافلهٔ اہل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شو و از مساکن غدار
دنیا کہ انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبیل مہالک فتنه که انما اموالکم
واولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناہج مسالک ہدی ان هذه تذکرة فمن
شاء اتخذ الی ربه سبیلا رہی پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا
دعاه با تضرع و زاری برخوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر عنایت قدیم
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با بشارت تحیت سلام قولا
من رب رحیم پیش آید و بر شنیدن نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار شو و
بجنبات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شو و نسیم عز و وصال از ہر طرف
در و دریدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاہدہ شود
و آہنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا برکشد و بمقام انس
فنا نه و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباچه فلما تجلی ربه للجبل اطناب دہد
و لو اطلعوا هیون صبا از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دہد و وجوہ

بپوشید تا صنعت الٰهی بهانا ظره را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان حال باز گوید سبحانه که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

فصل دویم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب میرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار آنکه را التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بر آن مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی تحریر میگردد و دریابند که در حقیقت سرمایه وجود فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بیست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه بشیر بیشه کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیه یکی از حاکمان آن حدود وکش که سردار اوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتی که همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه سور مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور میرسند همراه آورد احوال این هردو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخالو زاده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه به بابا خان منتهی میگردد پدرم [illegible] خان مذکور که در عهد اکبری منصب یافته بود و لعابر ظلم گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگزیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا

معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقهٔ قادریه استفاده نموده و در سال
هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت
فقیر اتفاق افتاده و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیست کمر همت
بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف
در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ
شیخ المحدثین شیخ عبدالله ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبدالخالق شوقی شد کرده و ذکر طریقهٔ نقشبندیه با خرقه و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه
که بیک واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفته
و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این
طریقه استفاده نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ
محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه
و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری ست بحکم
این حضرات از سی سال بتربیت طالبان خدا مشغول ست خدا خاتمه بخیر کند بحرمت
حبیبه صلی الله علیه وسلم **مکتوب دوم** مخدوما این بار دو شبهه نوشته اند
یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمیرسد **دوم** آنکه مریدان خود را بشارتهای
عالی میدهند و حالات آنها دلالت بر آن بشارتها نمیکنند و نیز مساوات آنها و ایشان

باکابر سابقین بلکه فضل بر انها لازم می آید و اینمعنی مستبعد می نماید—

جواب شبهه اول بدانند که بزرگان پیشین هم باوجود تحقق فناد عوام کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایته ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبداء فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن راچه مانع ست آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استغنا ست که فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقویای این طریقه بعوت ظاهر گردید و ضعفا را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحومه اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت ست از واقع مواجید اهل این طریقه نیز مشابهه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین **جواب شبهه دوم** آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت و کیفیت این طریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست و نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور معاصی احیانا غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق این ست که بنا بر اعتبار زمان نبوت و قرب قیامت

ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی
نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آن ست که مرید از ان مقام نصیبی یافته است
نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهم رسانیده تا مساوات باینها
لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک دولت
آن بزرگان شود استحاله ندارد ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ؛ بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست
مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم
مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد و در بعض
اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقق نرسیده
و پیر بکشف دقیق و نظر تحقیق با کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید
و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذاة ظاهر شده بود رو باستتار آرد
پس آثار آن اگر ظهور نماید بجاست و این اغلاط درین عصر و زمان بسیار رواج
یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب ست و مریدان بنا بر ضعف همت
بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند والسلام -

مکتوب سیوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه
چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت ست از علاقه بین الطرفین
و در اصطلاح این قوم مراد ست از علاقه که میان حق جل شانه و خلق واقع ست
که متکلمین تعبیر میکنند از ان به صانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و ان
ظاهر است و همین معنی مشهود صوفیه اگرچه هست لیکن تعبیر از ان نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب

در صور موج و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما رمطلق نیست
و حاصل این تعبیر اثبات عینیت خلق ست با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات
مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضواء
منبسطه شمس با شمس سیفر مانید و ظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شی در مرتبه ثانیه
و ظاهرست که این کثرت وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد امقدار
فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست
همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل وا نموده است اما حمل مواطاة یکی
بر دیگری اینجا صحیح نیست و تو امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه
اثبات غیریت میکنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت
بآسانی میتوان استنباط کرد و مقصود یعنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه
باید دریافت و بطور شهودیه این ست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود با بمعنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست
بجهل و عدم القدرة که معبرست بعجز و غیرها که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه
علم الهی پیدا کرده اند مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده -
و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتة فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال
صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه
گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج
ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم هر چه هست

از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد هست از حضرت وجود جل شانه فلا موجود
بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشا شر و نقص ست
و وجود مبدا خیر و کمال و عالم مرکب ست از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست
و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم نمیتواند شد ناچار
عالم مجموعه حسن و قبح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات
قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذبات مشایخ
الکمل جذبه الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت که عبارت
از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث درمیانه حق و خلق واقع ست فرماید
فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که درمیانه ظاهر و مظهر متحقق بوده رفع این حجب
که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند تمام ظهور میرسد و استیلای
آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و اینحالت را بنسبت فنا تعبیر میکنند و بعد فنا الاثر
که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقا میگویند
پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بتمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات
گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده از زمان نبوت باقیست نبی میگردد و به عصمت
که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه بقدر طی مسافت از امکان
بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دور تر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست نزدیکتر
میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر
می شود اما با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح نوع

این ست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این ست معنی ظهور نسبت
که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله
والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم
دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست چه باشد
که منای این شبهه بر اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و
حصولی حضوری لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بوجود و عوارض
خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس سالک
که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری ست
نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود
اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند
و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات
وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از ظلیه خود آگاه نیست وجود
مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود
وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت ست از رفع حجب نورانی
و ظلمانی بین الحق والخلق که از حدیث ثابت ست میسر میگردد و با اصل خود
واصل میشود خود را بیش از ظل آن اصل نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار
از اصل میداند و درمییابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است و واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر
اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد

واشاره بلفظ ثانیا اولا راجع میشود باصل چون اینها اعتباری ست از اعتبارات اصل ثانیا آن
انا رجوع بظل میکنند و چون این حالت مستمر میگردد و از دوام حضور گویند و این حضور را باید
تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری درین حالت رو میدهد فترت در علم العلم واقع میشود
نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس با نیست
که مشیت امور بشری موقوف برآنست و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که جوی
را در آن بارگاه دخلی نه و منشاء این اشتباهات این است که ذهول علم العلم را فتور علم
حضوری دانسته میکردند و دوام حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده اند
أصلّی وأجهز الجیش اشاره باین هر دو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و
حضور در صلوة از قبیل علم حضوری است و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود
و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار
که داخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتوانند گشت و معنی قول خلیفه
ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام **مکتوب پنجم** برخوردار را از
اجوبه شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
عنه بعضی بیخردان وارد می شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد **در یافته شد**
که بنای این اعتراضات بر جهل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم ست اهل تعصب
در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب
خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع و حل تحریر فرموده و از اولاد و امجاد ایشان حضرت
شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه
رساله مسمی بکشف الغطاء عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب

مولینا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی به عطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء والصواب مشتمل
بر اسوله واجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بمهرهای
علمای مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و ماده حسد ظاهر و معارف غیر متعارف
ست از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر
دیده و کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بروز نموده انداز انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع
کتاب و سنت ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات
کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر والعلانیة واگذارند و او را معذور
دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان
بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع
میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان
میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصا اعتراض بر کلام
کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی ست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت ست و مصنفات
ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت ست و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی
و اثبات توحید شهودی ست چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان اوعیه اسماع و افواه مردم از مسئله وحدت وجود
مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر ست بلکه از
مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند انتقید ست که مقصود اصلی [illegible]
این مقام سفر باید و غیر تجلی فی الحجاب بین الحق والخلق بهیچ که مخل وحدت وجود حقیقی که [illegible]

در خارج حقیقی ست نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق عینیت
اثبات میکنند و تقریر مسئلهٔ وحدت وجود و شهود در دو مکتوب دیگر نوشته شد والسلام

مکتوب ششم بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان
سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهاتے چند که همه متوجه بمقالات
کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرمود مخدوما
این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب
حضرت ایشان مطالعه نمایند خود اطمینان خواهد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد
باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند. یکی وجود بمعنی کون و
حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی ست. دوم وجود منبسط که منشأ انتزاع معنی
اول و مصدر ظاهر وجود و تعین اول ست و بدیهی ست که این هر دو وجود از حضرت ذات
تعالت و تقدست متأخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد. سیوم
وجودی که اول الاوائل و مبدأ المبادی ست و نزد این قوم عین ذات ست و ذات بآن وجود
مصدر آثار ست و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست هر گاه
وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات
مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع لفظی ست تسلسل را اینجا چه دخل ست تسلسل
آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و آن وجود مصدر
آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
وجود بر ذات او تعالی بتقریب [illegible] بالمرادالاقه [illegible] دیگر از راه احتیاط ست که در لسان
شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسماء الهی توقیفی اند و وجه دیگر که در مکتوبات

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبہ بر حقیقت محمدی ست صلی اللہ علیہ وسلم از مکتوبات جلد
ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنہا طولی دارد و آنچہ در تاویل قول حضرت غوث الثقلین
رضی اللہ تعالے عنہ قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشتہ اند اگر مخصوص
بمعاصرین دارند چہ نقصان عاید بجناب آنحضرت می شود و استثناء متقدمین خود ازین
حکم بحکم ادب لازم ست کہ بعضے از آنہا اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری
اوله خیر ام آخره استثناء متاخرین ہم مجوز ست چرا کہ تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و
ہر متاخر ہم متاخری ست پس ممکن ست کہ متاخر از آنحضرت افضل باشد و لیکن کمالے
غیر از کمالات نبوت بالاصالة ختم شده است فقیر در تفرقہ حق و باطل در التفات نامہ
لوم هم والمامور معذور اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا - والسلام -

مکتوب ہشتم

بعد حمد و صلوة از فقیر با محبان مطالعہ نمایند کہ التفات نامہ
مشتمل بر فضل یکے بر دیگرے ازین ہر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی
و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالے عنہما رسید مخدوما فضل بر دو
قسم ست جزئی و کلی ظاہر است کہ سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت
قرب الہیست و این معنی امر باطنی است و عقل را باین مقولہ کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب مراتبی بمطلب ہم توان برد اما افادہ قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
وسنت و اجماع قرن اول است و بدیہی است کہ وجود مبارک این ہر دو از زمان ورود
کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است و اصول ثلثہ شرع ازین امر ساکت و کشف
محتمل خطا است و مخالف حجت نیست و اقوال مریدان کہ خالی از غلو محبت پیران خود نیستند
از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی کہ احاطہ کمالات این حضرات بکند و حکم بجزم بر فضل یکے

طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت از تفحص کیفیات
و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در جناب ایشان لب از ادب نباید کشود که این مسئله
از ضروریات دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که در جناب حضرت
مجدد است دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل میرود ٭ هرگز در بیش و کم
نمی باید زد ٭ از حد بیرون قدم نمی باید زد ٭ عالم همه مرآت جمال ازلی است ٭ می باید دید
و دم نمی باید زد والسلام **مکتوب هشتم** مخدوما نوشته اند که کشوف حضرت مجدد
در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خانه
علم الهی ست در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا
کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم
القدرت که معبر بعجز است و قس علی هذا و آن اعدام متمائزه بنا بر مقابله و هی ذات مرایا و
مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند
آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حال اند در آن و بنا
همین اعیان خارجیه ممکنات که مهبط آن حقائق و مصدر آثار شده اند وجود و عدم
هر دو قبول میکنند بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی
تعینات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی
دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز
از ممکنات اند و حقیقت ممکن بموافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمی باشد وجه تطبیق چیست
مخدوما چون مقابله و محاذات در میان اعدام متمائزه و وجودات صفات مقدس
در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است درینجا صفات بجای ماده و اعدام
بجای صور حاله اند جهت عدم درین صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی
و همین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه
ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکند و انقدر دخل عدم در حقایق این حضرات بجهت
ثبوت امکان کافی است والسلام **مکتوب نهم** پرسیده بودند که بزرگی
میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاهی عالم و متقی هم میباشد و در حالت حضور و
افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع
همین اوصاف و اعراض اند نه ذات حقیقت انسانی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ
بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر او تصور نماید
و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشد و فساد این
شرعاً و عقلاً بدیهی است **مخدوما** مذهب حضرات صوفیه حقائق ممکنات مرکب
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات
در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گشته
و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین
ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت
وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی که بمرآت متجلی از انوار شمس نظر میکند
بملاحظه اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشعان انوار مختفی و مستور
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بملاحظه اول همان عین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را

چراکه نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که در آن
مظاهر است و مصدر خیر شده است می‌افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت
عدم که ذاتی اوست و منشأ شر است خواه افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید
و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را
از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قایل
این مقال آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نمی‌نماید و مستعار میداند
و همین است معنی فنای تام و حاصل مشهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود وانکه
مستعار خود می‌افتد جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود و از دعوی انا الشمس
سر بر میزند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دید
خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود
و بسیاری از سالکان این راه را همچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی
بحرمة حبیبه صلی الله علیه و آله وسلم **مکتوب دهم** نوشته بودند
که بزرگی به بلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت
او رفت و پرسید چه حال داری **جواب** داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی
مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام شکوه ننموده ام و زینهار نخواستم
در اینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر
[illegible] است تفضیل ولی بر نبی لازم می‌آید و اینمعنی خلاف اجماع است —
[illegible] بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست
زیرا که آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین گفته

رب انی مسنی الشیطان بنصب وعذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر
بے تابی و بے صبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر والضمائر ست پیغمبر ما را
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این بے صبری آنجناب نیز
متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حقتعالی با وجود ظهور بے صبری اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود
سرش این است که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بانواع بلاها از هلاک اموال و اولاد
و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم مبتلا بود و اهل و سے صبر نمود چون وقت
نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب وابسته بتضرع و زاری است و او نیز
بے صبری ہست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید
و بدعا بے صبری صبر فرموده بتضرع و زاری درآمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد
گردید و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی
رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی
که اظهار بے صبری در آنوقت مرضی بود رجوع نمود الحمد لله که حقتعالی بلاد آنجناب
رسیده با وجود بے صبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرموده گفت
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فص
ایوبی میفرماید الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب
علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر
ننموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز در جناب زاری
نکرده و دم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
و فضل ولی ست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت آگه بود.

وکمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته در آن معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم

بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار
ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر
جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتاده اند و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفته اند و از
انصاف سخن نگفتند و اینمقام تنقیح میخواهد و محاکمه مطلب باید دانست که معنی لفظ ذکر که
عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب
و اینمعنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دویم ذکر قلبی است بی حرکت لسانی
و اینمعنی در اصطلاح معتبر است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و معمول است
در جمیع طرق و آن بر دو وجه است یا حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقی
و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة
ودون الجهر من القول بالغدو والآصال دوم استحضار مذکور است بملاحظه منسوبات
او از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر بموثر و اینمعنی در لسان شرع
معبر بتفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملو است
و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است
و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفا بر ذکر است در ذکر کردن باسماع نفس خود و همین است
ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب
المعتدین دوم باسماع غیر است که در شرع مسمی بجهر است و در مواقع خاص افضل است
از خفی بنابر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان واقامت و قرأة بجهر در صلوة جهریه که ایقاظ نائمین
و تنبیه غافلین از آن مقصود است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت نفس عمل است

از فساد سمعه وریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصم ولا غائبا منع جهر معلوم میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله که در قرون متأخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبدأ فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است و داخل دائره اباحت [illegible] در آن متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت علی بن ابیطالب را رضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چرا که در اول این حدیث است که آنحضرت بستن در امر فرمود و این معنی نیز مشعر است باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است این دعوی فضل ذکر جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز [illegible] چرا که جهر در بعض مواقع مشروع است و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر جهری که در متأخرین مروج است ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند از طرفین مقبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الثنا -

مکتوب دوازدهم

[illegible] در مسئله سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است

باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی
که محل فتنه نباشد کلامی موزون با لحنی موزون بے مداخلت محذور شرعی انشاد نماید
و فسادی ازان در باطن مستمعین نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید این قسم
سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد
چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول
بوده و التقیاد علما راست احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود
اما این عمل ازان بزرگان بسبیل اتفاق دارد میشد نه بطریق التزام - قسم دوم آنست
که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا ابجد گرفته و امور غیر مشروعه را در آن خلط نموده اند
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت
محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین
میکند و آنکه معتاد با فیون است رغبت بنقل نمکین می نماید با آنکه یکی نقل دیگری را
حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت ایشان بنشه خمر مشابه است از
شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت شان
بر بودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء این
خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت
اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف
از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع ست و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین
مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید و الحمد لله که

فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت غیر
اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست
از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند
و هر که از مذاق علما صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند
و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم

مجدد را در مسئله
جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا که عقل در ادراک بعض
مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد
باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیرا که اعمال عباد مثل اعیان ایشان بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار
تام کجا و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب است
از جناب او تعالی شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش
نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری
لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هر گاه میخواهند از مبدء فیاض میکنند و همین است
حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امریست متوسط
چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر و لا تفویض ولکن امر بین امرین
و همین امر متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد
اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف
مناط تکلیف است و بس و ظاهراً برعایت ضعف اختیار عباد بنا نهاده اند که رحمت را

بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت ست و لهذا مسبوق بقیه آنها
هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه با فعال او تعالی دارند بحرکات مرتعش
که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر مناسبه باین افعال متوجه شود منافی
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان
ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات مندمجه او نه ظهور
جزو نسبت از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی ست متجزی نگردد و ازین راه
میفرمایند کل شی فیه کل شی و چون اختیار نیز صفتی و شانی ست از صفات و شیونات
حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف ست بنصب
خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود والسلام
علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری

مکتوب چهاردهم

پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب دین بی اصل دارند یا اثر اصلی
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد مختصری از روی
تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود اینست
که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد ایشان
کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط
ملکی برهما نام که آله و جارحه ایجاد عالم ست فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذهب
استخراج نموده بنای اصول عقائد را بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند
یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار

مسلک ازان کتاب برآورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال بران
نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ
احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مدت و زمان تجویز تغیر اعمال
ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر
طور عملی ازان هر چهار و قت اخذ نموده اند وانچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از
اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باریتعالی اتفاق دارند و عالم را حادث
و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال نیک و بد مینمایند
و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی
است و کتاب خانه ها تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشتراک و الوهیت
بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلاء اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
در تحصیل علوم و آداب و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح
نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و سنجاب کبری
که انرا اینها مکت میگویند بر آن موقوف است صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین
اینها انتظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ شده
و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین های بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست
که بحکم آیه کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات
دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها
مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند

ورحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است
که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و
اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم و مبعوث ست بکافه انام
و دین او ناسخ ادیان ست شرقاً و غرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد
وے نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد سال است
هر که باو نگرویده کافر ست نه پیشینان و چون شرع بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا
علیک ومنهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان
آنها سکوت اولیست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین
به نجات آنها بر ما واجب و ماده حسن ظن متحقق ست بشرط آنکه تعصب در میان نباشد
و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و
شرع از احوال آنها ساکت ست همین عقیده اولی ست و تکفیر کسی را بی دلیل
قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الهی
در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد
آنها را درین نشاء تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت
خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه
بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج
معاشی و معادی خود را ازو مییابند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول
صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها

پرستیدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمے تراشند
و اینهم مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که اینها بتان را متصرف و مؤثر بالذات میگفتند
نه آله تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدانند و خدای تعالے را خدای آسمان این شرک
است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که در آئین اینها بجا آورد
و پدر و پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول ست که آنرا ڈنڈوت میگویند
و اعتقاد تناسخ مستلزم کفر نیست والسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند
که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالے عنه در مکتوبے از مکتوبات خود منع رفع سبابه
کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است
مخدوما او سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة
من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت
اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع سبابه رسائل
مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی
رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع
کدام حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شد
و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم ست و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین
حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر
کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند

اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند
و اگر گویند که حضرت مجدد را آن علم وسیع از احادیث ثبوت رفع سبابه نگر آگاه نبود ما گویم
تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و
از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند وگرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که
ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم رضای
حضرت رسالت علیه التحیة را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوییم که
کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست لهذا در ان مکتوب احتجاج
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان
که بجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند منجر نتایج گردد والسلام

مکتوب شانزدهم پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث و انتقال
از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند **مخدوما** در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث
مدنی رساله نوشته ملخص آن بفارسی تحریر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در روضة العلما
که امام ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم
وقول الصحابه رضی الله عنهم و قول مشهور است از امام که فرموده اذا صح الحدیث
فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف

شناسند اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام برنمی آید چراکه قول امام اذا صح
الحدیث فهو مذهبی نص ست درین باب و اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند
این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از
علما امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول
نص ست بر آن که جمیع احادیث بامام نرسیده بلکه بعض از انها فوت شده چرا فوت
نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
بودند بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده و رسیده اند آنچنی را هرکه معرفتی بفن حدیث
دارد و ظاهر ست که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب ست و اتباع هیچ یکی ازین ائمه
واجب نیست و اهل امت مختار اند مذهب هرکه از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هرکه
میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد و اگر برهانی برین دعوے دارد بیارد و اما انتقال
از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب
فی اختلاف المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است
وجزم کرده بر آن امام رافعی و در پی او رفته است امام نووی و در روضه گفته که بعد
تدوین مذاهب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی دیگر بکند۔ گوئیم که
لازم ست مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد تا بچون غالب شد ظن او که طرف
ثانی اعلم ست جائز ست او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی و مر مقلد را حالات
اند منحصر عقل از چهار حال خالی نے چراکه مقلد یا عامی ست یا عالم و این هر دو را
باعث بر انتقال یا غرض دینی ست یا دنیوی پس اگر عامی و عاری ست از معرفت
فقه و از مذهب خود و چنانچه نفهمیده اند و انتقال باراده حصول مال و جاه کرده پس امر او

که بحقیقت انتقال او استیناف ست واگر عالم وفقیه بود وبرای دنیا انتقال میکند
پس مرا او اشد ست زیرا که تلاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی واینمعنی غیر جائز ست
واگر در مذهب خود فقیه ست وباعث انتقال وے سبب دینی ست ومذهب دیگر نزد
او ترجیح یافته است بقوت ادله پس چنین کس انتقال واجب ست وبروایتی جائز واگر
عاری از فقه ست ودر مذهب خود بتفقه مشغول شده وجاهل مانده ومذهب غیر را بر خود
اسهل وسریع الادراک دانسته واورا التفقه درین مذهب امر جست پس چنین کس نیز
انتقال واجب ست زیرا که تفقه در مذهبی بهتر ست از جهل در جمیع مذاهب که غالبا عبادت
جاهل صحیح نبود واگر انتقال را هیچ سبب دینی ودنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد
مجرد عمل بود پس جائز ست عامی را وممنوع ست فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذهب
حاصل کرده چون بمذهب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه در آن مذهب واز
عمل که مقصود ست باز ماند پس اورا ترک انتقال اولی ست وآنکه گویند که اگر غیر حنفی
بمذهب حنفی انتقال کند جائز ست وعکس آن جائز نه محض تحکم وتعصب ست ودلیلی ندارد
زیرا که ائمه کلهم در حقیقت برابر اند واگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر بر مذهبی نصی
از آیه وحدیث وارد بودی تقلید آن مذهب بر هر فرد امت واجب شدی وتقلید دیگر
جائز نبودی واینمعنی خلاف اجماع ست وصاحب جامع الفتوی که حنفی مذهب ست
گفته که جائز ست هر دیانت را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی وعکس آن اما باید که
بکلیت مذهب اختیار کند نه در بعض مسائل بسیار کس از خلف وسلف انتقال نموده اند
اگر جائز نبودی نکردندی وهر که برخلاف آن گوید قول بے دلیل ست وغیر معقول والسلام
علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتم

نوشته بودند که در حق معاویه بن

ابی سفیان اموی صحابی واتباع واعوان او رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد —

بدانند که علما مذهب اہل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم ست تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشند تفویض بجناب الهی مینمایند و جماعت بذم وطعن ممنوع میدانند زیرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکے از علما و محدثین و مجتهدین باوجود قرب زمان و اطلاع تام براحوال ایشان وباوجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن بریشان نکرده و اگرچه در میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر همدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکورست و مبدا این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان ست رضی الله عنه و طریقه اسلم همین ست زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات ازان فرقه نمیکردند و بنا اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت و دین اسلام برهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰة والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورترست قبول ست لیکن از اہل قرابت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع ست معهذا صدور اینچنین خطا از اہل خیر القرون

خیلے مستبعد و مستنکرست اگرچہ آن خطا خطای اجتہادی باشد کہ مودت ذوی القربای
آنحضرت واجب ست بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیستند در میان نباشد رضا
باذیت اہل قرابت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئلہ
مناسب نیست سکوت با افسوس تام درین مقام اولی ست و فرقہ شیعہ چون از
مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس
زکیہ را بر نفوس خبیثہ خود قیاس نموده رفتہ رفتہ بتکفیر اصحاب کہ مبدا تواتر خبر
نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیده اند و نفہمیده اند کہ پیغمبری کہ مقتضای نبوت
بر وی ختم کرده و بکافہ انام مبعوث ساختہ و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض
زمان ست و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین نازل در شان او جماعہ کہ در طول عہد
نبوت او صحبت با وی داشتہ باشند و دقیقہ از بذل ارواح و اموال در خدمت او
تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشتہ بدستگیری او از ورطہ
کفر ہم نرستند و بساحل نجات نپیوستند طرفہ حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواستہ
اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین
خدا چہ امید رحمت ست و از چنان پیغمبری چہ توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز پنہان نہ ہرگز نہ دیده
و نہ شنیده کہ بعد از ارتحال یکے ازین بزرگان ہمہ مخلصان او مرتد و منکر گردیده و
با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند در ینصورت بر بعثت پیغمبر کہ مقصود از ان صلاح
امت ست کدام فائده مترتب شد و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد
و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب هیژدهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه
و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود
چرا که بنای اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواترات که
افادهٔ یقین نماید، و این قسم خبرها درین باب کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست
مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق
نبوت برای نجات کافیست و ایمان مجمل منجی بمضمون کلمهٔ طیبه که بتصدیق و اقرار آن
آدمی مسلمان میشود همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم حسن
ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب
رسالت علیه الصلوة و التحیات بس است و مطالعهٔ تفصیل احوال آن بزرگان از کتب
تاریخ موجب هیجان فتنه است چرا که منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص
و مسلم بجناب حضرت انبیاست علیهم التحیة و الثنا و ممنوع است از غیر اینها
اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات
اتفاق می افتد و آنهم فیما بین زود مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن
به تصفیه می انجامد و اینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت
بالاستمرار درمیان آن اکابر میکنند و بر آن تفریعات کرده نقطه را دائره مینمایند از اعتبار
ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب
نفی فائدهٔ بعثت معهذا فقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از مبداء فیاض مسلک
طریق نجات از مهالک این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل
آمنت بالله کما هو عنده نفسه و برسول الله کما هو عند ربه و باله و صحابه

کما هو عند تبیهم و بدیهیست که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهیست جلشانه که مرتبهٔ نفس الامر است و هیچ فرد را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله

مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلای کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد توحق درین مسئله کدام جانب است **جواب** واضح بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را منتشی سازد و تمشیت خلافت ظاهری موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزاین و افواج که شرط نفاذ حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچکس در هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة و السلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برهمین است دگرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است از انها وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس مزکاة حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت

دوازده امام صلوات الله علیهم متفق اند و در وراثت باطن تا خلفای اربعه رضوان الله علیهم حضرت امام حسن سلام الله علیه نیز معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اثنین عدد اثنا عشر بخصوصیت تکلفی میخواهد والسلام **مکتوب بستم** نوشته بودند که باحادیث صحیحه دلالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بهر احل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مخدوما** گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد چنانچه درین مقام است **مخفی نماند** که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود و باقتضای استیلای محبت و بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد و حیران نیارد که تکلم مقربان بارگاه باینچنین کلمات درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و دوخطا که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که ازان چاره نیست نه از راه دیگر

و تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز از جهت مداومت حضرت
صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه محبت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم که از آن
نیز گریز جزو بیش منصور نیست بهر دو طور حق ثابت ست و شهر معذور اند یا که باجور که مبادا که مهر محبت پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله
عنه از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو شبهست یکی آنکه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا
بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرمودند دویم آنکه حضرت
صدیق در مقام استیفا فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب اول آنکه طلب مال
میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی
بیشتر میشناسد و نالبشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است
نحن معاشر الانبیاء لا نورث وچون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را
شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی ست بجهت همین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت
خیر النساء باین جواب یا باینجهت خواهد بود که ثبوت ارث با آیه توریث واقع شده و این حدیث
تا آن وقت ظاهر است که بشهرت نرسیده باشد تا بحضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد بود
که لازم مناسبه انبیاء است و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغیر نمیدهد
شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم آخرین زائل نشد و قصه طپانچه زدن آنحضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذور اند و بهر دو طور حق ثابت میشود
و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طرفین واجبست. والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بست و یکم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان ایشان و طلب کشف
و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالات بنسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد باید دانست که

سفهای از اهل مشایخ دیگر مرید گشتن چه ضرور داشت عقلا و مخلصان هرگاه التماس امور مذکوره نمایند پس
درباره این مطالب باید کرد که او سبحانه جلشانه در کلام حقیقی است منطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود و منتهای جمیع طرق ست بر اتباع
پیغمبر علیه السلام والصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با امور اتی و منهیاتی چند که بجای دوا و
پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هرگاه این نسخه بیکار نیست
و صحت و شفا بر روی خود کشیده آنکه را با کرده خود را ضایع و تلف نمود این نسخه را صورتی ست و حقیقتی صورتش
نصیب جمهور اهل اسلام است و آن عبارت از تصحیح اعتقادات بحسب کتاب و سنت و استعمال جوارح ست در امتثال
امر و نهی و جزا این عقبا بود و اعمال ظاهری حسی ست و لیکن صورت نجات و حقیقت این نسخه حصه خواص ست
و آن تنویر قلوب و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات با بتاع صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات
و مکاشفات ست صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان
تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه دو ابه امراض ظاهری جلد از قبیل اورام
و جروح که بطلاء و ضماد زائل گرده شود و مفید است مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید است بلکه حقیقت
استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف
ست تا استعمال نکنی مرض باقی بماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نشود و از این
بیان باید دریافت که از صحابه آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت
و شفا بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول او
علیه التحیة والثناء و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و
باوجود ظهور این آثار دوام حضور قلب به نوعی که پیش نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه
شریعت او حاصل شده بود و این اذواق و مواجید و فنون متاخره که کلام در آنها بحصول کمال

صورت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست
و فائده آن شامل خواص و عوام ست کرده اند و اعتنا ایشان کشف و کرامت نفرموده اند
و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر کسی که طالب صحبت کامل یعنی نسبت محمدیه باشد
باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی که بران
مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید و معارف را در جنب جمعیت باطن
و دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نائب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بجوز و مویز این راه فریفته نشود و اگرچه لذیذ
باشد والسلام **مکتوب بست و دویم** التفات نامه سامی از خدمت مخدوم
در جواب شاه ابو الفتح ۱۲
زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص
گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین اطوار و آثار که بظهور رسید
امیدها ست علی الخصوص این امور حاصله را که باده غرور اکثر مردم می شود دقیقه قیمت نهادن و در طلب
خدا جل و علا با فقرا نامراد مراد آوردن و دست بدریوزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود
بر کنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار
حقایق شریعت علیه ست آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی سعیکم
و اعلی درجاتکم **حمد و ما** آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت
خالصا حسب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلاء غیب و ظهور وحدت بتحریر آمد
همه آثار تلوینات لطیفه قلب ست و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان بر آمده
بوسعت آباد مقدمه وجوب رسیدن ست و در دائره ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم ست
سیر کردن و در ظل خاص که مبدا التعین آمر فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن ست

و این معنی معبر است در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست
و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر است ناشی است و درین مقام در ضمن قلب
نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور و نسبت با حق جل شانه بمرتبه که غفلت
عارض نشود و تعلق با سوا نماند مطلقا و بالا ازین مقام سیر سالک در اصول این ظلال که عبارت از اسما
صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس هم و آنچه که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قلب
و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا بمرکز ظلال اسما را افتاده بود و درینجا نفس را حقیقت
فنا حاصل میشود و اماره مطمئنه میگردد و عدو حقتعالی محب و موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند
و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمییز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق
میدهد مفهوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از مبغوضات
او نمودن است بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب
کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر است بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست
علیهم الصلوة و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و درینجا سیر سالک در کمالات
اسما و صفات که تعلق باسم الظاهر دارند واقع است و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است
که معبر بولایت علیاست و درینجا سیر در کمالات متعلقه باسم الباطن است و فائده حصول آن ولایت
قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا
باوجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات
مشهود عارف میگردد و درینجا سر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت
علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات
و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور مهم ترین مقاصد

درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس است و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فناست و در هر مقامی
ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی و فنا و بقا آنچه محرر گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله
علیهم اجمعین است و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما مشایخ دیگر احتمالها درین باب دارند که با عشق و شوق سالکان میگردد
واین طور تقدیم جذبه بر سلوک است و حصول آن به تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید خیلی تمام است استعداد مستفید
نیز شرط است و آن زیری بحث ها بسیار است خدا ما و شما برساند والسلام — مکتوب ۵۱

بیست و سیوم در جواز و ارادهٔ تصور مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد

بدانند که در شرح کتاب مراتب سته می نویسد که حق تعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئیه
را ابتداءً در علم خود مستلزم وجود آن شیئ است در علم پس باید که اشیا تمامها موجود بوجود علمی ازلی باشند
و ازین راه است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی است
به باطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی است باید که وجود علمی غیر
وجود خارجی باشد و باید که مقدم بران بوده باشد تقدم اصل بر فرع و تقدم شخص بر ظل و کیفیت صدور وجود
خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
از وجود منبسط است مسمی نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه الصورت را ازان مترتب بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود
نسبتی معلوم الآنیه مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرآت وجود منبسط بظل و عکس آن صورت منصبغ مینماید
بطوریکه آن انصباغ بحضرت اطلاق وجود نگردد و لله المثل الاعلی چنانکه عکس رائی در وقت مقابله بمرآت
در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان منصبغ میگردد و عقل سلیم بعد تامل صحیح حصول مرتبه را در آئینه و آئینه
نمیتواند گفت که آنجا دخول است نه ارتسام اگرچه بظاهر بفهم عوام صورت در مرتبه و صفت مرتبه را بسا
طرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صور و مرآت آئینه همدیگر اند یعنی شکل و لون صورت
از مرآت پیدا است و ظهور و تحقق مرآت از صورت پیدا است مولانا عبد الرحمن جامی در مراتب سته میفرماید اگر صورت را

معنی وحدت وجود و آنچنین مکشوف و مشهود این حضرات رحمة الله علیهم

مکتوب بست و چهارم

قاصد مستعجل ست استخاره میسر نمیشود و استخاره مسنونه باید بعمل آورد و ان شاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله که با همه توکل و تامل مرض اکثر متعلقان و ویرانی شهر و فساد زمان با کمال نسبت بسر برده میشود و تحفه و نستعینه اقدس تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد و بذکر خود مشغول داراد و شیخ احمد مقید بکار است لطیفه قلب او از قید قالب بر آمده است اما استعداد این مرد ضعیف ست معهذا افتان و خیزان بهاء مقصود میسر و خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب و قالب معمول حضرات نا رضی الله تعالی عنهم حق تعالی آن جناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده آنچه از راه اکسا خود را درین امر خیر معذور میدارند فیض الله خان نقیبا را هر روز در پیش روفتا نهده بقید پای پس نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کی بیست و قصه شریفه بسفر حجاز بر فاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بنظر رضا مردم محل که حق شرعی ایشان بذمه سرکار است و در غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردن از علائق مقصود ست اما اگر تامل این جنس نیت بعمل باید آورد مباد اکه سینه در زیر پرده داشته باشد از اعزه و احباب و اخوان طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام

مکتوب بست و پنجم

التفات نامه مشتمل بر دو خاطر از صرف خبر یافتن شیخ احمد رسید و مترود گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت و هم برعایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر رفته بشطر تا ثیر توجه ان شاء الله تعالی زود بیرون گرد و در خطره و مطلوب بمنزل مقصود میسر خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران خیر سلام میرسانند و خدا کند که آب و هوا فرخ آباد با مزاج عالی بسازد از رفیقان آن که یکجا تجان طریقه مجددیه در آنجا بسیار اند غیر از انفره معدود چند صحبت را آید ...

بانفسیکه اندرون میرود و نظر بر جنبانی نفس انقلاب او می باید کشیده شود و بانفسیکه بیرون می آید تصور نماید که آن عوارض معنویه جسمانی سر برون مینن ... از اندرون سلب کننده بیرون مود ... صاحب سلب معانی و مثال نکرده ۱۲

شیخ احمد که ثانی امسال رسید اراده دو ماهه توقف معلوم میشود لقیهٔ صحبت و فرصت ...
از طریقه می گیرد و فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان کن خود را معذور داشته ام که بعد هزاران
سال خطوط بهم دیگر میرسد توقع زندگی کجاست که شیخ تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان
باید داد خدا عزیزان یاد آورد و اسلام داراد اگر آن مشفق بجهید آباد تشریف خواهند برد اشتیاق
فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود سوانح اینجا این است که دو نیم ماه گذشته که هر روز لشکر و هم تازه بر روی
کار می آید و حق تعالی رفع سفر باید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت
الهی باشند والسلام **مکتوب بست و ششم** فقیر روز شنبه ... جمادی الاخری
روانه دهلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود همراه می برد خدا افتاده است که با این ضعف
پیری های طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد و عنایت نامه مختصری مفیده
مسمی بسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از دعا خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات
صوری و معنوی برای آنجناب و خان عزیزتر از جان که با اینهمه ملا لتها عروض مرض از خط ایشان
معلوم شده و این خبر خیلی مشوش ساخته متفحص باشم خدا اجابت کند از خوبی فضل الله خان صاحب
چه نگارم مناقب محاسن تمام عالم در نسخه وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان را بأقصی
مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرمایند و باولاد ایشان دعا و رفیقان
شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا اواخر صفر سفر کرده در حدود مراد آباد بادشاه را
دریافتند و همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد توقف دو گهری آب
سرد خوردند و بیمار شدند و جان بحق سپردند و در حویلی قدیم بخاک آسوده شدند و داغی بدل گذاشتند
که مرهمی ندارد برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماندند و سرداران
بسوی تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت

وفات وعده یعنی تحریر اشغال انتخاب وغیره کرامات و دیگر تشریف فرمودن سید چیون

صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان آن شهر فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند

وشیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر حسین در شین مجدد جد او نام او را تا کمالات

نبوت رسانید و نسبت ارشادی یافته و پیره ما اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت دهاد

والسلام

مکتوب بست و هفتم

حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب

مشفق من هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ و نومیدی وصال تا بحیات نو

قدوم برکات لزوم درین مرض و لوم این مرده صد ساله را زنده جاوید ساختی چکنم از ضعف

پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر

بتحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده است و بس و اگرنه بجهد استماع این خبر زندگی

از لب میدویدم انشاء الله تعالی در ماه صفر اراده سنبهل دارم که ازچندین سال

هر سال اتفاق می افتد میر هم وارد و خود و آن حدود اطلاع میدهم یقین است که احبا

این مرده خواهند پرداخت و از یاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد و بیتها خود میرسد آید

که در قالب تحریر نمیگنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی

عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر از جا برده بود و مناسب حال افتاده و نگاشته شد

سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم و ثغر الهوی فی روضة الانس ضاحک ❊ اقمنا زمانا

والعیون قریرة ❊ واصبحت یوما والجفون سوافک ❊ امید است که درها سلامت و فتحا

موافق رسم قدیم بلفظ میرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات اشتمال اراده

شریف مطلع سازند والسلام

مکتوب بست و هشتم

الله معکم اینما کنتم شاد و آباد مولوی ثناء الله صاحب

رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نسبتی طرح

آثار تهذیب لطیفه قالب این بعد تهذیب لطیفه نفس اختیار کرده اند که در ضمن سیر این هردو لطیفه لطائف اربعه عالم امر را نیز رنگ ازین دلقا و عروج و صعود تا باصول خود حاصل میشود و بتدریج بکمال خود میرسند و جنس در ذکر اسم ذات مسموع از حضرت ایشان و معمول اصحاب ایشان نیست حرکت قلبی چنانچه مقصود نیست مقصود ... الله ... ست ۱۲ مقامات مظهری

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را بباطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را توفیق داده است شکرش همین ست قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نمیتواند شد که اصلاح است و نیابت نبوت ست علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالے زود ست که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود ۰۰ و اگر از غیب چیزے معین گردد بمضائقه آنرا قبول باید کرد و چیزے معین بے طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر ست و توکل صرف باعث بے جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست انشاء الله او سبحانه جل شانه متبعان سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجهار رضی الله تعالے عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالے عنه هر روز بحلقه صبح لازم گیرید و بجناب او امیدوار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار هرگز اندیشه نکنید انشاء الله تعالے دوستان را مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه با در قرات سورة لایلاف هر قدر توانید آثار نمائید و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست و ملا روزی را بعد سلام بگویند که دنیا فانی و آخرت باقی است قدر الضافة ضرور ست که دهم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند که آن توشه [illegible] باشد دعا [illegible] رفقا و جمعیت و صحت و عافیت [illegible] ارشاد خان [illegible]

و داد [illegible] واجب [illegible] اللهم اجعل [illegible] آخرته [illegible] والسلام [illegible]

[illegible]

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه بر داشتند برای چند روز رخصت گرفت ظاهر اراده مراجعت
باین طرف دارد و بخدمت میر سید نور و الطاف خواهد شد هر چند مرد ساده است اما طالب باصفا است
زیاده استقامت بجادهٔ شریعت و طریقت روزی باد

مکتوب سی ام

یاران که آمده بودند چه رفقا خصوصاً میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
نوزدهم ایشان بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم بنظر
بعمر طبیعی قریب است قلق شدید داشتم ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان
و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد از فوائد افادات ایشان که ظاهراً و باطناً به بندگان خدا
میر سید نور حاصل شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخوردار ظفر علیخان نوشته اند
واقعیت از اخلاق و مناسبت اخلاص و دیگر مراتب هرچه می باید و دل میخواهد همه دارد
و همین خوبیها او مرا اسیر دام محبت کرده و گرنه من اراده دارم که با خود کار نیست با دیگر
چه کار حالا او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارد که مرا در دنیا عزیز تر از کسی نیست
و در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نظر در حق او همین فقیرم و از وهم آداب ارادت
و فرزندی و غلامی و بندگی بقدیم میر سید اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده
بر سابق التفات باید کرد که سبب نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن
برخوردار را بگویند که هر صباح متوجه بفقیر شده بنشینند ادا خود توجه نمایند آنچه از رفتن آن
برخوردار نوشته اند خیالی الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود تتمه
طاقت تعمیر آن نموده شد و کیفیت ابرای همین کار سفر اختیار کرده هم خاک را راست باشد
فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعا صرف همت و بانا الحوادث ایشان
حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله سلام قبول نمایند والسلام

مکتوب سی و یکم خبر تمامی سرحد معلوم گردید حق تعالیٰ اساس اسلام را قویتر
کرده اند درین روزگار الهی قوتی تبدیل راه یافته و راه گذشته قلعه تهانیسر را کفار سکهه بغدر
متصرف شدند قتل و غارت و اسر در میان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه ربه معه زن و فرزند
غارت خورده بسلامت جانها برآمدند طرفه حالی گذشت انا لله وانا الیه راجعون از غایت بی
اسبابی در آن نواح متوقف اند تا بجا نرسیده اند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد
و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید خدا تعالیٰ تلافی فرمایاد امسال تنها
موانع حرکت بآن طرف موقوف اند اول ضعف پیری دوم امراض و عوارض سوم کم فتوحی
سیوم هم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده ده کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم از ادنائی
عمله دماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری تمامه
بما اصغر زمه فقیر و مستوره فقیر است و طعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره ور خادم ایشان
پخته می آورد جلبش از اینجا میرود و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد
و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد وآله آنچه از تدبیرات ترا وسیت
برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالیٰ الی ما یتمناه نوشته اند بجا است هنوز قدر او را نشناخته اند
او جواهر پاره ایست که قیمت ندارد فقیر بسبب گرفتاری خود نیستم خوبیهای او را شناخته ام انشاء الله
تعالیٰ در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای نمایان نصیب اوست از ضعف بصر
رونق در تحریر نمانده و طاقت تقریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارند همه دوستان
مضمون عذر را رسانند که مرا مقصر ندانند رمضان مبارک بخوبی گذشت و یاران با وطان
رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بجاده شریعت و طریقت زندگانی خواهند کرد
حق تعالیٰ در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت و امور سلطنت تسلی نمانده خدا خیر کند طالبان

در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسوده‌اند یاران حلقهٔ آنجا سلام‌ها خوانند و فقیر را از دعا و توجه
غافل نشناسند و احوال یاران حلقهٔ آنجا معه اسامی آنها نیز بنوشته باشند انتقال از وطن
به بلدهٔ لکهنو بسیار بجا شد درین چه سخنهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل
میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع نگاه دارد یکی از صحبت طائفه که محرم نباشند
یعنی در شیوهٔ این شریک نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که صحبة الفساق داء
و دواؤهما مفارقتهم دوم از لقمهٔ شبه سیوم از بسیار خوردن چهارم لقمهٔ الغفلت خوردن
هر لقمه که سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر لقمه که
با شبه خورد نور باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد هم رنگ او شود و هر که درین
سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود
پس باید که از کسی یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی
بالغ شود که منی بطریق شهوت از وی زائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید
فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او
غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود و این فقر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدو فخر کرده
الفقر فخری والسلام **مکتوب سی و چهارم** حال مردم این شهر از زبانیکه
شخف خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص محب الدوله بر زبان خاص و عام
است خدا تعالی زود بظهور آرد و دیروز خط شما رسید و بسیار مشوش گردانید فقیر هم دعا میکند
و یاران حلقه و میان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قوی است که
باجابت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که باقی
خون روبرو شوید یا مقلب القلوب والابصار سه بار اول و آخر درود یکبار خوانده بر هر دو

هرچه بخاطر شما برسد عمل آرید اما اول استخاره که در حدیث ست بکنید بعد هرچه پیش نهاد آید دیده

دربیان خیریت ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده

نمیتوانم و بجز حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر نمیشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید غذا بقدر

چهار دام بقیمت و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده

مرا از حیات خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان

رسید و مطالب معلوم گردید یاران حلقه سلام ما رسانند و طاقت تحریر جواب نیست دعای

خیر خاتمه نمایند والسلام

مکتوب سی و ششم

باعث تحریر این ست که لاله بیج لال

نام جوانی از دوستان مقربی که در حسن سلیقه سفیدگری و صحبت داری بزعم فقیر نظیر ندارد

و عهده زانه و عهده روزگار نبوده است درین ایام از وطن خود که اکبرآباد ست بتلاش معاش

درینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیایند تا این نسخه صحیحه آدمیت را بآقای خود برخوانده شده

احسان دست بسته در حق آقا که مرد فهمیده و دولتخواه باو رفیق شود و هم در حق خود که اینچنین

زور بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص سست کذائی بتقریب روزگار از یاد و رفته نزد وکرده

باشید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و

از همین یار اطلاع دهید تا مسرور باشم معلوم شما است که فقیر کسی را باین اهتمام بشما نکرده ام

و عادت بمبالغه ندارم الله تعالی خاطر شما در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهای خاص

ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل

متوجه بشما است حاجت تاکید نوشتن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد من شما را برابر

جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل حسبة

خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های پیرپای معطر آله ازکهیر فرستاده بودند سربمهر رسید نوزده دانه برآمد

بسیار بقدر راست آمد خداتعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لک و دو دهی تنک
هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که شما محبت
بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول از خاطر شما تشویش خواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار
سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرور نیست و در خانهٔ شما خیریت است والسلام
مکتوب سی و هفتم ظهور اثر توجه بر قالب مستوره شما در اوائل رمضان معلوم بود
معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد دهد بهر حال تخمی
پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بروقت منتظر سر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار انتظام
مقتضیات شرع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصر است
و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن
واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت
علما و مشایخ متدین متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه بجانب شاهجهان آباد
نوشته اند بشرط امن مبارک است و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز عید و گهری
روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر وقت موعود
فیض رو بایشان کرده بعد نماز صبح بنشیند که نسبت این عفیفه که فرزند ماست در دل
فقیر تاثیر کرده است و استعداد خوب دارد هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد والله تعالی
هرجا که دارد محفوظ و محظوظ دارد و اخلاص شما بمن ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام یحیی
مرهم ندارد والسلام **مکتوب سی و هشتم** فقیر در معامله معلوم کردم که والده شما
در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً والدهٔ مشفقه
همچنین را استغنا نموده اگر اصلی داشته باشند کفارت و مکافات تعجیل آرند الله تعالی

عواقب امور شان مقرون بخیر گردانند و دعا غافل شدم اما ملاقاتها موقوف بر وقت
مقدر است و عمر انیست اگر در زندگی میسر شد ان شاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان در بهشت
بر خورد باشد خاطر خواه خواهیم کرد و بدعای خیر خاتمه یاد دارند و باوجود بی سامانی در فصل
برشکال بر آمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج فائده ندارد و بامید رحمت
الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا زود شتاب می آیند. والسلام۔

مکتوب سی و نهم او سبحانه جل شانه مهربان صاحب ما را از مکروهات
دارین محفوظ دارد و از عقوبات کونین محفوظ داشته اخلاق کریمه ایشان بر فقیر افسونی و شیدا ساخت
که دل از استیلای شوق بجان رسیده است که روی نگو و سوی شهر ان نگرویدیم ؛
اگر و اشتیاق شدید ای کاش میدیدیم ، مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیار است
از ان طرف شغل ملک داری و از ینجا غلبه ناتوانی و نزاری غذا زیاد لهذا بسند تا برخوردها
میسر شود آنچه هم مراسلات که نیم ملاقات است معلوم که باشد غنیمت است زیاده عمر و عزت گم
ارزانی باد۔ مکتوب چهلم بجناب نست و عاقبه احباب فقیر از دهلی به سنبهل رسید
و امروهه و مرادآباد را هم ویران باختیار پرداز و کرخت اقامت در کجا انداز و متعلقان را
طلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده ام و دهلی و شاهجهان پور خود
درست آخر اینجا رسیدم مردم سنبهل و مرادآباد و امروهه که سهلا دساجت نمودند که اینجا باید بود
جانب بحقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
طریقه در ین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آمدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرها
مسموع نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاده است می باقی ما هیسب باقی است
ما را هم صحاب باقی است وقت کشف کرده قریب است عنقریب الحضور پیش ایشان خواهد بود

اجازت است برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان ... صاحب
سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که آنرا نوشته بطور دعوت آن اسمای اعظم
و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمده مضمون و مصالح میرزا شده دیگر ... شعر
عشقبازی با شما باشند و السلام مکتوب چهل و یکم الحمد لله علی ...
سبحانه حقیقت اشعار از همراهی ایلچی است و روز توسل بپادشاه حال که خود ... آن ...
و احوال این دنیا و دیدن ما گر باطنان را که مفصل معلوم شود و اگر شود ...
شاد است ... پر عنایت خاطر شما آگاه بنویسم و شوق میان عظیم الدین ...
که نوشته اید لفظ بلطف از ... فقیر را شناخته آشنا گرفته ام که مردی ...
معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و مقصود دل ... امان ...
صدر و اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان در دنیا ... و ... ماند ...
و جهاندار و غمگسار شما باشند اگر شما در آنجا نباشید دشت خواهم کردن هر چند ...
و فای شما خدمت ... شما بدل و نظیر ندارید که ... قایم مقام شما ...
حکم عنقا دارد و در این شهر ... حکم کیمیا به هر حال هر چه ... وقت ...
یا اطلاع زود باید داد و لعل خار سیر و سفر از ... کرده شود و دیگر ...
صاحب که یادگار فقیر اند ضرور رسانید و السلام مکتوب چهل و دوم
جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما رسید و حرز جان گردید ...
تازه در تن ناتوان دمید به هر حال با همه بد معاملگی با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت
و تغیر دادن شما با فقیر و یاد ضیاع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از وفا
و عفو و دعا هیچ نیست - باید دید که انتظار با چه میکند شما را با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید

واز احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل واخوان واخوة واعمام و والدات وصاحبان
انصاری وحال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید و هر صبح بعد نماز
متوجه بفقیر بنشینید بی ناغه توجه رسید هم از کسی توجه بگیرید و اطاعت والدین واجب دانید
وکیفیت معامله با بزرگان وحال معیشت خود بنگارید و اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست
وخدا حافظ دین و دنیای شماست زیاده عمر و عزه عمر باد۔ **مکتوب چهل وسوم**
مخدوما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود و مرده به سلام سبقت نمیتواند کرد مگر موافق خبر
صحیح جواب سلام تواند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
در ادای رسم دوستی تا مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت واین بی سواد
دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت وطریقت بطریق جواب
که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزی آنها را فراهم آورده اند بعض
اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و مهر علی خان صاحب که سجادگی
برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند بتقریبی بقصد سیلی بجهت
نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رقعه فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم
خواهند شد واشفاق وعنایتی که بایشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت
ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع و للّٰه من الطاف خفیه ٭
مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند **مکتوب چهل وچهارم**
باعث تحریر آنکه ظفر علیخان سلمه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر
نبیره نواب امین الدوله مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری
رضی الله تعالی عنه و نسبت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سرمایه [illegible]

بصحت رسیده موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب انکبولی در مجلس کتخدائی صبیه
دوندیخان در باب رفاقت و روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد بیلی بهیت کرده
بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق دوستیهاے قدیم و اتفاقی که بر فقیر مینمودند دست
شفقتی که لائق بزرگیهاے آن مهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیزتر از جان ست
بذل فرمایند و اگر احتیاج بکتابت این خیر باشد مرتبه خودداری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع
شان اثر کرده و گرنه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان
کافی ست و فقیر را ورود خود در بیلی بهیت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این لخت جگر خویشم
دران محروسه احتمال صورت آمدنی قوی ست والسلام

مکتوب چهل و پنجم

اشتیاق شفقت با بحال شاهان ست که بودن خاطر جمع دارید بمیر اسد الله صاحب پیرزاده
وشما و عیالش و بی معاش دران شهر واقع شده اند بشرط مقدور در استطاعت و توفیق خدمت
ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احبا مسرور دارا د و نیاز شما سید
وقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال رقایم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ
نخواهد کرد و هر جا که باشید با خدا باشید صنف مسئولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسلام —

مکتوب چهل و ششم

الحمد لله حمد آنکه امید قوی ست که از صحت جناب
صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد و تلاوت سورهٔ
لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و هنگامه
که در پتنه و بسبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات
بتاراج رفته چه نویسم مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خانقاه
ازین مهلکه خلاصی یافته با فقرا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی باذن الله بخیریت بشهر میرسند

والتفات نامه رسید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی
همه را سلامت دارد و سرداران اینجا دو را توفیق نیک کرامت فرماید و اشتیاق از دل
صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب رحمة الله نقش
و زهره را آب گردانیده انا لله وانا الیه راجعون و سرمایه تسلی این ست که فرزندان ایشان هم مستقیم
والسلام

مکتوب چهل و هفتم صاحب من برخوردار عزیز الله سلمه
والده خود در قید فرنگ است و آرزومند این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمی کند
و درمیان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده و از مدتی بجانب جاندا خود رفته است تا بحال خبری آمده
از اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والده آن برخوردار بدل ساعی درست مگر
به ناحال این مشکل شود و از دعا دریغ نخواهیم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر
راست نمی آید اگر باختیار خود می بود برآورده تا بشما میرسانید - والسلام

مکتوب چهل و هشتم معلوم شد که برادر بخط خود خط نمی نویسند نویسنده
که مینویسد بگویند که لقب مبتذل حقایق و معارف آگاه موقوف دارد که در حضوریت شما و
این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیهوده را دخل نمیدهند بعد از این باید
بنویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه میر محمد
صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند
و مرا بجای فرزند اند همیشه صحبت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت
خواهند رسید ورود ایشان را غنیمت دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان
توجه خواهند نمود - والسلام

مکتوب چهل و نهم یاران طریقه را الله تعالی
دریا و خود مشغول و درمیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد و حال فقیر

صاحب ... میرزا ... ارشاد کرد مولوی ... باب الله و ... صاحب ۱۲

محمد شاه از یاران حلقه است وکسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم وفضل خالیست اما
از انوار حقیقه باطن او معمورست وباوجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که در سرهند
اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که در آن مقدار زندگانی مع علایق تواند کرد از سرکار
دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم وهم سبب رضامندی درویشان است
وخدمت دیگر وظیفه معاش صاحبزاده عالیقدر میان محمد حسین صاحب فرزند حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی رضی الله تعالی عنه که با علایق بسیار علاقه
روزگار ندارند وجه معیشتی ندارند ومع متعلقان در شاهجهانپور بفقیری میباشند موجب خوشنودی
پیران است وتا سیدان فقیر یاران طریقه که در دهلی بجمعیت اند بخدمت مولوی عبد الرزاق
که ظاهر وباطن لیاقت ارشاد وتعلیم طریقه دارند رجوع نمایند وصحبت ایشان را غنیمت
دانند ونیز یاران دیگر که از فقیر استفاده کرده اند واجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فایده
نیست اما نفعشان را اصلاح بسیار درکارست واگر فقیر در حق شخصی سفارشی بنویسد بقدر طاقت
سعی در آن امر نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد وتاخیر از تقدیر است والسلام
مکتوب بیست وچهارم ما هم کاری غیر از ترویج شریعت وطریقت از زندگی مقصود نیست
وبرادران طریقه پیش فقیر از برادران نسبی عزیزاند حق تعالی ما وشما را به اتباع سنت نبویه
علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم وستم کافران سکهه
خذلهم الله تعالی بلده متبرکه سهرند ویران شد ومزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت
رسید وصاحبزادها آواره شهر ودیار شدند جماعه قصد آن طرفها کرده اند خصوصا حضرت میر
اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه احوال آن ملک
ومردم آنجا مخفی نیست لیکن بجهت مرقوم میگردد که اهل طریقه را اتفاق مقصود ست

زبان در خدمت ایشان مقصر می باید بود خصوصاً درین وقت که صدمهٔ غارت و جلای وطن
باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است والسلام

مکتوب پنجاه و یکم

میان محمد اکبر از یاران طریقهٔ نقشبندی آنجا میرسند تا نصف دائرهٔ امکان رسیده اند
اگر التماس توجه از شما کنند البته توجه بدهند و در امور مرجوعهٔ دنیوی ایشان نیز سعی نمایند
و از کلمهٔ الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت
نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر و سفر
نمانده و شما را فرصت نه والسلام

مکتوب پنجاه و دوم

فقیر از سیر امروهه
و مرادآباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور دارد انشاء الله تعالی عنقریب
میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر بشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور
نموده مراجعت بسنبهل بنماید بعد ازان بدهلی میرود با وجود ضعف پیری این حرکت
عنیف را بخود پسندیدن بنابر اغراض صحیحهٔ اخرویست که خدا میداند اشتیاق بقدر
اشتیاق صاحبان ست از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع آمدنی باید داد
که فقیر را بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست که از مساکن احباب واقفیت نه مبادا
که ملاقات میسر نگردد والسلام

مکتوب پنجاه و سیوم

حال مردم
هند تباه است خدا رحمی برامت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر
آنست که حضرت میر سلطان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی بتحریک
همت قوی قصد سفر حج با جماعهٔ فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان دران حدود واقع شود و بشما
اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را
از خدمت بهیچ وجه معذور ندانند که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی ست

وکسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد
فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی
الی غایته ما تمناه اطلاع باید کرد و بالکیه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب
درچنین وقت مناسب نمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** آنچه
از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز
نمانده برای پرسش یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که
متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با این همه دنیاداران این حدود
با فقیر معرفتی ندارند حقیقت معلوم شما باشد ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام
از خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و ایشان را که
اراده ملاقات فقیر داشته منع کردم که شاید دعا و حفظ حرمت شان که پیش فقیر حاضر شده بود
صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نیز شناسم ربط کجا سپارش معلوم
و سید انجم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید قطع نظر از حقوق آشنائی سعی
در حق چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این ست آنچه نوشته ام و دنیاداران این قلیل متحمل
سجال خود ها درمانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم**
از خبر جانگداز رحلت میر سلطان صاحب چه نویسم که بس گذشت سه ۵ یار رفت و ما چو نقش پا
بخاک افتاده ایم [illegible] سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی [illegible] الحمد لله باهم پسر اوهم
و خبر فوت مغفوره مرحومه عالی بیگم از خط میر کلو و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی
پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب نیز (?)
آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت لطفی که در یاد خدا میگذرد و غنیمت است (?)

از نوید بحالی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه میرسید و از روزی
چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی
میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست و ناسازی و بیوفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
ماده بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب
سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب
که بچه عارضه رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی ست حق تعالی در رضای خود
بگذراند و داغ رحلت باقی ماند با بدل در دو منزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون است
درین بقعه هم قریب صد کس صبح و شام توجه میشود و شما را بلکه همه را خدا کافی ست و رزق و فتوح
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز ست و درین مملکت خیر نیست منتظر
لطیفه غیبی باشید خدا تعالی شما را معزز و غنی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضاء وقت و حال بعد
استخاره مسنونه هر طرف میسر شود باید رفت و باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند
پیر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح باب فیض او خوب می شود و معلوم شده
که آن برادر از وزیر باراند برای عذر تقصیر نوشته رقعه فقیر میرسد معاف فرمایند که عفو کار
کریمان ست و زود رخصت نمایند که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور رحلت نمودند
و آدمیت را بجا که بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ؎ آنچه ما را جان و دل
می سوخت در هجر بود ؎ آخر از ناسازی طالع بآن هم ساختیم -

مکتوب پنجاه و ششم

فقیر مع متعلقان بعافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما
احباب دعا در کار وقت ست بکار شما را خدا خاطر خواه میسازد که از دقایق پیچ سبک شمید ان
مع العسر یسرا در عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که حلقه در

حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم عمل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خدا تعالی
رسانیده طرفه عفیفه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست
میر تکهو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائرهٔ امکان و میر مبین
خود شیخ مقری ست و حلقه درین ایام صبح و شام خوب باشد و مردم خوش استعداد فراهم
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند جای شما خالی ست
درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله وآله از اشتیاق دیدن برخوردار درین کامیاب نشانین فرزند ارجمند میر عبد العلی انجم
نویسم کم ست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت کشم
ادای حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین
از خود جدا نکنم قبل از دل میداند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر هر را شریک شما
کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر امروز که
دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خالصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع هزاران
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم واعی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام و بعد دو
شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم نمود تحریر عبارت عزا پرسی خالی از تکلف نیست
که ما و ایشان بعلاقهٔ هم عمری و در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم
حالا که وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصلهٔ چند نفس هم قافله ایم ۵ امروز گر از رفته
حریفان خبری نیست ؛ فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام

مکتوب پنجاه و هفتم

عمر آخر ست و ضعف پیری از حد زیاده خدا

خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست و هم این ماه
خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسید خدا ایشان را جزای خیر دهد و واقعهٔ
میر محمد مکین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیامرزد و داغهای پی در پی
بر دل ما یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید
و در حق مستوره میر علی اصغر خدایش بیامرزد و تنها گذاشته خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد
الهی صرف نماید که اعتماد بر حیات نیست و فقیر هم توابع با کمال ضعف و ناتوانی زنده است
و هنوز قریب به صد کس را هر روز وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا بالله ـ والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم

ذوق سخن از ما در رفته بعد عمری غزل تازه و بر زبان رفت
و دو سه بیتی مرقوم شده ـ با این فرصت اچه حظ باشد ز سیر گلستان ما را که رفتن لازم
افتاده است چون آب روان ما را ⁂ قفس دانیم و بس راه چمن انداخت پیری که بیش
از بال و پر برداشتند از آشیان ما را ⁂ نفس تا میکشیم از سینه صد جا میگسلد تارش ⁂
چه زار و ناتوان کردست آن ابرو کمان ما را ⁂ والسلام

مکتوب پنجاه و نهم

الله تعالی بی عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ـ سید یزدان مراد
متقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت با این ربط ضعیف
غیر مفید دانسته اقدام نمود سعادت فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی با نسبت جوع
و لنظر لقمه دیگرست و اخلاص او بزرگان دیگر یک ابای آنها ـ از صد دفتر فقیر ست که آن
بزرگان را بخدمت آن مهربان هم مرقوم ست و آنچه از تاثیرات مقالات حضرات از آن
مهربان تقدیم میر سید احمد غزا وجها و داد و تقبل الله منکم و جزاکم خیرا لجزاء
والسلام

مکتوب شصتم

الهام سکام صاحبان با داین هیچکاره از بس تنهائی

وگمانی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان میدهد چنانچه باین روابط قدیم گاهی بتکلیف امری
یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر اصرار ذریعی فقیر همشیره زادها دارم هر چند
کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصا
یکی از آنها بحالت اضطرار گرفتار است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیزتر از جان ارشاد خان
بهادر بعرض خواهد رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت
خواهم فرستاد اگر تقدیر بمساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یقین است که بتحفظ مناسب بلاتوقف
خواهند نمود و گرنه مساعی در میان است نه شکایتی بفضل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید امید هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشانست بتوفیق
بازوی فتح و نصرت خواهند نهید والسلام

مکتوب شصت و یکم

بامرای این جهان
را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوصا در اوقات استمداد و استعانت
که دل فقرا التفات کرده و همچنین اوقات بر پروائی کردن و تحریر مطالب بعهده [illegible]
گذاشتن [illegible] دارد واگر حسن ظنی در میانست آنهم واجب است واگر نیست رجوع و انابت چه ضرور است
بالفعل همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم

ز خلق گنده دماغی چگونه بردارم ٭ باین دماغ که از بوی گل زکام کند ٭

رسیده اند که
فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی ندارم اما فال دل از مضمون است اگرچه از مصحف مجید
فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار
آبدار سرکار از فکر لطیف درست و بامزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت
هر چه با فقیر [illegible] اخلاص قدیمی حسبی سرکار بنا بعذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت است اما
در کفارت آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان

له این مکتوب [illegible] [illegible] نواب [illegible] الدین خان [illegible]

[illegible]

بکمالت ملتمس بدعا و توجه باشد والسلام **مکتوب شصت و دویم**

معلوم کرده ام که بعض از کلانان انجا با ایشان موافق اند و بعض بهمین ظهور امر مهود است
بصورت آنها را مستمال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته
نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه
بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنا اندازد
راه خواهد یافت و فقیر بر خلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از سررشته تدبیر خود آگاه سازند تا
بناهای دولت قوی گذاشته شود احتیاط بی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند ع
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز :: ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسدیارخان که نصرتی ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شده
حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت بی التفاتی
کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دو سه
حرفی در ینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظور است همراه جواب
این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی
رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سیوم** بمیر مبین خانصاحب
خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است
در رسالة استعداد شان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت که اهل کمال را هم از ان
گریز نیست حضرت ما ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق
خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موروثی
و ضوابط خصوصیات تخصیص در تعظیم و تکریم و تکمیل شکسته حال جزای آنکه بهیچ سو التفات نکرده

احترام آن سدهٔ علیه بسته اند هم باکرام و احترام و هم بنعیم و انعام دریغ نخواهد رفت این ایام
اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگیست بظهور خواهد رسید فقیر راهم باین عمل بزرخواهند خرید
و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولیست ظاهرا مفصل
احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم بندگی و خداوندی
این همه بے پروائی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام

مکتوب شصت وچهارم مخدوم زادهٔ کمالات دستگاه میان احسان الله

احمدی را رخصت کردیم که بارعایت اداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب
فتوحات و دفع مضرات ست دانند یا ندانند بلکه با خصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات
زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که همین معنی باعث خوشنودی فقیرست و رضای این قوم سبب
ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر حسین خان که بعلاقه
محبت و هم بملاحظه کمال نسبت طریقه ما را عزیز تر از جان ست مشمول الطاف خاص خواهد بود
و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
که بجان مخلص ایشان ست و مرا عزیز تر از جان و در صفات شریف از حیا و وفا و از صدق
و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض
او مینمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که
از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالے و درود این
سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم بتاثیر چون میر مسطور تنها نگرید
و چار تهاے بسیار کشیده مطلقا استطاعت ندارد در خبرگیرش تاخیر ظلم ست والسلام

مکتوب شصت وپنجم فقیر بنا بر نیت صالحه تکلفی در امر معهود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون تکمله و تتمهٔ آن ضرور افتاد و اگرچه سید اعظم که ایشان با همه شعور
و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند ے بشنوی یا نشنوی من گفتگوئی میکنم
معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط اعزه مراسلات
در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنابر مصلحت در جواب هر یکی بقبول و اجابت
پیش می آیند در عالم دنیاداری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل
نخواهند بود و نسخهٔ بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب بالاتفاق آن کارها
تکلیف میکنند اقبال بآن نمیتوانند کرد مگر دو کس یکی سفیه که بحکم نفس بهیمی خورد و خواب چند روزه
را غنیمت دانسته ننگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بندد دویم آنکه از بخشش ایشان چشم توقع
است فرد است که باغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بهم خورده است بعد از آن
اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است که از حیا و وفا اثری اول خواهند نمود و نجابت
مقصود نه دوم همچنین را الهی بقبول خواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و عقل و فراست
باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شکل شما اسیر کبیر شناخته با خود یکی ساخته باقتضای
نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت و سعادت
دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرمایند اگر حقیقت بنا به
و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع است و منحصر و فقیر با همه یگانگی از حال هر یکی
مطلع است پس وفای عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و کمر خدمت آنچنین عزیزی باید بست
والسلام **مکتوب شصت و ششم** فقیر از دی آرزوی نواب یعنی عماد الملک
خیالی دارم خاطر است که وقت مراجعت سبحانه از راه متهرا گذر هم و در متهرا الوقت نموده
خبر ورود خود بر ساکنم و ایشان در متهرا بیایند و یکبار در روز ملاقات نموده فقیر رخصت نمایند

بشرط آنکه فقیر در قضیات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای
نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته
اطلاع دهید تا حرکت بالغو واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف ست خدا بر طریقه
حضرات شما را مستقیم دارد که اشغال دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم ست و
افسوس آنست که برای معاش معاد را وداع گفته اید و بدست نمی آید اگرچه به وجه معاش مباح
معاد ست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب وظائف قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی
ازینها فائده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف بنمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه ست
داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند
که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام

مکتوب شصت و هفتم بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اشخاص دیگر
از اقران و امثال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میان است با نواب در میان
می آرند و در وقت خاص نواب را از آنمعنی متنبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بجواب
دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خود می بینند اگرچه آخر کار مضر باشد بعمل می آرند
و عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده که بارها جا رفع کدورت
واقع شده است اگر نفس امر اینچنین ست آنمعنی را فتح دانند و کار را از آن هند و گیرند
که به از و درین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او را آزرده نسازند و از گفته دروغگویان غرض پرست
و دهان دریده کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بجز دم همراهی
تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب محال ست و نیز بگوئید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی
بر قول و فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی بایشان نمایند و نیز بگوئید که درین ایام عهد شکنی

بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه است
چرا که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از امساک مردم راجه را ساخت و در نظرها
سبک شد و از بدمعاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب
بگیرد و باید که نواب از فریب دوستان آگاه باشند چه جای دشمنان دیگر هر که از طرف نواب
درینجا می آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که بتعاقب
عزیزان بنویسم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند
و آنچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر اینجا و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود و انشان
بر مهند ندادند وگرنه بنای میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب
همه سفها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و آنچه از شرفا اند منافق و بیخ فساد اینها از
بی اعتمادی آقاست که نه بر خیر او امیدی بیقین دارند و نه از شر او بیمی تقطع تا کجا داد
بیداد کنم آشنائی و آشنازادگی برین بسوزی آورد وگرنه مرا با دنیا و اهل آن چه کار است
و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه ها میزدادند امروز با مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل را چرا العبث بسوزند چرا
باضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر
و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکی و کس نبسته است که بر ذمه او افتد و عامه خلق
در عهد ایشان از ارکشیده باید دید چه میشود خدا داد برسد ظالمان را مقهور و مظلومان
را راضی گرداند - والسلام

مکتوب هفتاد و یکم

شاه ابدالی در پشاور رخت اقامت انداخته و تیمور میرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای بند و بست
ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو

درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که اینکار از افواج خود بگیرد و اگر
حاجت بحرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک او دست سرهند و سنام
ندارد و الوسات فراهم نیاورده فوج قدیم همراه دارد و بس و مردم دهلی که عادت بفرار
دارند بی اختیار دست و پا چه میشوند و اینجا مزاحمت بسیاست و همین مناسب است
که فتنه از لاهور قصد دهلی نکند آبروی ما و شما یکیست پای گریز نداریم عمل بدین آیت کرده ایم
ففروا الی الله بیرون متعلقان به بهرت پور بالفعل خوب است اما برای آینده خوبست
که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد نسخه فقرم هم از معتبران شنیده چنین معلوم
میشود با نواب را خوب شناخته ایم پس در صورت شکر و شکایت چرا عزیزان بقدر فهم
خود در می یابند شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعض علامات
ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقرا مثل آئینه اند گاهی که نواب بهر نیتی که
باشد ملتفت میشود عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید که بضرورتی
دفتری باشد درین آئینه صورت تنگی نماید و مردم در گفتگو یا معذور اند این میزان یاد دارند
انشاء الله حرکت ما را بعد ازین موزون باین میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه یار را
درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح و مفاسد و استعانت
و استمداد مینمود و توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله یکبار میبردیم اما مشکل است که آنجا جمعیت
عقلا و شرفا را اعتبا نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی
از ما بوقوع نیامد اینقدر که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلودیم انفعال
کشیدیم والسلام **مکتوب هفتاد و دوم** آنچه از احوال و شهود نوشته اند
که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف دانسته اند

تهیه الوسات فوج جدید

میگذارند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این گروه ندارم خبر دلگداز دوست دلنواز
آنچه بدل در و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود
که مثل شما صاحب کمال متکفل امور اخروی او گردیده از مرعارضه برخوردار احمد الله فقیر
سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده و گرنه از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که بجنت
بیا را این نسخه نصیحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و بر علی و نیاد رحصار و نیست هر چند
سر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه جاری شده
و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور ست ضرورست و هجوم ملالت و انداد فتوحات
ظاهری در تحریر نمی آید و شکر باطن نیز مرقوم نگردد و عم هر چه بشود یار سلامت ماند چه
یاران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند و مخصوصان غائب در وصول فیوض و
برکات حکم حاضران دارند والسلام

مکتوب هفتاد و ششم

فقیر از طور تحریر شما روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور باز آوردم و
دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر شدیم
و معاف کردیم خاطر جمع دارید ربطی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف
معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت ست تسلیم نمائید چه جای اظهار
حجت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظور ست بنا بر
خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت
اثر واقعه مرحومه لطف النسا رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدا تعالی آن مرحومه را
بیامرزد در برزخ توجه کرده الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی ست و از برخوردار

الحمد للہ اندیشہ داریم سلب غم و الم کردہ میشود ان شاء اللہ تعالیٰ زود تسلی میشود آخر نسبت طریقہ و اطمینان نفس بکار خود خواہد کرد خاطر جمع باد و باخوان طریقہ و اخوات پانی پت بہمہ سلام رسانند

مکتوب ہشتاد و ہفتم

برادر من عجب کاریست کہ ہر واحد از مردم پانی پت تبریزہ شکایت شما می آید معلوم نیست چہ عمل از شما واقع میشود و اگر راستی و دیانت شما باعث آزار مردم ست از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبا دیل ہم خاطر مردم مرعی دارید کہ طریقہ و پیران طریقہ بدنام میشوند برای خاطر ایشان دیگران را آزردہ کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاہری و باطنی دور از عقل ست انکار مردم باعث خرابی کارخانہ ارشاد ست شما میدانید و از پادشاہ مرا توقعی نیست کہ با این مزاج کہ من دارم تشفی از وی برسد ورقعہ از کلاوٹی رسید کہ سید نعیم اللہ مشرف بہ ہلاک اند توقع حیات نماندہ معلوم نیست کہ اجل فقیر در کدام طوق فرنجیرست کہ نمیرسد و یاران میروند و فقیر این ذو حقیقت و ہیچکارہ یعنی ولیل اللہ را از اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتادہ و گرنہ در باطن ہرگز نقشی از نقوش صفحہ کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان کہ در عرصہ آمدہ اند با فقیر مشہور ہست اما اہتمام اخلاص ایشان از ینجا میتوان دریافت کہ جواب رقعات ما را ننوشتند اگرچہ کثرت اشتغال عذر میخواہد اما من دیوانہ را تاب این بے اہتمامی نیست و بحکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید کشید کہ جواب این مراسلات بعمل آوردن ست الحمد للہ کہ درین قاعدہ تقصیری راہ نیافتہ جزاہم اللہ منظور ازین تمہید آنست کہ مخدوم زادہ میان فضل علے از یاران طریقہ و میان شرف الدین آشنا زادہ و آشنا کلمۃ الخیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست تحریر زدم شاید کہ اثر کند و کار اینہا کہ

مقصود نظر است صورت گیرد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** عفت مردم محل
نجابت پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
دلجوئی و خاطرداری بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید
اگر فقیر را در قفا بد بگویند هرگز مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست مگر
کار را از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که باوجود جزئیت ایشان طرفدار فقیر ست و نیز
مزاجدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بخانه کس بروند هرگز
مگذارید و در امور مباحه توسعی ضرورست که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود پیر علی شور سودای
موروثی در سر دارد پس استمالت او هم ضرورست و اگر خواهید نمائید که مبادا از سودای والده
خود تنگ آمده دورتر بروند دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت
از خبث و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتی که با خاندان شما هست تاب تحمل
این مکروهات نیست ازین راه در قصد آنطرف مترددم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید
چراکه عالمی بظاهر و باطن بدامان شما آویخته است از اندرون دعا خواهید از شما بسیار راضی
اند زهی اقبال و طالع والسلام **مکتوب هشتاد و نهم** نفس قدسی شخص
علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان فریدالدین خان صاحب بقطع نظر از کمالات
خود قدر کمالات شما بسیار میدانند نسخه مسائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود
برای استکتاب گرفته و نسخه دیگر درهمین باب که برای صبیه شریفه میان منیر صاحب تالیف
کرده اند درین سفر سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید ست فرصت نقل در آنجا
نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود طومارهای مسوده رساله
تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعه این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده

از موهب عظمی وعطیات کبری دانست وتحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود وخطها برداشتم بارک الله
فی برکاتکم باید که رسائل صغیر وکبیر مصنفات خود درمجلدی جمع نمائید وتغافل نکنید وچهار مجلد
سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم ومجلد ثالث را بعاریت روزی چند
نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر شوق اتباع سنت بسیار مستولی ست وبرای وزن
اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب
بعضی امورات آن بفارسی بر داشته من بدهید که اتباع سنت را به از وسیله نیست اگر اراده
تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی
جلد اول پیچیده شود نسخه شرح سفر السعادت موجود ست اما میان ما وشما وعده آن نبود هرگاه
شما طلبیده اید مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته
وحواشی بخط مصنف دارد وخط شیخ عبد الحق رامی شناسم قدر آنرا بدانید وبآب وتاب نگاه
دارید چنانچه هست هرچند حضرت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را امروز
حواله ایشان کرده ام ورساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز
مرسل شده خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله ومحمد جمیل
رسیدند وبرعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست وچهارم محرم حضرت
مرحوم محل قرار یافت سواری وباربردار ومردم بدرقه شام یکشنبه که بست وسیوم این ماه بود
بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد وورق تدبیر برگشت
کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمودیم چون با احمد گنج رسید قریب
سوار وپیاده ازان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر دو جوان چون اینها مستعد جنگ
شدند دست از یراق اینها بر داشتند وبقچه پارچه ها را از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله بنا

تنگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت
بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این برخوردار به سر آنها رسید لیکن طلب نمود آخر کار
بجنگ رسید و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و شجاعت
سواران انداخته که بر دلیری این آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده
حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه
طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده و هفت بخیه دوخته
اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته ان شاء الله
تعالی در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کارستانه کرده هزار
آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسلام -

مکتوب هشتاد و یکم بقاضی ثناء الله ادامه سانحه درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی
است بعد زوال اکهی صاحب یعنی والده شما رحلت نمودند همین وقت یک سریه آمده خبر داد
حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر
شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار
حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد و با وجود ضعف ربط با آن
مرحومه حالتی همین گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این است
که خدا بهو جیو را یعنی متعلقان ایشان زنده دارد که مستوره بزرگتر از ایشان در آن خاندان
نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس فردا خبر انتقال ما هم خواهد رسید شیخ علیم الدین
بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندارند در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت
هنوز شروع نکرده مرد شکسته دل است و مورد رحم و محروم محل از غالب نسبت طریقه که از

مدتی در اخذ توجه بهره وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته در انقطاع از دنیا
و اقبال باخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان بعمل هم شود
و زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسلام

مکتوب هشتاد و دوم

هرچه بما مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست ۵ آنچه بر تو آید از ظلمات غم * هم ز بی باکی و گستاخی ست هم * اگر با بزرگان با ادب
و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت
شوهر فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آن ست باید کوشید و غضب و غصه را
باید خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین
کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد
بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته
توجه بهمه امید اجابت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی ست و بذکر الهی جل شانه
و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه
ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام —

مکتوب هشتاد و سیوم

بمولوی احمد الله فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲

معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن
بعید نبود که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلا ست
اختیار کردن و مرتکب کبائر براه ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد ست باید
[illegible] بات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا اختیار فرموده این خطره
را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان ذی حق خوب نیست
و آنچه از ذهم صحبت غیر حق هم باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست باخدا

مشغول باید بود که بقطع نظر از فائدهٔ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست
ست هیچ کنجی بی دد و دامی نیست ٭ جز بخلوت گاه حق آرام نیست ٭ و از فقیر در تحریر
رسم عزاپرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبهٔ حزن و اندوه تعزیت کردن باعث
هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم
مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کرده‌ایم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانند
و از شکر ترقیات باطن که نوشته‌اید بجاست فقیر هم معلوم می‌نماید هر روز در حلقهٔ صبح اول توجه بشما
میشود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد از خوبی استعداد شماست
و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر میسر میشود
و شکایتهای ناپا و آوری تکلیفهای دوستی ست رقعهٔ مشتمل عذر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجامید و چون این بی پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصلهٔ خصوصیت
آن از ابرهمی تا بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دوجهانی از درگاه والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم

بمولوی ذبیح الله فرزند حضرت ... صاحب

انچه نوشته‌اید که درین تنگدستی بتصدیع
ناشته‌اند چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه میسر خواهد شد خواهیم فرستاد
خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتنا دارید و من از ناسازی
زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید ان شاء الله تعالی رعایتها
خواهیم کرد که شما را اشتیاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق
کتاب و توجه خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین و جدهٔ شریفه بکوشید
تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر نمائید که جواب ما را بنویسانید
بهر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام

مکتوب هشتاد و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدسلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه یارا
باصلاح می آرید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا بتربیت طالبان
خدا مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت
خاطر میرزا شاه علی بکوشید. خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست
و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خود را راضی بسفر حج برفاقت ایشان شده ام دوستان
هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هرجا خواهم بود خواهم رسانید
اگر خدا او را باز داشت فتوح است و گرنه هرچه بادا باد آخر سفر طاعت ست و از غایت
تجسّر و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت
یاران دهلی خود معلوم ست و بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعۀ از مردم
اینجا و جماعۀ از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در
تدبیر دوا و غذا مشغول بود تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی طبیب و دوا همه میسر شد
عمر باقی بود ورنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند

مکتوب هشتاد و ششم

(بحکیم محمد فاروق ۱۲)

احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی تا کجا نویسد خدا از بنده بدور و غضب الهی
برآرد که نسقی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
بتعلیم طریقه پرداخت احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود
بود الحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفتهٔ فقیر به سر دلیژهی حاضر شده تسکین تسلی
میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق فرزندی تقدیم خواهید رسانید
زیاده برین از شما امید ست و بر اعتماد آن بر خود وار خاطر جمع ست والسلام

مکتوب هشتاد و هفتم

(بحکیم شریف خان ۱۲)

معلوم شد که تجهیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والدهٔ حضرت

مولوی ثناء الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز
جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد
که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعهٔ کثیر درین مسجد داخل این حسنه

خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** بعد حمد و صلوة از هیچکاره هیچدان
فقیر جانجانان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه
نمایند که بمجرد ملاحظهٔ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب او صله الله الی منتهی
سفینهٔ رخصت مراجعت بوطن دادم او سبحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بهبودی اند
بظهور آرد و بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند والسلام۔

بر حاشیهٔ رسالهٔ مولوی غلام یحیی بحمده و نصلی علی رسوله سر کردهٔ علمای
فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحیی او صله الله الی ما یتمنی که نسبت اخوت طریقت
باین هیچدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله
وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانید نه حق انیست که با این همه ایجاز
قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض مسئله تطبیق ضرورتی نداشت
که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است
هی الاصلاح بین الفئتین العظیمتین فرحم الله عبداً انصف ولم یتعسف والسلام
علی من اتبع الهدی۔

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم
دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافی ست و هر

بدلیل ثابت نمودن عهده علما متبحر است و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند -
محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم هر دو برابر ضرورست و اهل سنت
صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر که درین جا میلی و اعوجاجی ازان صراط مستقیم
نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت - یکبار رافضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم باضطرار تمام فریاد بر آورد
که بحرمت امام حسن رضی الله عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب
فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم   تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ محققین
رحمة الله علیهم لازم است در حق هر چند اگر از راه نفع و استفاده عقیده افضلیت نماید از خطا
مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات
و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات
رسیده و از اوقف هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که باقرار هزاران علما
و عقلا بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم
نباید نمود که آن کبراء دین از مشایخ ایشانند -   عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن
درینوقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده
اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود
بسیار غنیمت است   السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس انچه موجب رحمت الهی
باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست که دف در اعراس مباح گفته اند زیرا
گروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتند آواز دف بسمع مبارک رسید گوش خود

بند فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود و از البعد استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال
تقوی حضرت در احتراز از چنین آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از
اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه اولی
همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند —

مسئله توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از آن ساکت ست صوفیه
علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذورند و بممارست
رسائل توحید و تحصیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت وقعی
ندارد یکی از علما در مناهی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند
علما از صوفیه شکایت نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نمودند
و در شرع خللے پیدا شده پاکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این کار
را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند — یکبار فقیر را عروجی
واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات در آن منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر
رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد دریافتم که عکوس
اسماء و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه منتبه ساختند
که فوق این مرتبه مرتبه دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
عالم الملك الودود پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق
ظاهر شرع ست بعد از ان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست
که از ان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه بخواهد که شخصی را [illegible] اختصاص [illegible]

کرامت فرماید افاضهٔ فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات مینماید و گاهی
بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطهٔ برآمد کارها می شوند و آن بزرگ را گاهی
اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی
نرفته ام گفت من شما را در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرع چیزی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد
کردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و مباهات نگردد از اینها بهانه بر ساخته اند
و در حقیقت وکیل مولا او تعالی ست ع او بما می نماید خویش را او بدزده خرقه
درویش را ع پیری و مریدی درین طریقه محض بجهت شجره و کلاه نیست بلکه برای
حصول جمعیت و توجه الی الله و صحبت مرشد ضرورست — اختیار اشتغال طریقه بجهت
حصول غلبهٔ محبت الهی ست گاهی فرط محبت بمحض محبت پیدا میشود الا دوام ذکر بجمیع لطائف
فرض طریقه دوستان خداست ترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بذکر کثیر مکیف باید
هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اگر رو بفنا آرد باز ذکر بتضرع
و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام پذیرد —
اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته هر که خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجه و همت
جز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکهٔ حضور راسخ
گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود
دل را بحق سبحانه جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایات
الهی ست و الا اصل کار حصول مرتبهٔ حضور آگاهی ست — دل سلیم از توجه بغیر پیدا
باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت

نسخه
می شود

ساوات گاہی درس حدیث گاہی تصدیق واخلاص بصورت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم در واقعات نمودار شود وہمچنین بروابط مناسبت تجدست اولیا بصور آن
اکابر متصور میگردد وگاہے اخبار مشہورہ ومبشرات راتصور واقعہ پیدا میکند اینہمہ
شعبدہ ها دل را سرور می بخشند ودر حقیقت ہیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ودیدن اولیا احوال وانوار باطن وتوفیق طاعت زیادہ گردد وواقعات مطابق
نفس الامر باشد البتہ فوز عظیم ست — ودیدن رسول خدا ورویت الہی کہ آنرا تجلی
صوری گفته اند نعمت خدای عزوجل ست ہر قسمیکہ باشد از مناسبت راسخہ بشارت است
هنیئا لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبہ خواطر التجا وتضرع بجناب الہی باید نمود
وصورت مرشد نصب العین داشتہ بواسطہ او التماس ازالہ امراض باطنی باید فرمود —
صفت افتقار وانکسار لازم باید گرفت وبجفا وقفای خلق تحمل وصبر عادت باید ساخت
چیست معراج فنا این نیستی ٭ عاشقان را مذہب ودین نیستی ٭ نظر بلند باید داشت ہمچنان
امور از تقصیر الناس چون وچرا نباید کرد حضرت انس رضی اللہ تعالی عنہ خادم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر در خدمتی تقصیر میکنم واہل بیت اورا ملامت میکردند
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمودند ہیچ مگوئید اگر مقدور بودی چنان کردی —
حاصل اینہمہ تکلفات تہذیب اخلاق ست وتطبیق بمکارم صفات رسول کریم فانہ
لعلی خلق عظیم صلی اللہ علیہ وسلم ودر حدیث شریف ست بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق از ورزش ذکر الہی واثبات مقامات بغیریت کم شود وطریق آنست کہ ہر ذمیمہ
را جدا جدا در تکرار کلمہ طیبہ بکلمہ لا نفی باید کرد وبجای آن حب خدا اثبات باید نمود
تا آن ذمیمہ زائل گردد وبرخلاف ہوای نفس سبب مقامات سلوک باید کرد وغالب گردانم

بجماند مبدل گردد حق اینست که زوال صفات بعد تصفیه و تزکیه ممکن میشود و استیصال
دائم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید که کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید
واگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید. لا تبدیل لخلق الله امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد
حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید — بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا وصف
سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و بجز
فاعل حقیقی در شهود سالک نمیماند — توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه
و اعمال و عبادت کاری بس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
صلی الله علیه وسلم مصروف گردد و بعثت انبیا علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال است
در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع است درین باب — از دوام توجه بمبدء
فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده
بیرون میگردد — قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلیت را دیدن
کار گذار روندهٔ راه است هرچند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر
تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار و دوام
شکر و رضا لازم گیرد — کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه است
خواندن مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و اسرار
طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد
عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر وظیفه صبح
و شام و ختم خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند تمام انتهی

بیان نصایح

دہ دوازدہ رکعت ہر قدر کہ آسان باشد بقرائت سورۂ اخلاص یا سورہ یس و نماز
اشراق چہار رکعت و چاشت چہار یا شش رکعت و فی زوال چہار رکعت بیک سلام
و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چہار رکعت بعد سنت عشا و سنت عصر و
تحیۃ وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکپارہ و جزو کلمہ تمجید و کلمہ توحید صد صد بار
و سبحان اللہ و بحمدہ وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیہ توقیفیہ کہ در حدیث صحیح ثابت
متعین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرور است ــ حصول فنا کہ علامت آن بیشعوری
از ماسوا و دوام توجہ بخدا است اگرچہ درین طریقہ زود میشود اما تحقق و تثبیت آن مرتبہ
عالی کہ نسیان ماسوا و قطع علاقۂ علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدہد سی سال
از خدمت مشایخ کرام رحمۃ اللہ علیہم کسب مقامات طریقہ کردیم و زیادہ از سی سال است
کہ بطالبان حق عزوجل طریقہ تلقین مینمائیم شصت سال شدہ باشد کہ بتوجہات حضرت
سید رضی اللہ تعالی عنہ بفنای قلبی مشرف شدہ ایم درین مدت شغل باطن بجہد تمام داشتہ
حالا آثار فنای قلبی چنانچہ باید ظاہر میشود ــ از ظہور کمال فنا بارہا یقین میشود کہ ما
ازین جہان انتقال کردہ ایم و اگر دران وقت کسی آمدہ سلام میگوید معلوم میشود گویا
بر قبر آمدہ تحیۂ سلام گفتہ است یکبار ازان حالت افاقت میشود گمان میبریم کہ ہنوز زندہ
ایم و ازینجا رخت سفر بربستہ ــ در وقت ظہور فنا آنقدر دید قصور غالب می آید کہ خدمت
و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچہ فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحہ جنبانی میکرد
بخشونت تمام منع کردند روزی ہم عذر آمیز نمودند کہ بر فقیر مروحہ مجنبانید و فرمودند دیروز
فنا بغلبہ رسیدہ اشت پنداشتم کہ شما از روی استہزا ایذا می نمائید پس بخشونت منع نمودم و درین وقت
نسبت بقا بنفعہ ظاہر است و تجلی عظمت و کبریای الہی بر باطن جلوہ گر گشتہ اگر تمام عالم بتعظیم

برخیزد حق این مرتبه او انگروه باشد — شناخت تجلیات الهیه که متصل بر بواطن ارباب
محبت و معرفت وارد می شود امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات
جدا جدا معلوم گردد — بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات
مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد
وگاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت
متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی
ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافل موثر گردیده کیفیات
را مستور می سازد واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا
جهالت در جهالت و نکارت محض ست در خلوتی نشسته حفظ نسبت باطنی و دوام توجه
بمبداء فیاض باید پیشه خود اوقات باداء اعمال ظاهری معمور باید داشت که لهذا اعمال
سبب جمعیت و صفاء نسبت و حضور و آگاهی ست — از دوام مراقبه تقویت نسبت
باطن و اشراق ملک و ملکوت و منظر موهبت دلها را فراخی و وسعت سینه و از کثرت ذکر
تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار
و شکست دل و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست
در طریقه محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و تکفیر سیئات ست — ذکر نفی و اثبات
بحبس نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفیدتر ست حضرت
خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر وقوف قلبی و توجه
بمبداء فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه هوش در دم اول
بذکر دل ضرور ست چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس

توجه و آگهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بمجرد خطور خطره دل را باید
گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر ست
کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبهٔ الهی ست و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت را
فائده دارد — ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبهٔ ولایت محظوظ می نماید و در کمالات
نبوت یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت
و بیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک می رسد. لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار
مردم می شود لهذا چون سیر سالک بکمالات می رسد مراتزد و بخاطر می آید که مبادا ترک
طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه
بخواهیم رسانید مقصود با خدا بودن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل ست
بر و یقین و طمانیت از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود. اتصال
بی کیف بمقصود پیدا می شود ــ اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را
با جان ناس ٭ و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری با آن نمی رسد ــ راه وصول بکمالات
قریب ست که مسدود گردد و طریق ولایات سلوک ماند درین آخر زمان استعداد ها از
سلوک مقامات کوتاهی نموده مقصود و رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی
سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال
اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص و قدم می کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت
دراز بولایت قلبی یا فوق ان فائز گردد و بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد
کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود بسیار نادرست بلی
بلفظین بشارات بر صفا افزاست و سالک را مغرور نباید نمود و تغیر حالات و ورود و اردات

بالاصابع وکان درقه کفافا فصبر علی ذلك ثم نفذ بیده فقال عجلت سنیت
قلت بواکیه فتل ترانه رواه احمد والترمذی و ابن ماجه - بارها شرف زیارت حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم دریافته ام و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه اخیر که سعادت زیارت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیائید که ما و شما تنها
خود را باهم چسپانیم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات
علیه افضل الصلوة و التحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت
نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سرهندی در آنجا حاضر اند
آنحضرت یکی را امر باوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادها ادیدن اند
فرمودند انشاء الله ما می نمائیم پس عزیزی از انها آب آورده و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول
حضرت در حق مجدد الف ثانی چه میفرمائید فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست
عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است
بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء
خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند - فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر
تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاه آمده گفت من امشب خواب
دیده ام که شما رویای خوبی دیده اید آن رویا کدام ست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور دریافتم و از کیفیت های
این خواب که بهتر از امر بیداری ست تا چند روز هیچ عطش و تنها نبود - در منامی دیدم که در صحرای
وسیع حبوتره الست کلان و اولیاء بسیار در آنجا حلقه اقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه
نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله اسرارهما متقبل نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا

وکیفیات حالات فنا بر سید الطائفہ ہست ہمہ کس از انجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت
باستقبال امیر المؤمنین علی مرتضی رضی اللہ تعالے عنہ پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی
گلیم پوش سر و پا برہنہ ژولیدہ ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال
تواضع و تعظیم گرفتہ اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست انجا حجرہ مصفا
درکمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان در آن حجرہ در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
حضرت غوث الثقلین ست بتقریب عرس تشریف بردند ۔ وقتیکہ فنا و نیستی بر نسبت
باطن ظہور یابد و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد و خود را در واقعات
مردہ می بیند و نشانہای بیخودی لازم حال او میشود و در ایامیکہ فقیر را فنای قلبی بتوجہات حضرت
سید رضی اللہ تعالے عنہ دست داد و قطع علائق و زوال ہوا از دل گشت در واقعہ دیدم
کہ سر من از تن جدا شد اما کلمہ طیبہ بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مردہ ام تجہیز و تکفین
من می نمایند پس جنازہ برداشتہ بطرف مزار حضرت خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ برای
دفن بردند و روح من ہمراہ ایشانست تا آنکہ جنازہ را در قبر نہادہ قبر را بخاک انباشتند
و من بر سر دیواری نشستہ ام منکر و نکیر بوضعی کہ در حدیث ثابت ست آمدہ دندان بر زمین
زدہ درون قبر در آمدند و حالت مرا با نفس علاقہ پیدا شد جواب و سوال کردہ رفتند و من در قبر
آرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم کہ من ازین جہان درگذشتم و مردم بعد تجہیز و تکفین میخواہند
کہ جنازہ را بردارند ناگہان جنازہ در ہوا پرواز نمودہ روان شد و مردم در قفای جنازہ میروند
و روح من با ایشانست و درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی منظور نشوی چشم و گوش
نشوی ٭ سرمایہ جوش و خروش نشوی ٭ باید کہ بپای خود روی تا سر گور ٭ ای جوہر
پاک بار دوش نشوی ٭ از فرط محبت کہ فقیر را بجناب امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق

رضی الله تعالی عنه ثابت است و سرمنشار نسبت علیه نقشبندیه ایشانند اگر بمقتضای
بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خودبخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات
ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر
نموده اند و هی تواضع فرمودند ما لائق اینهمه ستایش نیستیم۔ نسبت ما بجناب امیرالمؤمنین حضرت
علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت است و وقت عروض عارضه
جسمانی توجه بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست
فروغ چشم آگاهی امیرالمؤمنین حیدر ۞ سرانگشت یدالٰهی امیرالمؤمنین حیدر ۞ بجناب ایشان
عرض نمودم نوازشها فرمودند۔ محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان
و سرمایه بقای تصدیق و ایقان است هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات
ندانیم بیت نکرد مظهر ما طاعتی و رفت بخاک ۞ نجات خود بولای بوتراب گذاشت ۞
معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و جاهائی که اعتراضها وارد
نموده اند ایشان خود جواب آنها تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و بسا کلمات که ارباب
ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیای کرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود و بسیار تاویلات
کردن سخنها کرده میشود و از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا بامر الهی
باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبدالحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوائل
حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن بازآمده بخدمت خواجه حسام الدین
خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بجناب میان شیخ احمد
سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و هیچ پرده بشریت و غشاوه جبلت میان نمانده قطع نظر
از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و در باطن بطریق

ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب
و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و چه سوال ست انتهی
و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیاء کرام را علیهم السلام
یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در شعب انزوا
فرمودند مخلصان در رفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند بهترین رسائل رد شبهات
رساله مرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چار مذهب رسانیده -
فیض الهی بے نهایت ست و مقتضای استعداد هر یکے از اولیا ظهور یافته الله تعالی بعضے ازان
را باقتضای حکمت بالغه خود کمالات عنایت فرموده که از متعلقات آن همه علوم و فیوض [illegible]
در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت ست و در اولیا نیز تفضیل یکے بر دیگرے ثابت مقامات ایشان
محدود و بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و از
آن علوم و کیفیات نموده و در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین ست
کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور ست ظهور خوارق عادات شرط
علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم باوجود علو درجات کسی ولی بآن نتوانند
رسید بکثرت خوارق عادات و نسبتها شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند - حضرت شاه [illegible]
محمد محسن پسر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند
ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت
استفاده از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند - حضرت شیخ عبد الاحد استفاده
از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی
فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه در دانستن شیخ مستقل [illegible]

اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال
و بیخودی که لائق مقام خلت ست بسیارست و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب
مقام محبوبیت ست بسیار در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است
و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر وارد مقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو
صاحبزاده دیگری مشرف نگشته رحمة الله علیهم ۔ در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم
بر توبه نصوح تاکید و مبالغه میکردم ۔ شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالے عنه در خواب
دیدم بحال فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند وی را حالت عجب
رو داد برخاسته مزامیر اشکست و از نامشروع توبه کرد و فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون
نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید ازان روز تعرض از استغفار حق توبه بگذاشتم
که توبه مجمل کافیست و توبه تفصیلی بر وقت حاصل میشود ۔ گروهی از دانشمندان از فقیر
پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه فضیلت یافته اید که انرا اختیار کرده اید گفتم این طریقه منطبق بر
کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی ست و آنچه منطبق بر قطعی ست نیز قطعی از ممارست اشتغال این
طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه می افزاید همچنین
ابنای صورت ملای خشک متشکل شده از فقیر پرسید که مزاج شما شورش عشق غالب ست
و طبیعت باشعار عاشقانه راغب اچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و آواز
جهر وغیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست
سبحانه گفت در نسبت رسالت ما یا ربیت مرا از سوال استغنا نه او غضب آمد میخواستم که ریشش
گرفته برسنگی زنم بغتة غائب شد ۔ شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما
برای تهجد برخاستند آوازی بگوش ایشان رسید که انا الله بخود دادند صرصر

مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما را بیدرد میگویند [illegible] تا شیر سماع صبر
مے نمایند — بزرگان این طریقه در راه معرفت آواز سماع را گوش [illegible] بنیاد بوده
پشت و شورش را ضبط می نمودند گرمی کاسه [illegible] گفته سماع مباح
ازین سبب حرام گردیده — در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید محمد الله
علیهما هر روز چهار صد کس و بیش بجهت استفاده جمع می آمدند [illegible]
میشد و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند [illegible]
یکے از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید [illegible]
حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنای کار [illegible]
نهاده اند ثمره زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات [illegible]
الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بینان [illegible] خرق عادات [illegible]
خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد — حضرت محمد صدیق پسر حضرت
حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکے از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود تعظیم ایشان نخاست اصحاب ایشان
ازین بے ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند [illegible] ایشان
طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او را جمع [illegible] آمده
گفتند طریقه آبا کرام خود گذاشته طریقه دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است
و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بسرهند
برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت —
یکبار زنے بے ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه نامناسب گفت ایشان [illegible] کردند

رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند. روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید
که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست
باقی وبال آخرت بسبب اوقات همان بود که بایشان رفت * با قناعت بجا بسلی
و بچیزی بود * و در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود و بحد اسراف رسیده بود
اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه با همه احتیاط و کمال تقوی گاه گاه طعام ایشان میخوردند
میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ام دوگانه
نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور انوار نسبت تمام اشیاء
ایشان نور شده بود * مثنوی * از محبت مسها زرین شود * از محبت تلخها شیرین شود
از محبت سرکه ها مُل میشود * از محبت خارها گل میشود * ایشان جناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بمحبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است موجب انفعال میشود
در جواب بر نگاشتند که محبت پیر این محبت خدا و رسول است و سبب ... کار الا بتابع لمبیه
در باطن پیدا نیست می شود * فرد * چون ... آمد اول ... و توسل اول
وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار پیر ایشان نهادند ایشان
عوض فراست دریافت چشم بکشا و گفت تبرک کلاه پیر من بیارید و سیلت ... الفوات
ایشان است در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احباب ... است ... نقش
تفاوتها است والتفاتی که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم فایض میشود گو ایشان بسبب
قرب ابدان معنوی متحقق است. روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب
مکرم خان که در یکجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه هر دو مزار فرمودند نسبت
هر دو بزرگ یکیست اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید و نورانیت و لمعان امتیاز تمام

دارد از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه و کسی طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اندکرد
دیگرے طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان نمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف
آورده صورت مثالی مریدان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده
صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم - در توسل بجناب الٰهی هر یکے
از مشایخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگرداند مستفید اگر فیض حاصل نمود
زہے سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه
ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت
بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست
مغلات در صحرا یا وقت خواب اسباب و اسبان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائید
از غیب همراه ایشان می شود درین باب حکایات بسیارست تحریر آن باطالت میرساند
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود عنایت بسیار
میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در اهل
شان استغراق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوا نیست رحمة الله علیهم
غرض و توقف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در
مقابله نسبتهاے باطنی این عزیزان و قدماے صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را از آن
راه بهره نیست - سر مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه
غور و توجه کردیم اثرے از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد بسیار وقته نسبت ایشان در نهایت
لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست و در راه خدا
بشهادت رسیدند و نقد در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین ست احوال

شما از اهل صیام راضی میروید گفت با ضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند
رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان
از صوم مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غرهٔ شعبان ظهور می نماید گویا
هلال نو مرا این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان
گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غرهٔ آن شهر چنان دریافت
میشود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت - شب قدر بسبیل بدلیت در شبهای
از شبهای او تاری میشود بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم
احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاه شب قدر درین تاریخ نیز میشود
جمعیت و حضور این ایام ذخیرهٔ تمام سال می شود از مجربات ست که اگر درین ماه مقصودی فتور
راه یافت در تمام سال اثر آن میماند بنده شنیدم از زبان استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محفوظ میدارد
حضرت شیخ رحمة الله علیه هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان میفرمودند و کسانی
که بمقامات اجازت [illegible] میرسیدند درین ایام بعطای خرقهٔ تبرک آنها را سرفراز می نمودند تاکید
میکردند که درین اوقات مردم در حلقهٔ مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند
بعد الفطر ای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر لمعان
گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگرچه در صوم هر [illegible] که باشد صفا حاصل است
و از برکات این وعده اما اجری به خالی نیست. لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد
حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شیخ تمام [illegible] لاقی ندارد و کشف
و وجدانیات فقیر با پیران کبار خرقه مطابق و [illegible] با فقیر خطائی واقع شده حضرت

شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند
در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند
کردید شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل می‌نماید و الا انوار آن
مقام در باطن سالک عیان می‌بیند باز متتبع الهام میشود باز استفسار تغیرات حالات او
میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید رو داد بشارت
آن مقام میگوئیم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض وقوف آنکه نسبت باطن
مثل اولیاء متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری
قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت — مستفیدان توجه الی الله
و انقطاع عن ما سوا باذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتهای شب تتمیم
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبادی فیاض تجلی نیست
قصور در فهم سالکان است بلکه از اجله نعمای الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر را در وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان را تا غایت
احتیاط بفیض بزرگان این خاندان که در وقت ارشاد طالبان هنا شید امتیاز بخشید — خواطر قلوب
عزیزان زیاده تر از اثبات خود شناسم که در چه باب خطور می‌نماید ما فقیر مقدور مدد اوندایم متوسل
بجناب پیران کبار سلب امراض می‌نمائیم و لعنایات الهی اینها را شفا حاصل میشود یکبار فقیر از اعلیه
بسفر میرفتم الله تعالے در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا می‌نمود ناگهان در راه
باران شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمودم الهی باران گرد بر گرد ما ببارد
و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد — در اوائل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند
از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله

رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید و یکی گفت از بزرگان خود یا یکی که روبروی
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرت آمد و سخت ناخوش شدم و دیدم که سلسلهٔ طریقه تا حضرت ابابکر
صدیق رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک است و غضب
در نهایت شدت و اینمعنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی
تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه را البته ایذا
میرسد و نسبت باطنش تباه میشود بلکه بجز غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید
و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت
از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولیست
زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاش در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدورند بضیافت چند کس
بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر
مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن نموده که المومن
لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است
اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیاداران که محل شبه اند
چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام را از حلال
بشناسد پنجم آنکه از واعظ غضب و هیبت تازه وارد نشده باشد ششم آنکه
از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز
قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول [illegible] الحق سبحانه و تعالی
ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود خلاف این عقیده مقبول
نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم میشناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال آنکه مستعد ابدالیست

میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران
دوم سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح
نیت و محافظت نسبت دنیا مبغوضه حق سبحانه است از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت
بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان
خوان یغما میشد. الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقرا سری ندارند والا ایشانرا نه حال میماند
نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه
میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند
حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این
طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای
الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اعتنا
بود که هرچند اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند
و فقرای اینوقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه محبت
و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد
پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ است. چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته
حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رض جائیکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم
گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه
در وقت توجه گونه حرکت بدن میکنند — دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض
اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه بقلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد

و در تمام نفس رعایت مساوات در توجه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طالبان معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیهٔ نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن ماموریم و اما بنعمة ربک فحدث اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت بنماید گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد .

نصایح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سبحان پیغمبر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود پندار با التزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی غنیمت نفل اتباع حبیب خدا بالمحض رضا مولی اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بیزار کن قناعت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری با التزام خلوت صفای وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که طعام و ثوبی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن است اوقات بصبر و توکل بسر کن در اندیشهٔ التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا بسپار و موت یقین و صدق و عهد او را سرمایه خلوت انگار در دل تو اگر تردد هست

عزلت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشهٔ عیال تشویش فرماست تشبث باسبا

ب سنت انبیاست علیهم السلام و یقین کردل را بران اعتماد نبود و منافی توکل هم سبیل ارشاد

شد و راس المال فقرا فراغ بال و جمعیت خاطر است و وسیلهٔ وارسته در انتظار مقصود

ناظر مباد جمعیت بتفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص

طمع از دل برگیر آنچه بر اغنیا ناامید باش دلیر و نالیده شان بکو شناس در مجلس چشم

حقارت بنگر و حقوق الٰهی که تو قاصر شمر در راه طلب همچو کسے کبر از سر بنه غرور از کف برون ده

از اینجا گفته اند در وصیت الست که آنچه در سرداری بهی و از آنچه بسر آید بهی و از اندیشه و بے

دو خوابی که بر طاعت و عبادت خود مناز و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز مخالفت نفس

هر چند اکبر و نیاست اما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت بیفزاید گاهی با او مواسات

باید نمود که رضا نفس همین موجب ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد هر که مرا این

طعام بخوراند بهر مقصود که دارد بر آید اتفاقاً در آن وقت کسے نبود که با او گفته شود باز بعد مدتے

متمثل گشته التماس طعام نمود شخصی در آن وقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده

مشکل داشت که بساختن هیچ تدبیر وانشده بود با این عمل منحل گشت ـ طعام اگر به نیت ادای شکر

با مزه سازند احسن می نماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی بر آید ـ طعام لذیذ را با آمیزش

آب بیمزه ساختن نعمت الٰهی را بخاک انداختن است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب

تناول میفرمودند و اگر رغبتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست

رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه

شکری که محض به زبان بود شعبهٔ صبر است که تلخی آن در جان بود ـ به زیارت مزارات اولیا

در یوزهٔ فیض جمعیت کن و ارواح طیبهٔ مشایخ کرام را باتحاف ثواب تحفهٔ فاتحه و درود بجناب

الهی وسیله سازکه سعادت ظاهر و باطن از همین حاصل ست اما بعد یافتن راه بغیر تصفیه قلبی از فیوض
اولیا حصول فیض متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیست و در رسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که
اکثری مستلزم سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و نذر نقد خفیه بارباب احتیاج
دادن اصرح ست بثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بپار
و به ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آ و همیشه احوال خود را بر کتاب
و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد رد دو و هر حدیث صحیح که از نظر گذرد و مها امکن
بر [illegible] عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل نمای اگرچه در تمام عمر یکبار باشد
از انوار آن محروم نمانی و لازم دم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود - فقیر در بهجت العمر
کسب نموده صفای وقت ست و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب
سرگرم و مقید باید بود ه کار مردان روشنی و گرمی ست ٭ کار دونان حیله و بیشرمیست
[illegible] باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح
مسرور و از ذم مکدر نباشد زیرا که بیشتر سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه
خود ست مثلا مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد درین صورت اگر کسی
نسبت بمنقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او یقین میداند
[illegible] میگوید کافر ست و آنکه ده سیر میگوید فضول قدم بر جاده
[illegible] کوه راسخ و استوار باش در حضور پیر متوجه
[illegible] باید بود و التفات بکسی نباید نمود اگرچه التفات بچه یا خطاب کسی باشد چنانچه نقل ست
که شیخ [illegible] حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کردن مرید را

جواب آن نداد و التفات بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق
خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو **بیت** من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شدگان سخن نگوئید ✤ راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی
بکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و تعیین بسوال
اگر بهر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبهه نباشد نیز رد آن مقبول نه
و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست بقوت
کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش نماید و از اجل نعماء الهی همین فقیر و حقیر
که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هرچه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین
دل مستاصل و ناپیدا میگردد از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد
فرد نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد ✤ هر کار بسته آخر مشکل کشای من شد ✤ تا توانند
نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد و اگرچه سگ و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود
که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است — **فرد** انفعال جرم بهتر از غرور طاعت
ست ✤ منظور او در از حقیقت بر نماز خود منازه ✤ مخالفت نفس چندانکه توانند کنند زیباست —
فرد نفس اژدرهاست این کی مرده است ✤ از غم بی آلتی افسرده است ✤ لیکن آنقدر مخالفت
و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بد باقی راه
صحبت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات ست باز دارد باید که
گاه گاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در
خدمت بنده مومن بهرچه طلبد همان وقت ادا باید بلکه باشد هرچه خواهد و تمنای آن کند
اول ادرا وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر باز ایستد فبها و اگر باز متقاضی شود

همچنین او را دلبست و لعل دارد تا آنکه بیست پنج آنرا فراموش کند چون داند که هرگاه آرزو یابد
نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هرچه خواهد در اباید لیکن بشرطیکه مشروع و حلال
باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته و پیش فقیر حاضر شد و تمنا
شیر و برنج نمود و گفت هر که اینوقت مرا بشکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این
قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه
فرماید که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون
آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد آنرا خورانید بعد از چند روز
آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی
حاجتم روا گردانید. طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گویند اگر بامزه سازند مضائقه ندارد
بلکه احسن می نماید و کسانیکه طعام بامزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه سکنند عجیب می نماید زیرا که
از طعام بیمزه شکر از دل او نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه
درحقیقت آن شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس ست پس این معنی مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت ست که براه مخالفت نفس سخت تر چیزی از ان نیست و حق تلفی تجلی
آن طعام علاوه حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف آگاه
فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برد طاقت ندارد مگر بزور که آن امر دیگر ست بزیارات
مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید
و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار ست و فتوحات بیشمار.
مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید ست و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزارات یعنی
که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند

از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز میآید
فقر و حسی آنکه رود ٭٭ چون بباید سوز خرابشد ٭٭ مگر هر که لطیفهٔ او قوی
باشد از عالم ارواح مناسبت تام وارد پس او از زیارت مشائخ قدر ندارد بلکه روحشان خود هم افنا در جائیکه
از جهت مناسبت روحی اقتباس الانوار برکات از ایشان بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت
خواجه عبید الله احرار قدس سره شهیر باشند که من در تاجیکی روز بخدمت خواجه علاء الدین
عجدوانی قدس سره که خلیفهٔ حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره العالی
و اختلاط داشتم روزی که از کمال شرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد میکردند
آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگرچه در مرتبه مردم باطنی نباشند و فرمودند
که حضرت خواجه بزرگ شیر مرده و ند کلام ابر گفته اند که زنده به از شیر مرده ۔ قطعه
تا کی بزیارت مقابر ٭٭ عمر و گذرانی ای فقیر ده ٭٭ یک گربه زنده جنبش ما چه ٭٭ بهتر
ز هزار شیر مرده ٭٭ حضرت خواجه نظام الدین خاموش شهیر باشند که حضرت خواجه بزرگ فرمودند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولیست از مجاورت خلق او عز و جل و این سخن بجمال
مبارک بسیار گفتنی بیت تا کی گور مردان انبازی ٭٭ بکار مردان اندر تازی ٭٭
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بسوی حق
باشد و روح آن بزرگ را در حضرت حق وسیله کمال توجه گردد چنانچه در حال تواضع با خلق
باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق از آن جهت
افتد که مرضی الله عز و جل باشد یا بمعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند والا آن مذلت
است نه تواضع انتهی ۔ برسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن ضرر
بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج است دوم هم الزام

ال ازخیم وفروش وغیره سوم لزوم اسراف دراخراجات وچراغان چهارم تضییع اوقات
کرما فوات آن ضرورست پنجم شکایت مردم ازنشیب وفراز مجالس وقصور دراهتمام حفظ
مراتب ازکثرت وازدحام ششم دراستمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زرسود
می شود که آن در شرع حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقرا همواره
برنهج مساوی نه وترک عادت در رسوم عرس برایشان متعذر و دشوارست بنابراضطرار محتاج
لقرض شده رسم بجا می آرند هفتم نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله
طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول
در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب
قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از اینجاست که معمول حضرت شیخ
در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز
قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز درین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن
ارجح کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی ابرع ست و انفع و اشق ست
او معمول راحت بدل و دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یک بار
یا یازده بار و درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجها
و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند
از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بشمار دارد و مدار کار طریقه این حضرات استقامت
از فوق کرامت ست فرد برایل استقامت فیض نازل میشود مظهر همه صفات الهی تجلی گردد
طور سینه گردد کشف درین راه بازیست و کرامت را اعتبار نه قصد و ملاع قدر و مقداری

منارہ و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانوادہ موقوف بر شجرہ و کلاہ نیست و مدعی
این بزرگان بیعت و رسوم نہ در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفہ را
اعتباری نہ در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نہ ازینجاست
کہ حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند کہ درمیان طرق صوفیہ اختیار کردن طریقہ
عالیہ نقشبندیہ اولی و انسب است چہ این بزرگواران التزام متابعت سنت نمودہ اند و اجتناب
از بدعت فرمودہ لہذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی ہیچ ندارند خورسند اند و اگر
با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست کہ سماع و رقص را تجویز نکردہ اند و احوالیکہ
برانہا مترتب شود اعتبار ننمودہ بلکہ ذکر جہر را بدعت دانستہ منع فرمودہ اند [illegible] کہ حضرت [illegible] بان ننمودہ در
مجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ حاضر بودم شیخ کمال کہ از مخلصان حضرت
خواجہ بالود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم اللہ را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
تنبیہ بلیغ فرمودند کہ او را منع کنید کہ در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجہ [illegible] شنیدہ ام کہ حضرت خواجہ نقشبند علمای بخارا را جمع کردہ بخانقاہ حضرت امیر کلال
بردہ بودند تا ایشان را از ذکر جہر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند کہ ذکر جہر بدعت است مکنید
ایشان در جواب فرمودند کہ نکنم آنکہ اکابر این طریقہ در منع جہر این ہمہ مبالغہ نمایند از سماع و رقص
و تواجد چہ گوید احوال و مواجید کہ بر اسباب [illegible] مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج
است اہل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدہد و کشف توحید و مکاشفہ و معاینہ
کہ در مرایای صور عالم بظہور آید حکمای یونان و براہمہ ہند و جوگیان شریک اند علامت صدق [illegible] موافقت
علوم شرعیہ است با اجتناب از ارتکاب [illegible] مشتبہ - حضرت شیخ سیف الدین قدس اللہ سرہ
[illegible] با او [illegible] کہ [illegible] ذوق و وجد و سماع کہ در آن [illegible] حالت بیخودی آید

فقیر را از منکران اذواق احوال آن میداشتند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا
فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسلهٔ حضرات علیه
نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی تذکارهای اذواق
و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمیکنم
که این بزرگواران بحکم السکاری معذوروند بمقام سماع از ظهور وجد و حال در
سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب دربار واقف و آگاه هستند حرکات
سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه مجددیه
که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمیکنند پس
طریق اسلم و ثبات آنست که نه انکار آن دارد نه ارتکاب و قول حضرت
خواجه بزرگ هم همین معنی است که نه انکار میکنم و نه این کار مرید را انابت
ملتمس باید هرچند دور کشند دور نشود قول شیخ الاسلام عبدالله انصاری
هر که استاد ترا رنجیده دارد و او از و رنجیده باشی سگ به از تو بود - اگر
کسی رجوع طلب لقیه نزد تو نماید او را کالمستشیر و بنده در حق خود منصور نباید شود
از مواخذه قوت حق خائف و ترسان و لرزان باید بود و خود را از قید هستی و خود پرستی
خلاص باید کرد قطعه بخت و اکنون همان رخت از جهان بربستن آفت ؛ در یکباره
بخل و شح جمع کرده است ؛ این قدر ما غافل از اندیشهٔ روز حساب ؛ رحمت جدید
و لطف حبیبم جمع کرده است ؛ رستن از قید خودی مظهر حق پیوستن است ؛ قطره با یم بحر
یک گشت شرابهم کرده است ؛ فرد و مظهر طلبی گر جهان مستدل راحت ؛

بگذر تو ز خود در پس این هیچ مقام است

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان علوی مجددی در حالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح است وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه از فقیر کرده می‌کنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر موافق سنت عمل نمایند و بعد از آن دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم از این عادت برکنار بودم و نام فقرا و مشایخ بزرگان خدا اقلیم می‌نمودم دیگر بر مخلصان ما همین وصیت جامعه کافی ست که تا هم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالیٰ را ندانند و واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللّٰهم وفقهم۔

فصل سیوم

در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بحضور حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق و الخلق و توحید وجودی و شهودی و مسئلهٔ جبر و قدر

و دیگر مسائل ضروریهٔ شریعت و طریقت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا اله الا هو و کل شیء هالک الا وجهه والصلوة والسلام
علی محمد عبده ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد نعمان الله بخدمت مولوی صاحب
مخدوم مهربان مولوی غلام علی جیو سلمه الله التماس میکند که چندی درین ایام بتقریبی در بلده
سورتی وارد شده بود کتابی برای اشتغال همراه نداشت و مشاغل طاعت مستوعب اوقات
نتوانست شد و نفس را تعطیل کردن خوب نبود لهذا چیزی از عقاید و مسائل دینی چند
مقصود در مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانا رومی قدس سره مصرعه
آنچه انسان میکند بوزینه هم ❊ بخاطر فاتر گذشت که بتقلید حضرات پیران عظام در بیان
نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شهودی و مسئلهٔ قربیت و مسئلهٔ جبر و قدر که در بعضی
[illegible] این قسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر دام الله برکاته نوشتن و
دیده بکریان [illegible] سوی ادب و نامناسب و پیداند یاران طریقهٔ آن مهربان را مطلب
صحیح و الیسته نا [illegible] چند فقره نامربوط مستعد شد اما تا آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان
مد الله ظلالهم نگذرد شایان اعتماد و قبول نیست لهذا التماس است که این ورقه
را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه صحیح باشد علیحده نقل آن بر داشته بفقیر
عنایت فرمایند که از مسلم دانند و آنچه خلاف مسلک مشوش گردد آنرا اصلاح فرمایند تا صحیح آن هم
امتیاز یافته قابل اعتماد گردد و لاتنظر الی من قال وانظر الی ما قال قال علیه الصلوة
والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم

ورحمة الله وعليه التوكل وبه الاعتصام محمد ومعتبر عقلاست للممکن فی نفسه لیس
وله من علته الیس پس ممکن را تا منتسب با علت او که فی نفسه او را لیس و وجود ثابت باشد
و واجب الوجود بود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را بروی حمل نتوان کرد
که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح است
و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالی
نحن اقرب الیه من حبل الورید ازین کلام روشن شد که ممکن چنانچه در وجود محتاج است
بواجب در بقا هم محتاج بواجب است و بعضی متکلمان درمیان ممکن و واجب نسبت
کوزه و کلال فهمیده و گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلا استغنا
عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال عز و جل
یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول
برای گریز ازین قباحت تجدد امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع
برای اثبات دوام احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب است
نسبت کوزه و کلال را آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال بلکه غیر
از کلال مخلوق الهی است جل سلطانه و صورت کوزه که عرض است و صنع نیز مخلوق
حق است سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عز برهانه از معدات آن
صورت آمده بلکه این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق
حق اند جل و علا و بسبب آنهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این
حرکات میگویند خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال
خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل است و ما للتراب و رب الارباب لیکن ممکن

و واجب نسبت معلوم الانیّة مجهول الکیفیة که مثل ندارد لیس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود
ولیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی
شیء من الاشیاء. بیت چگویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم گم و حق آنست که ممکن
در بقا هم محتاج است بعلت موجده خود که بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن
وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضاء حقیقت
با اختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه پدید نیست موهوم اگر مقدار حرکت فلکی بود نیز حقیقت
امکانی را مقتضی وجود نشود الست که در حال آنکه این قدر باطل است که فلک حادث زمانی
قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک
نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از هیچ تا شاید تفاوت
نمی نماید غرضیکه ممکن در زمان ثانی هم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر اقتضای وجود کند ممکن
ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم
یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر است
یعنی واجب است باقتضاء علت خود نه باقتضاء نفس خود که آن محال است پس ثابت
شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب افاضه
وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن
بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمین است که بمقابله آفتاب روشن شده
تا وقتیکه مقابله باقیست و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند
از نور و روشنی اثری هیچ نماند بیت او چو جان است و جهان [illegible]

پدید آید. پس باین معنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی آب
ظل آفتاب میگویند نه باین معنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت ست چنانچه ظل را
با اصل که آنجاست هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه باین معنی که چنانچه ظل را هیچ تحققی و تأصلی
نیست وجود او همان وجود اصل ست همچنان ممکن را وجودی متأصل نیست وجود او همان اصل ست پس
معنی این که ماهیت ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که عبارت از مبدأ فیاض فایض است منشأ انتزاعی
چیزی با او متحقق نیست و مابه الموجودیة و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت ست که ممکن را با واجب بهر سبب آنهم امر نسبت
بین المنتسبین پس وجود ممکن یعنی مابه الموجودیة نیست مگر ذات واجب اگرچه تقدیر باین معنی از حقائق او
سوال وجود ممکن همین ست که با منشأ انتزاع ندارد او هم اگر ممکن وجود مصدری انتزاع
کرده حکم موجودیت او میکنند پس اگر ذات واجب تعالی منشأ این انتزاع باشد
باید که ممکن را منشأ انتزاع وجود نکنند و حکم بموجودیت ممکن ننمایند.

جواب این ملازمه ممنوع ست یعنی هر که از منشأ انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع
نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید یعنی اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه میبیند گو آنرا با
آسمان نگرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه چنانچه
هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت و جهل از وجود متأصل خبر ندارد حکم میکند بوجود
در ممکن غایة ما فی الباب همانا ممکن را وجود متأصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود
را دیده آنرا وجود در وهم خود متأصل فهمیده با وی در سخن می آید پس ممکن را [illegible]
و هم تحققی و ثبوتی نیست در وجود این کثرت وهمی مابه الموجودیة واحد حقیقی ست لهذا این
کثرت بدان وحدت حقیقی خللی نیاید و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که
در آئینه خانه رود و صورتهای متعدده پیدا شود همان زید یک زید است چنانچه بود

وهو الآن کما کان واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر

لا آدم فی الکون ولا ابلیس * لا ملک سلیمان ولا بلقیس * فالکل عبارة وانت المعنی

یا من هو للقلوب مقناطیس * و چون منشاء این وهم وجود این کثرت ذات واجب تعالی

شانه یا صفتی از صفات اوست فرق [illegible] باعتبار معتبران این وهم و [illegible]

که نفی [illegible] نشود ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار

یعنی ما خلقته باطلا [illegible] علیه الاحکام والآثار بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته

فاذا [illegible] سبحانک عن کل ما لا یلیق بک فقنا عذاب النار المترتب

علی عدم المعرفة والایمان [illegible] و چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد

که وجود او [illegible] ذات [illegible] تعالت وتقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت

وهمی را عین واجب گفتند و عدم ذاتی او را از نظر [illegible] و قائل همه اوست شدند شعر

رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس شه همه اوست * لیکن

در مرتبه تنزیه را علیحده ثابت میکنند و میگویند * در انجمن فرق و نهانخانه جمع * بالله همه اوست

ثم بالله همه اوست * نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را

نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت داند ملحد باشد و صوفیه شهودیه که بصحو افاقت

بهم رسانیده اند بشهود وحدت حقیقی در کثرت وهمی حکم کرده همه ازوست میگویند و [illegible] تحقیق

نظر کرده شود [illegible] موجود اوست ظاهر شد وقوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه

وقوله علیه السلام ان اصدق [illegible] قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و بیت

بین مدعا چرا که [illegible] یعنی آنکه [illegible] مجازست و تکلف

و معنی حقیقی متبادر است که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام شد و ما این نسبت
که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه و شهودیه است با صفات
واجبی یعنی با اعیان ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظاهر یافته اند
مشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن به آنها گران نیامده
در نزد مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون عند شیخ ما اعطا شده ذات مقدس
را غنی عن العالمین در یافتند و صفات را در دو مرتبه چه نه عین ذات هم گفتند و شیونات
و اعتبارات تعبیر شوند زائد بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله سعیهم
بدان قائل شده اند متبادر از آیات و حدیث همین است و ممکنات را با هیچ یکی از مراتب
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر بالشان ظاهر شده و مسمی بظلال کردند
و آن اعدام اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه کلیه که بنا بر تقابل در حضرت علم
ثبوت و تقرر یافته ممکنات را با این مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شد و حقائق ممکنات نزد
حضرت مجدد همین اعدام و ظلال مشهور گشته اند لاجرم او سبحانه تعالی وراء الوراء
ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال او چه تحاشی از مناسبت
در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان گذشت و از قول رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه استنباط این مذهب
میتوان شد۔

سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب چه نسبت که آن نسبت سبب
وجود ممکن است بمعنی مصدری و تعلق همان نسبت ذات واجبی با صفاتی از صفات او تعالی

وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة قرار یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را
خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل مینامند
و چون بمذهب حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت نه با ذات ست
و نه با صفات بلکه با دائره ظلال ست و چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام
داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد
و این محال ست و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند
موت و جهل و عجز و عمی و صمم و بکم که در مرتبه علم و تقرر یافته با ضداد خود یعنی حیات و علم
و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب متقابل منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ
و ظلال همه گشته اند و شک نیست که صور علمیه اعدام موجی ست از دریای علم و امکان
و حدوث ما و ران گنجایش نیست و مغائره او با صفت العلم مغائره اعتباری ست نه حقیقی
پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها
باشند لاجرم از ممکنات باشند انتهی ممنوع ست زیرا که صفات مغائر ذات اند و ممکنات
نیستند و تعدد قدمای مستقله محال ست نه تعدد ذات و صفات و مراد از مغائرة ذات و صفات
آن است که هر یک در تعقل جدا آید و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج
هر یکی مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا تواند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعریه
لا عین و لا غیر گویند و چون حال صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست با صفات
از دریای علم متحد و این نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست و هر چند
ممکن را نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته میشود در حقیقت آن نسبت با ذات او ست

وحده لاشریک له صفات وظلال حجابی بتجلی بیش نیستند حق تعالی میفرماید الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها
کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولاغربیة یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله
الامثال للناس والله بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله الایة شجرة مبارکة
زیتونه که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن وغربی
بودن ازان منتفی ست ویکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون
واعتبارات ست که در مرتبه ذات مندرج ست ومصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زائد
بر ذات اند وبتیسیر سبب ظهور آثار گشته وزجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست ومشکوة کنایه
از عالم امکانست تا حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضائت ذاتیه شیونات
مصباح صفات را اضائت بخشیده وبتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان
کانها کوکب دری ساخته وبتوسط زجاجه ظلال ظلمات عالم امکان ظلمت کفر از مشکوة قلوب
وصدور المومنین وظلمت غفلت وشرک خفی از مشکوة قلوب العارفین برطرف ساخته
نور علی نور بمنصه ظهور آمده قوله یهدی الله لنوره من یشاء عبارتست از هدایت
کردن عارف بمراتب نور وبمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون وصفات و
ظلال وممکنات وایراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات والارض دلیل
واضح ست برآنکه ذاتست که مابه الموجودیه همه اشیاست لاغیر چنانچه در تقریر سابق
مذکور شده است که ممکن را تا نسبت با علت بهم نرسد حمل او لیسیت ازو ساقط نیست مزید
زینتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقربست وبمصداق نحن اقرب الیه من حبل الورید

را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقرر است که از ذات شیء بشیئی چیزے دیگر بلکه
اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده مفقود است بلکه اصل ظل از ذات ظل
اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل
ظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب است و همچنین اصل اصل الاصل از همه اقرب است
پس ذات بحت واجب تعالی شانه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوی اقرب
از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوے از ذات و وانچه
حضرت مجدد رضی فرموده اند سبحانه تعالی ورا ورا ورا ثم ورا ورا ورا این و نسبت در مراتب
قرب و بعد گفته اند در مراتب بعد فان البعد فی الوجدان و اقرب فی الوجود
والله تعالی اعلم محمد عمر چنانچه ظلال و صفات درمیان ذات بحت و عالم امکان
پیش از حجاب تجلی معلوم نشود همچنین قدرت و ارادت عباد درمیان افعال اختیاریه عباد
و درمیان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل سلطانه پیش از حجاب تجلی مدرک نگردد
و از ینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش
که بدیهی است مبنی است بر وجود قدرت بنده که مقتضای ورود آفریده حجاب قدرت کامله
خود ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده
پیش از حجاب تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب
به بنده که مستفاد قوله تعالی خلقکم وما تعملون است ثابت گشت و چون ظهور
قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت است میکنند پیش از فعل نزد شان توهم قدرت است
نه حقیقت قدرت ــ

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره

ف
مسئله جبر و قدر

وہم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وہمی چہ معنی دارد۔

جواب بنا بر عالم بودہم متیقن ست لہذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موہوم بوہم غیر متیقن ست لہذا آنرا توہم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت پس اگر در قدرت کہ مناط تکلیف واقع شدہ وہم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف مالا یطاق جائز باشد چراکہ وہم را تا ممتنعات ہم جولانگاہ است و در ممکنات بطریق اولے و توہم قدرت مع حج بیت الحرم و زیارت بیت المعمور کہ در آسمان ہفتم ست یکسان ست فما الفرق بینہما۔

جواب اولا آنکہ تکلیف مالا یطاق جائز است اما تفصیلا واقع نیست کریمہ ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیا آنکہ مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف است آنست کہ نظر بر تجربہ عادۃ قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد نظر بر ظاہر حال محتمل باشد لہذا بر جبری عادۃ حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفہ رح نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود خلافا لصاحبیہ و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفارہ لازم آید و نیز نظر بظاہر حال ایمان آوردن بر ابوجہل واجب گشت و بترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدر نبود و اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجہل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین **سوال** در آیہ ومثل مشکوۃ فیہا مصباح المصباح فی زجاجۃ ... فی بیوت اذن اللہ ان ترفع ویذکر فیہا اسمہ یسبح لہ فیہا بالغدو والآصال رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ واقام الصلوۃ وایتاء الزکوۃ یخافون یوما تتقلب فیہ القلوب

والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء
بغیر حساب وجه تعقید چه باشد و نیز بعد ازان آیه فرموده والذین کفروا اعمالهم کسراب
بقیعة یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً ووجد الله عنده
فوفّٰه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشٰه موج من فوقه
موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یرٰها ومن لم
یجعل الله له نوراً فما له من نور ۔ وجه تعلق این آیت با سبق چه باشد ۔

جواب والله تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی فی بیوت
اذن الله الی آخره فی کمشکوٰة فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق ست بقوله تعالی
یهدی الله لنوره من یشاء یعنی با وجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او
تعالی وجود ماهیات و قیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی عز اسمه مخصوص
است بهر کرا دیده بصارت کرامت فرمایند و هدایتش خواهند و آن هدایت مقصورست و اتباع
شریعت و التزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو
والاصال الایه و دلیل ست بر آنکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام
ذکر الهی موصوف اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام
آگاهی شان ست و اینجا اشارت ست بآنکه تجافی عن دار الغرور و اجتناب از فضول مباحات
مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هرچند ازینجا نهی از بیع و تجارت و مانند آن
مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم
الله احسن ما عملوا وعده نعمای بهشت ست قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارت
بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الایه

بیانست این مدعا را که ریاضات کفار و اعمال شان مثمر عرفان نمی‌شود و تقریر کلام الست و الذین کفروا الایه هم
اللہ لنوره و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که در ظاهر ریاضت معلوم میشود مثل صدقات
و صلهٔ ارحام و کف نفس از ایذای خلائق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شرط قبول اعمال است لهذا حال این قسم اعمال شان
مانند سراب است که از دور تشنه را امیدوار کند که سیراب کند چون نزدیک بوی رسد بجز
حسرت و اندوه نافزاید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و ظلم و مانند آن حال این قسم
اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا این همه ظلمات بعضها فوق بعض اشارت
بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم
خلق ست و بمناسبت شان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزلهٔ ظلمت
دریاست دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبائح اعمال این هر دو ظلمت از انهاست
ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا - چهارم ظلمت موانع خارجی مصاحبان
که در آخرت و در دنیا آرزو کنند و گویند یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا - یالیتنی
و بینک بعد المشرقین فبئس القرین این بمنزله ابر ست که بالای آن سایه کرده
واللہ اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات

مجددیه بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ علی خیر خلقه محمد
و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت رقعه سامی چندی پیش
ازین در تحقیق مقامات مجددیه در رسیده بود چون فقیر بیمار بود است و درین ایام کم فرصت
بود ازین جهت بجواب آن نپرداخته بود معاف دارند اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند

ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطائی رفته باشد اصلاح فرمایند
ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطاء فمنی والمسئول من الله العفو
والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج ازان از عالم
خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که نسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو
عضو سرایت وارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه
عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفای آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر اینها فوق العرش ست
کریمه قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین
آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث
وارد شده که ملائکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند
یا مسوح از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست و پوشانیدن
لباس بدون جسم متصور نیست بهر حال باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشوند
لائق تجلیات رحمانی نمیتوانند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به تزکیه لطائف عالم خلق می پردازند
بریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز
مکدر و ظلمانی ست پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند
کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس
میکنند و به تزکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه
عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب و روح و سر خود و در خود می بینند و آنرا سیر انفسی

فصل سیر انفسی
سیر آفاقی و سیر انفسی
[illegible]

میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
نزد صوفیه کنایت ازین دو سیر ست قدمار نقشبندیه بعد تزکیه لطائف امریه تصفیه نفس
و عناصر مے پرداختند و مجددیه باہم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
موجودست و سواے او تعالی ہیچکس و ہیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد و بعض صفات
ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند بمعنی آنکه منشاء انتزاع شان
در خارج موجودست و صوفیه وجودیه صفات را زائد بر ذات نمیگویند و در خارج سوا ذات
ہیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً
دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را واحدیت
میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که ہم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی
و تعین جسدی گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال
را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات زائد بر ذات نه اند عین ذات و اشیا
لہذا قائل ہمه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود نمیدانند میگویند
الاعیان ما شمت رائحة الوجود احضرت مجدد و بعض و امثال ایشان که بصیرت
نبوت دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد اند بر ذات آری ذات محتاج صفات
نیست اگر فرضاً صفات نمی بودند از ذات ہم کار صفات سرانجام میشد پس ذات حضرت حق
انکار علم میکند آن را شان العلم میگویند و کذا شان الحیوة و القدرة و السمع و البصر
و الارادة و الکلام و التکوین صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرض که اعتبارات
سمع و بصر وغیره که در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان
و علما و صوفیه وجودیه ہمان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند

و صفات زائده ثابت نمیکنند و اعتبارات و شیونات باهم مرادف اند متغایر نیستند

و حضرت مجدد با وجود تغایر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قبائح اند عکوس صفات

نمیگویند و تحاشی میکنند از آنکه کناس خسیس را عکس صفات مقدسات گویند مگر جماعه

معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را مرایای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت

ایشان است دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه ایشانرا عکوس ظلال صفات اند که عبارت

از اعدام و اضداد صفات که در مرتبه علم وجود اند و بجهت تقابل ضدیت بانوار صفات منور

شده اند آن ظلال عدمیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت

مجدد سوا ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل خارج حقیقی است

حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود

گردانیده در خصوصیت همه اوست گفتن محض خطاست همه از وست باید گفت و چون عالم

عکوس ظلال باشد و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات منتزع از ذات

ذات حق تعالی از ذات ممکن قریبتر است و هم از صفات که حضرت مجدد رض فرموده اند

که هرچه اصل المتغایرین است آن تعالی اقرب گفته شد بعقل اقرب بین المتغایرین

تصور نمیتوان کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل بنسبت ظل از ذات ظل قریبتر است

و اصل الاصل بنسبت ظل از نفس ظل و از اصل او قریبتر است و همچنین اصل اصل الاصل

اقرب است بنسبت ظل از اصل او و اصل الاصل او و اگر خواهی که این معنی را معقول سازی میتوان

باین تقریر کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است لیس در وقت عدم موضوع حمل مسلم [illegible]

صحیح نیست و سلب [illegible] صحیح است در وقت انعدام زید زید زید صادق نیست و زید لیس

بزید صادق است [illegible] از علت خود نسبت بهم رسد که ثمره وجود او باشد بعد

زنهار بگفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات وی بروی
پس علت اقرب آمد از ذات او این همه تقریرات برای اطمینان قلب متمسک ست واگرنه
کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست ای برادر
باوجود اقربیت واجب بنسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان آن واجب
و ممکن غفلت ست از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم
تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد وشاید که قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
حجابه النور کنایه باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه وسلم ان لله
تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی وشاید حجب عبارت از دائره ظلال باشد که ظلال
اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و اولیا را نایبان
شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلهای سالکان افروزند بیت
عشق آن شعله است کان چون بر فروخت * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت * قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون محبت چنین دست دهد بنده را
با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دوست و به مراتب غیر متناهی دارد و لایزال العبد
یتقرب الی بالنوافل از آن خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب چون بهم رسد ظلال او را
در عالم مثال بصورت دائره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بغوث سیر میکند تا بجایکه
بدائره ظلال رسیده خود را اصل بدان دائره بیند مثل آن بلون ظلال بیند مضمحل و فانی
و بان باقی بقاء آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتهاء دائره
ظلال لقد رحصل خود مالکست له و اگر آن دائره فی نفسها [illegible]

بیت * حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنهٔ مستسقی و دریا
همچنان باقی + فنا در قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسماء و صفات الهی و در همین
جا دست میدهد مگر اخفی را بالاتر ازین رسائی ست لیکن طی دائرهٔ ظلال که مبادی تعینات ممکنات است
غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسماء و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیا
علیهم السلام و وصول بدان بالاصالة مخصوص بانبیاست علیهم السلام و دیگرانرا حاصل نمیشود
مگر بوراثت و طفیل و تبعیت این اسماء و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بسبب ظهور و بحسب
بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسماء و صفات را دو اعتبار ست یکی قیام بذات و آن
رو بحق ست و آنرا بطون میگویند و دوم اعتبار مصدریت آثار و حیثیت ترتب کمالات و آن
رو بخلق ست و آنرا ظهور میگویند پس اسماء و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و
وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین موطن میسر میشود
چنانچه وصول بظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسماء و صفات باعتبار بطون
مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و ابعد
این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب
نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگرنه ولایت ملائکه فوق
ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل
میشوند ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات
ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین وثلة من الاخرین و ارباب کمالات
نبوت مقربین اند ثلة من الاولین یعنی من الانبیاء وقلیل من الاخرین یعنی
من امة محمد صلی الله علیه وسلم وهم الصحابة وکثیر من التابعین وجماعة من اتباع التابعین

وجماعة فی آخر العهود بعد تجدید الدین بعد الالف سنة من الهجرة در کمالات نبوت تجلی ذاتی
دایمی ست بی پردهٔ اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست
از دریای کمالات نبوت این هر سه دائرها هم مثل ابره و استر ست و مثل مرکز و محیط نوعی با هم
تفاوت در مرتبه دارند که به اولی الالباب ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه آنچه از مکتوبات قدسی
آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان عروة الوثقی و از رسالهٔ شواهد التقدیم حضرت [illegible]
الشهید عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در مقامات سلوک از جناب حضرت ایشان شهید رض استفاده
نموده شد بدو راه پیش می آید در تقدیم و تاخیر سلسلهٔ آن هر دو راه پیران مناسبت
اختیار میفرمایند یک راه حقیقت کعبهٔ ربانی که آنرا سرادقات عظمت و کبریا و نمود صرف بیچون
تعبیر میفرمایند و بالاتر از ان حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدء وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند
و بالاتر از ان حقیقت صلوة ست که آنرا کمال وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از ان
مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری
آری سیر میشود [illegible] با بود [illegible] اگر انهم نمود [illegible] و سیر قدمگاه تا حقیقت صلوة
که منتهای مقام عابدیت ست میسر باشد وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان
که فوق حقیقت صلوة جولانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب وجوب برای [illegible]
تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات ثلثه دائرهٔ محبت ست که خلت محیط آن [illegible]
و آن مبدا تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت
چون بپایان مرکز رسیده میشود آن مرکز دائره ظاهر میشود که محیط آن صرف محبت
که مبدا تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت
چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است

کہ آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جسدی سرور انبیاست صلی اللہ علیہ وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف ست کہ آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرورست باعتبار نام پاک او احمد صلی اللہ علیہ وسلم و ہمین دائرہ محبت را چون باجمال بملاحظہ خلت و محبت و محبوبیت صرفی متوجہ میشود سیر در تعین جسمی کردہ باشد و سیر در تعین وجودی ہم در ہمین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقائق تعینات انبیا مقام لاتعین ست کہ آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص سرور پیغمبران ست صلی اللہ علیہ وسلم لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت بہمین مقام گفتہ اند و بعضی صاحب دولتان ادبش خواران سرور را بطفیل او علیہ السلام ازین خوان نعمت اولش عطا گشتہ

اگر بادشہ بر در پیر زن ٭ بیاید تو ای خواجہ سبلت مکن

عظمت سرور انبیا ازینجا ظاہر میشود کہ ادبش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم در پہلوی حقیقت قران و دائرہ سیف قاطع در پہلوی ولایت کبری فرمودہ اند ظاہرا سیف قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فناء اتم اتحاد نسبت سید بہد لہذا نام او سیف قاطع شد واللہ اعلم درینجا دو شبہ بخاطر می خلد کہ حل آن از تحقیقات حضرات بہست نیامدہ شبہ اول آنکہ حضرت مجدد رضی را در ابتداء حقیقت محمدی صفت العلم ظاہر شدہ چنانچہ در مکتوبات طریقہ و غیر آن بیان فرمودہ اند لیکن شان العلم ظاہر شدہ لیکن حقیقت جامعہ ظاہر شدہ وجہ تطبیق درین مکشوفات چنان فرمودہ اند کہ گاہ باشد کہ ظل شئی بصورت اصل ظاہر میشود لیکن چون باصل میرسد آنگاہ واضح میشود کہ آنچہ پیش ازین ظاہر شدہ بود ظل او بود اصل نیست و لہذا صفت العلم را در ابتداء حقیقت محمدی

حقیقت

گفته بودم چون بشان العلم که مرتبی صفة العلم ست رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی
اینست پس چون بشان جامعه رسیدم که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد
که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین ست و در آخر مکشوفات ظاهر شده
که تعین اول تعین وجودی ست و پس از ان ظاهر شده که تعین اول تعین حبی ست و شاه
این مثال فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و
ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائره حب بتفصیل مصدر بیان فرموده اند پس
اینجا لازم مے آید که شان العلم جامع ظل تعین حبی باشد که سابق بصورت اصل خود را وا
نموده بود این روا باشد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم عین فنا ست
شئونات اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محال ست که اصل شان العلم یا صفة العلم
باشد و شبه دویم آنست که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده
اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر ولایت کبرے و علیا که سیر در صفات است و اصول
آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع
مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چیزی
وارد پس ورا ء العباد آن قرب حقیقت کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریا و این اضافت
بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سرادقات ذات اند۔

سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق سرادقات
بران از چه راه است۔

جواب در حدیث قدسی آمده۔ الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی

فیہما احطہ فی نادی ازا رورد احیانا چہ ساترید ان النان اند ہمچنین صفت عظمت وکبریا
الٰہی مانع اند از ظہور ودرک ابصار حیث قال لا تدرکہ الابصار لہذا اطلاق سرادقات
صحیح گشتہ آمدم بر اصل سخن کہ حقیقت کعبہ صفت عظمت وکبریاست وحقیقت قرآن و
صلوٰۃ وسعت بیچون ست کہ مصدر اسم الواسع ست آن نیز صفت ست وحقیقت صوم
عبارت از صفات سلبیہ است کہ صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد ولم
یکن لہ کفوا احد ومحبت ومحبوبیت ہم از صفات اند بلکہ از صفات اضافیہ تفوق آن
از مرتبہ کمالات نبوت کہ تجلی ذات بحت ست چہ معنی دارد دیگر صوفی درینحالت رجوع قہقری
میکند این شبہ ثانی بجناب ایشان عرض کردہ بودم ارشاد فرمودند کہ فی الواقع حقیقت محمدی
وحقیقت احمدی از دائرہ صفات اند از ولایت کبریٰ لیکن شاید کہ حصول بعضے افاضل
موقوف بودہ بر تحصیل کمالات نبوت لہذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد
لیکن در حل این ہر دو شبہ آنچہ بخاطر فقیر گذشتہ وآنرا بخدمت حضرت ایشان ہم
عرض کردہ بودم وجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیدہ تسلیم فرمودند وگفتند کہ شاید
ہمچو باشد وآن آنست کہ ذات حق سبحانہ تعالیٰ در خارج موجود ست وصفات ثمانیہ
او تعالیٰ نیز در خارج موجود اند ودیگر صفات ثبوتیہ وسلبیہ واضافیہ ہم در خارج موجود اند
بدین طور کہ منشاء انتزاع آنہا در خارج موجود ست چنانچہ گفتہ شود کہ در موطنی کہ زید موجود
دران موطن ابوت زید مر عمرو را ہم موجود ست بدین معنی کہ منشاء انتزاع آن دران موطن
موجود ست وہمی وعقلی محض نیست اگر فرض کردہ شود کہ تعقل عاقل در جہان نباشد
زید را با عمرو نسبتی ست کہ اگر عاقل موجود شود حکم کند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکہ ذات
حق سبحانہ [illegible] موجود اند وامثال اینہا چیز دران موطن موجود نیست

پس علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده پس در مرتبهٔ علم هم ذات
حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه الّا آنکه
صفات هم در مرتبهٔ علم موجود اند و از ان دائرهٔ ظلال ناشی گشته و از دائرهٔ ظلال دائره
امکان در مرتبهٔ علم پدید آمده و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت
حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات را سوا مرتبهٔ علم وجود
ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الٰهی را دو موطن ست یکی موطن
خارج حقیقی دوم مرتبهٔ علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که
از حضیض باوج سیر و ونه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست
بلکه عبارت ست از آن که بجذب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من
احب الله شده را با ظلال اسما و صفات و ذات واجب تعالی چون ما صل میشود و ترقی میدان
سعیه در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن هست بصورت وصول و اتحاد
و فنا دیده میشود و همچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام تعبیر
و سنابل را السنین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حمّی مدینه را بصورت
زن سیاه فام دیده غرضکه همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود - اکنون باید
که دائرهٔ ظلال که آنرا ولایت صغری میگویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبهٔ علم واجبی اول صوفی
بدان واصل میشود که اصل اوست و دائرهٔ صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع
خوانند آن عبارت ست از صفات واجبی که در مرتبهٔ علم او تعالی موجود اند نه آن صفات
که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم عبارت ست از تجلیات ذات
بی پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبهٔ علم موجود ست نه در خارج اول صوفی را مشتبه با ظلال

ف تعین وجودی
ف تعین حبی
ف لاعین و لاغیر
ف لاتعین

بهم میرسد پیشتر باصفاتی که در مرتبهٔ علم موجود اند بیشتر با ذات بحت که هم در مرتبهٔ علم موجودست
و آن منصب انبیاست چون ازانجا صعود فی الطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند او را صحبت بهم میرسد باصفات
اضافیه و سلبیه که در خارج موجود اند و ازانجاست تعین وجودی و تعین ثانی خلافت محبوبیت که صفات انبیا اند
و ازانجاست سراوقات عظمت و کبریا و وسعت چون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که
حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرف کل آنهم از دائرهٔ صفات است کمال محبت بهم نتوان رسید
للمنافاة بین العابدیة و المعبودیة الا بجهت منافات عابدیت و معبودیت صحبتی بهم میرسد که آنرا سیر نظر
توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبهٔ صفات حقیقیه است
که آن تشبیه بذات او دارد اعنی تشبیه لاعین و لاغیر است و بالاتر ازان مرتبهٔ ذات است که در خارج
موجودست و این مرتبهٔ ذات و صفات که در خارج موجودست آنرا مرتبهٔ لاتعین گویند تا آنجا سیر کسی را
جولانگاه نیست که معیت فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب برترست ازانکه علم مخلوق
بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر پیغمبران صلوات الله علیه و سلم و بعضی
از پس خواران او را سیر نظری دران مقام است استوی ای محمد بالافق الاعلی اعلی اعنی سموات
الامکان ثم دنی الجبار ذو العزة فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انکار هم که هنگام سیر نظر
صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظر ذات مقام او ادنی ست چرا که در مقام نظر بذات منظور
قوس وجوبیست لاغیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لاحتیاج الصفات الی
الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبه منحل میشود که جمیع صوفی فهمیدی لازم نمی آید
و فرعیت شان العلم و شان الحیات از تعین حبی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع
در مرتبهٔ علم متحقق است و تحقق آن در مرتبهٔ علم فرع محبت که در خارج موجودست کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بران شاهدست والله اعلم اصل قلب در دائرهٔ ظلال ست و اصل آن

اصل که مربی قلب ست در مقام صفات ست و مربی آدم ست چون فنا قلب در اصل او صوفی را
حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل
روح شقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام ست آن زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت
نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که شقیق موسیست علیه السلام صاحب ولایت
موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسیست علیه السلام صاحب ولایت
[illegible] شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایات
پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت ست و اصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوة والسلام ضمنیت از
مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت ست ازان که یکی در ضمن دیگری باشد پس هر کجا که یکی
متضمن بر وزن فاعل [illegible] متضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
ماهی کلان ماهی خورد را در شکم گیرد هر جا که ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بی اختیار در آن سیر
شریک باشد پس ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دهد آنرا ضمنیت صغری گویند و هر کرا ضمنیت
با رسول اکرم دست دهد او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما صب الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر
و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم در مسابقت اسپان سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد
ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه را ضمنیت خود بشارت داده بودند
از ضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند ایشان شاید در ضمن ایشان بودند
ضمنیت کبری بتوسط [illegible] می آید و ایشان شهید این عاصی را ضمنیت خود بشارت داده بودند
والله اعلم بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبه

مکتوب سیوم حضرت شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

بسم الله الرحمن الرحیم
به بعض مقامات طریق و بیان سلوک و جذبه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین

حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه میفرمایند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری
متضمن اسماء و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد ازان
اگر بمحض فضل الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول آنها خواهد بود از که
این دائره اصول آن اصول ست و بعد ازین آن دائره قوسی ظاهر خواهد شد و ازان دائره غیر از قوسی
ظاهر نشد این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات
و شیونات گشته اند تفصیل اسم الظاهر بود که بال بازوی طیران ست و اسم الباطن خود در پیش ست
سیر در اسم الظاهر سیر در صفات ست بی آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز
هر چند در اسماء و صفات ست اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست
و در اسم العلیم ملحوظ ذات ست و پس پرده صفت نیز که علیم ذاتی ست که مر او را علم ست
فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس
علی هذا سائر الصفات و این اسماء و صفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیا ست
ولایت ملاء اعلی و فرقی که درمیان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک
خیال نکنی حکم قطره دارد نسبت به دریای محیط در لطف نزدیک ست و در حصول و ورود اشارات
سیر واقعه نموده که گویا براهی میروم و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد از مسافت بسیار شمائم
شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر ظاهر شد که این شهر تعین اول ست که جامع جمیع مراتب اسماء
صفات شیون و اعتبارات ست و نیز جامع ست مر اصول این مراتب را و اصول اینها را و منتهای
اعتبارات ذاتیه را در آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد

معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و لیس عبور از اسماء و صفات و
شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن
هست که در مکتوبات بیان طریقه به تفصیل مذکور ست لیکن در ذات بحت بودن آن سخن ست چگونه این
معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت
از سرادقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این
کمالات ثابت کرده اند اینجا که نگارش فرموده اند که ذات الله وراء این وجود و عدم و یک مکتوب آنجناب
با این عبارت صادر شده سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات ست
پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار مسجودیت و غیر آن در آن ملحوظ ست بر کمالات نبوت
بچه معنی ست جواب این را تفصیل میخواهد اعتقاد باید داشت که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسماء و صفات
و شیون و اعتبارات ست که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من از این دو مکتوب جناب
عروة الوثقی رضی الله عنه ... استطاعه و اضافه حل مشکل نمیشود چرا که بعد انقراض جمیع اسماء و
و ادیمی تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات ست بملاحظه مبدائیت صفات و بعد ترقی از
تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات
بحت از آن مرتبه عالیه محل اشکال ست و منافی است اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبیت
و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت کبری و علیا
پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهر حال جوابی که از همه اشکالات تفصی بخشد
فقیر بیان نهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب ست محض الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطا ست
فمن نفسی المظلمة المدنسة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بیان واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست

... مجادله ومکابره منظور نیست حاشا وکلا وآنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد
طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبود من این جواب را نسبت بخود نمیکردم
حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهربان من** در صورت اتحاد وطن تغایر
درمیان شیون واعتبارات را معتبر از کمالات نبوت متاخره صورت نمی بندد و باین تقریر که صفات
وشیونات واعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند وذات بحت که هم در مرتبه حضرت
علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود واگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد این هم
اگر نفی کرده شود وگفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن ست چنانچه حضرت
عروة الوثقی وحضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماورا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آید و به
دام افتد و هو سبحانه بعید وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله وراء وجود و عدم ست
این هم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه صفت العلم ست که بذات
بحت تعلق گرفته وازان حالی ست و بعد حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات
خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت ومحبت ومحبوبیت وتعین وجودی تعین
حبی ومانند آن وصفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائره التعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود وذات بحت هنوز وراء الوراء ست که وراء وجود وعدم ست وجود وعدم
هرچند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء اینهمه است العجز عن درک الادراک ادراک لاغیر
آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این ورائیت نه باعتبار حجب ست که حجب تمامها
مرتفع گشته اند بلکه باعتبار ثبوت عظمت وکبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید ست و حجابها که درمیانست از دو جنس ست که رسول
میفرمایند صلی الله علیه وسلم ان لله تعالی سبعون الف حجابا من نور وظلمة حجابها ظلمانی

حجاب غفلت است که ناشی است از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا لذاته
تعالی و تقدس و چون لطائف عشره را بتبع لطائف رجوع میکنند چگونه عالم امر و قالب و نفس پس [illegible]
حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است فنا النفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت
صغری و کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن
در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و عناصر خاک بکمالات نبوت تعلق
دارد و چون سالک تا آنجا رسد تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت
و جلال و رداء کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که درون
سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا جا دهند [illegible]
این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسان است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته [illegible]
و در این موطن خبر [illegible] عنصر خاک است مشغول میشوند از سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک
و خصوصیت جذبه [illegible] مجذوب سالک و سالک مجذوب استغنا آورده بودند —
مشتغلا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از آن بسبب
کدورت اصلانی خود با وجود اقربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را از این
ورطه بیرون کند و این عوارض کدورت را از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاده که مربیات شان و صفات
الهی اند که داغ ظلمت و کدورت با حق شان نرسیده چنانچه یکی آفتاب محاذی و مربی او
باشد ظلمت را دور ساخته [illegible] لهذا انبیا [illegible] کدورات انسانی کردند یکی آنکه
[illegible] اعمال چون اعمال بیشتر [illegible] عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال
[illegible] تصفیه نفس و عناصر [illegible] سالک [illegible] در آن دخل دارد دوم
آنکه [illegible] ایشان [illegible] آثار صحبت و صحبت

ف نفی حجب و سلوک

ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب برطرف میشوند
چنانچہ در مقابلہ آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب برطرف
میشوند وصل بیچون دست دهد این را جذب میگویند باز صحابہ کرام چون بکمالات ظاهری و
باطنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور
صلی اللہ علیہ وسلم نمودند و از صحابہ این علوم و انوار قرناً بعد قرن و با بتان بوساطت میرسد
پس سلوک عبارت ست از اتیان ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول
کریم بالی واسطہ رسیده و این منتج تزکیہ لطائف عالم امرست در طرق صوفیہ چشتیہ و قادریہ
و غیرہم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید اول بریاضات اربعینات و امثال آن و کثرت
سیر یابند تا تاثیر صحبت پیر کامل هم در ریاضات شان میباشد و اگرچہ فقط ریاضت چہ کار میکشاید
ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون
از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس و دیدن
انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیہ نفس و عناصر میدهد این سلوک ست و این سیر را سیر آفاقی
میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجہ بکار میبرد که دران مرید را هیچ
عمل نمی باید ببرکت توجہ او لطائف عالم امر از حضیض ترقی کرده در اصول خود ها فانی میشوند
و تزکیہ لطائف عالم امر و فنا هر یک ازان در اصول شان دست میدهد این را سیر انفسی
میگویند و این جذب ست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچہ مرید می بیند از استتاره و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف
خود و در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند رض از جناب الٰہی طلب
کردند که راهی عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البتہ موصل باشد لهذا حق تعالے حضرت خواجہ

ف سیر آفاقی و انفسی

ف سالک مجذوب

رضی اللہ عنه را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی اللہ عنه در مکتوبات بیان

طریقه فرموده که در طریقه نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سائر طرق

مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می درآیند

والی ما شاء الله آنجا عروج می نمایند از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران

اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را

بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضایع

دانسته اند و بیکار می شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطالب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق

دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه صورت عالم خلق نموده چون

شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و انشاء روحی افتد لیاقت که بآن انجذاب

قناعت کنند و هیچ چون آن عالم از بیچون نشانی باز دارد و در مقام سالکی گفته که بیحال مرحله انجذابی

بپیوسته هم بخلاف بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب نمایند و بعد و انشاء ترقیات فرمایند

الله در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی اللہ عنه این جماعه را

که جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند

یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط کرده اند اینجا حل آن عبارت شده که در بیان فنا ما

طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند والله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و فکر

ساقی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن و نماز نافله در مقام کمالات در حق اینها عبادت است

سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب سالک اند که جذب را که عبارت است

از برگشتن بهر جهت خود را بر ترقی مریدی مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و

فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و دیان

و فوائد دیگر بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین ۔ شریعت وفضیلت پناہ مہربان دوستان سلمہ ربہ بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد کہ خط سامی در استفسار چند مسئلہ رسید جواب آن آنچہ در عقل ناقص گذشتہ می نویسد اصغا فرمایند کہ علم دو قسم ست علم حضوری و علم حصولی ۔ علم حصولی عبارت ست از حصول صورۃ الشی فی العقل یا صورت حاصلہ و بنا این علم و منشا آن بر مشاعر و حواس ست نفس ناطقہ محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید قضایا بہم رسانیدہ از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشا این علم بر مشاعر و حواس ست و آنچہ علم بغیبیات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاہد بر غائب ست مثلاً عمارات و اشخاص مکہ و بغداد و امثال آن بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابہ اوضاع و کیفیاتی کہ مشاہدہ کردہ است دانستہ در مییابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لہذا حقتعالے در دنیا لذات و آلام آفریدہ نمود لذات و آلام اخری گردانید تا از مشاہدہ ظاہر قیاس کردہ جنت و نار را دریابند و خوف و طمع بہم رسانیدہ امتثال اوامر و انتہا از مناہی بجا آرند حاصل این کلام آنکہ علم حصولی منحصر ست بر آنچہ محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد و لہذا روح را کہ از ممکنات و مخلوقات ست بعلم حصولی نتوان دریافت قال اللہ تعالے

ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا

آرے علم حضوری بروح متعلق مے شود پس باید دانست کہ چون علم حصولی روح را بالکنہ در نمی یابد ذات و صفات باریتعالے را چگونہ دریابد کہ بیچون و بیچگون ست و بے شبہ و بے نمون ہرچند اسما و صفات الہی از قرآن و حدیث دریافتہ مے شود و لیکن کنہ آن ہرگز نتوان دریافت چراکہ سمع مخلوقات عبارت ست از قولی کہ حق تعالے در صماخ میرساند نفس ناطقہ بدان تو[جہ]

استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین جمیع صفات
او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و حقیقت نی
پس چنانچه حقتعالی سبحانه از ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس کمثله
شئ لا فی الذات ولا فی الصفات ولهذا در اسماء الهی توقیف شرط ست هر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوای آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول
صورة الشئ وقتی ممکن باشد که آن شی را صورت باشد لاجرم فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری
یا علمی دیگر که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع ست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما
درک آن ادراک هم علم حصولی نیست ولهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز
عن درك الادراك ادراك و چون درک آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محال ست
و ممنوع ولهذا علی مرتضی رضه فرموده البحث عن سر الذات اشراک ای برادر بدانید
که علم ظاهر عبارت ست از علم حصولی که مستفاد ست از قرآن و حدیث و آن علمیست بشرائع
و احکام از عبادات و معاملات و علمیست بمبدا و معاد و علم بتوحید باری تعالی و اتصاف او
بصفات کمال و تنزه او از نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست
در ینمقام عنان داری و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون
آمنا به کل من عند ربنا حصر راسخان فی العلم درینمقام همین قدر ست که بگویند که آنچه
مراد خداست حق ست و در آن گفتگو نکنند حقتعالی خبر داده الرحمن علی العرش استوی

ید الله فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد ازین استوا و ید و وجه بر او واضح
نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حق تعالی و علم و کلام و غیرها بر او واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم
در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بران ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط
وغیره که در عقل گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید که
نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن + فرقهای باطله مثل جبریه و قدریه
وغیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالت رفتند از قرآن ثابت است
که خلقکم و ما تعملون ازین معلوم شود که خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد
عمل به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر و لا تفویض بل امر بین
الامرین جبریه و قدریه پیروی عقل کرده در ورطه ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفته
اکنون علم باطن عجیب بیان کرده میشود آنچه مراد در حق تعالی میفرماید که نحن
اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم آیات دلالت دارند که حق تعالی
از مخلوقات نزدیک تر است از آنها با آنها پس ایمان باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقربیت
او با خلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسمیت است بلکه اقربیت بیکیف که عقل را بدان راه
این اقربیت عام است مومن و کافر در آن شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر است که مخصوص
بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث
صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت
درجات غیر متناهی است چنانچه لا یزال بران دلالت دارد و قال الله تعالی و ان الله
لمع المحسنین و قال موسی ان معی ربی سیهدین و قال محمد صلی الله علیه و سلم

لا تحزن ان الله معنا این معیت واقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت
که عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوری ست که بذات وصفات الهی متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و وجه استلزام آنکه چون شخص را بذات خود
علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم
حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لازم اوست پس بحق تعالی وصفات او که اقرب اند از
ذات وی البته علم حضوری متعلق باشد ۔
سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گو از
اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها هم علم حضوری باشد ۔ جواب زنگ شرک و معاصی
مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید ست حق تعالی میفرماید
فبعداً للقوم الظالمین مولوی روم میفرماید ع روی نگار از رخ پاک کن ؛ بعد از ان
آن نور را ادراک کن ۔ سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست ۔
جواب ولایت که عبارت از اقربیت و معیت ست ثمره محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المرء مع من احب متفق علیه و محبت از دو چیز پیدا میشود یکی انکه آنرا در اصطلاح صوفیه
جذبه گویند یعنی محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس
شیخ کامل مکمل که تابع پیغمبر باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی
الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب دلیل ست بر هر دو طریق جذب و سلوک و فضل
صحابه بر [illegible] دلیل ست بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول بحق قوله صلی الله علیه
وسلم فاتبعونی یحببکم الله و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احببته دلیل ست بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت ست و وسیله قرب بخدا از

صحبت وصرف همت شیخ کامل مکمل واعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود

سوال فائده که مترتب بر حصول ولایت وعلم لدنی باشد چیست — **جواب**

قرب الهی وتعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات وصفات اعلی فوائدست دیگر فائده آنست

که اعمال صالحه واتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود ومکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت

گردد وکلفت تکلیفات شرعی ازو ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید ولکن الله

حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان

اولئك هم الراشدون فضلا من الله ونعمة رسول الله فرموده صلی الله علیه وسلم

لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او

زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق

صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر کسی از شما

مثل جبل احد در راه خدا خرچ نماید نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه

خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت وباطن تعاضد وتلازم است هر قدر که

شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب وعلم باطن افزاید وهر قدر که در مراتب

قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند

که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل وغلط است ان اولیاؤه الا المتقون ولکن

اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است

در بیان وتقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است وحال است در قیل وقال نمی آید بیت

این مدعیان در طلبش بیخبرانند ٭ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد ٭ پس جماعت اولیاء الله

که از حال ومقام خود خبر داده اند واز مراتب عروج وقرب ونزول وتدلی گفتگو کرده اند ودرین باب

مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند الهی است جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست
نه حضوری و بنای این علوم بر کشف ست و کشف عبارت ست از مطالعه عالم مثال —
بدان ای برادر که مثل دیگرست و مثال دیگر مثل عبارت ست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند
و این در باره حق تعالی و صفات او محال ست و مثال عبارت ست از آنچه بیان مراد کند بادنی تشابهی
چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتاب ست که عالم از وی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی و مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی
و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول
کریم [illegible] مدینه را بصورت زنی سیاه دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مرد خوشرو دیده
پس حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی در ان هر یکی از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم
مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات نماید صوفی میبیند که صورت مثالی
از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات میرسد و خود را
نیلی از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از ان می بیند که هم رنگ آن ظل میشود و خود را
در ان فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از ان بظل ترقی میکند با صل آن ظل میرسد و در ان
فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار صفات و اسما بشمار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال
مولوی روم خبر میدهد بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام
همچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی
سوای ذات حق تعالی نیست پس بعضی ازین جماعت در غلبه محبت و در سکر و مستی سبحانی و انا الحق
و [illegible] ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه باوجود غلبه محبت از [illegible] مثل پیغمبران [illegible] است
میدانند که بنده بنده است و خدا خدا است و آنچه می بینم صورت مثالی است که در عالم خیال [illegible]

سحاب اندر یکی موشی شتر شد ❊ فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی
اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی
ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست
آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا
مثل دریای محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب مزید علم
شد رب زدنی علما **سوال** از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر شرع مخالف آنست
در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد۔ **جواب** اگر ممکن باشد آن کلمات
را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی سوگو سفیر باید **مثنوی**
چون پری غالب شود بر آدمی ❊ گم شود از مرد وصف مردمی ❊ در پری این حال و این قانون
بود ❊ پس پری را کردگاری چون بود ❊ و اگر صاحب مقال از اهل صحو است بر قصور فهم
خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله
هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصر است و چون دائره عبارت تنگ است و الفاظ
در مقابله معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف
میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرائن درست
عوام نیستند ناچار بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد بمراد آن پی می برد حاصل آنکه
انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی
آمده من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن است با خدا
لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری

عراقی قدس سره سفیر باید الهی اولیاء خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان
تریاق نافع هر که بر ظاهر شان بچسپید بموت ابدی گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات
ابدی یافت الهی اولیاء خود را چه آفریدی که هر که آنها را نشناخت ترا یافت و هر که آنها را نشناخت
ترا نیافت سوکر ردم سفیر باید **مثنوی** کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه باید در نوشتن
شیر و شیر * در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام * حضرت
قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالے عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر ست و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء
الله باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد و طریق اسلم اینست۔
نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالے ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
اہل سنت و جماعت را اختلاف ست صوفیه بر قرب حقتعالے حمل میکنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل
مرفهمند حیرانم حکیم تحقیق این امر بنویسند **صاحب من** باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار
عربیت قرب حقتعالے ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح تر ست اما باعتبار حدیث پس بغوی و غیره
مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران ست
و از غیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم
قاب قوسین او ادنی اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضے مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب
جبرئیل و منشار قول این جماعه نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالے که این
چیزها از خواص جسم ست و این استبعاد بیجاست قوله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات در قرآن اینچنین متشابهات بسیار اند الرحمن علی العرش استوی
ویبقی وجه ربک وید الله فوق ایدیهم ویاتیهم الله فی ظلل من الغمام

چون بهوش آمد مردم ازو پرسیدند گفت او اکان اخبار عشرة بدرهم فکیف الشراء و شک
نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم عمی بین الحق فهم لا یرجعون عن ابا طیلهم
منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه اعضاء کفار بر آنها شهادت
خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء مومنان برای آنها شهادت خواهند داد که موجب
تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقد انامل بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات یوم
القیامة نوشته بود که بعضی مردمان میگویند الایمان لا یزید و لا ینقص و در حدیث وارد شده
الایمان بضع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی
عن الطریق تطبیق در ان چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر
کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملئکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و تؤمن
بالقدر خیره و شره نیز از احادیث متواتر و اجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
یعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبایر ست انجام او به بهشت ست امام
ابو حنیفه رحمه الله گفته الایمان لا یزید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت ست از اقرار باللسان
و اعتقاد جازم بالقلب در ان زیادت و نقصان متصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک ست
ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم ست ایمان ست این حصر دایر ست بین النفی و الاثبات
پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت
ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع
ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که الایمان
یزید و ینقص چنانچه امام بخاری در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد
فقیر آن نزاع گویا نزاع لفظی ست چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیر یقینی ست

ف
الایمان لا یزید
و لا ینقص

از خلود فی النار و سبب دخول جنت و لو بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مترتب
مترتب شدن بران باتفاق از اتیان اوامر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه
میگویند که ایمان را صورت ست و حقیقت صورت ایمان همین اقرار ست و تصدیق بالقلب و حلیه او
اعمال صالحه است و اجتناب از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان
و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد
حسن بصری رح که سر سلسله صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصے را یقین باشد که درین سوراخ اژدهاست
پس محالست که آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد و اگر شخص انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد
که او را بر بودن مار دران سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات
شرع یقین کلی نیست و هر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست کافر ست ایمان ندارد و چون از وجدان
دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و معهذا صدور معصیت میشود
پس ازینجا دریافته میشود که جاییکه کفر باقی ست آن نفس ست که اماره است بالسوء هرچند حق سبحانه تعالی
بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات و دفع مضرت فرموده و انقدر ایمان
قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب ست و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا آمنوا بالله و رسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب ست پس ایمان اول
ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی
فیهم لابلیس ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وادخلی جنتی شاید که مراد ازین جنت
جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها ربنا
ضاحکا چون نفس ایمان آرد و اسلام از شیطان صادق آید رذائل نفس از کبر و حسد و حقد برطرف [illegible]

پاک گردد واگر نه محاسبه بر رزائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء در حدیث وارد شده واجماع است
بران است که معاصی که بجوارح تعلق دارد از اراده کردن حساب وعذاب نشود تا که صدور آن عمل
نشود واز اراده کردن طاعت ثواب یابد واز عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از ما تخفوه فی
انفسکم درین آیه رزائل نفس ست والله اعلم **ای برادر** ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل
مکمل صورت نه بندد مولوی روم میفرماید **بیت** نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ❊ دامن آن نفس کش را
سخت گیر ❊ **نوشته بودند** که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت
سود مند خواهد بود **صاحب من** کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقًا سود مند نخواهد شد پس غلط گفته
بلکه ازین قول کفر لازم می آید واگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود وبهبود خود میدانند ازین محروم خواهند بود
پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت ست وایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا
من ذلک لیکن با ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست ❊ هنیئًا لارباب
النعیم نعیمها ❊ وللعاشق المسکین ما یتجرع ❊ **بیت** آسمان نسبت بعرش آمد فرود ❊ ورنه
بس عالیست پیش خاک تود ❊

مکتوب پنجم بشیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة
علی رسوله **نوشته بودند** که بسبب بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی
روم میفرماید **مثنوی** چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ❊ موسئی با موسئی در جنگ شد ❊ چون به بیرنگی
رسی کان داشتی ❊ موسی و فرعون دارند آشتی ❊ وهمچنین مولوی عبد الرحمن جامی میفرماید ❊
همسایه و همنشین وهمره همه اوست ❊ در دلق گدا واطلس شه همه اوست ❊ ودرینچنین جا چه اعتقاد باید کرد
مهربان من مردم که تکفیر میکنند وبر مراد قائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند بیجا میکنند اول مراد

قائل را باید فہمید بعد از ان حکم باید کرد ہمچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود ست کہ ہمہ اوست میگویند ہمہ
ازوست ست در انجمن فرق و نہان خانۂ جمع ٭ باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست ٭ باینمعنی نمیگویند
کہ زید ہم خداست و عمرو ہم خداست نعوذ باللہ منہا و نہ باینمعنی کہ حق تعالے بمنزلۂ کلی طبعی ست و اشخاص
ممکنات افراد وی اند این ہر دو قول کفر صریح ست و انکار وجود حق تعالی نعوذ باللہ منہا بعض جہال
کلام بزرگان را بر معنیہای باطلہ خود حمل کردہ بالحاد میروند و بعضے زبان طعن بر بزرگان میکشایند و در حقیقت
صوفیہ وجودیہ حقتعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوای خدا کسی را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبۂ وہم
میدانند لا الہ الا اللہ لا موجود الا اللہ میگویند درینجا چند اعتراض وارد میشوند یکے آنکہ این مذہب
سوفسطائیہ است کہ حقائق موجودہ محسوسہ را موہوم گفتہ شود و فرق در مذہب سوفسطائیہ و درین مذہب
نیست دویم آنکہ استدلال بر وجوب واجب از وجود ممکنات کردہ میشود لہذا در کتب عقائد اول مسئلہ
حقائق الاشیاء ثابتۃ می نویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت میشود
سیوم آنکہ کریمہ ربنا ما خلقت ہذا باطلا منافی این قول ست چرا کہ موہوم باطل و ناچیز ست
چہارم آنکہ بالفرض اگر عالم موہوم باشد و حق تعالے موجود پس ہمہ اوست گفتن چگونہ راست آید کہ اتحاد
موجود با موہوم محال ست و معنی این ابیات و امثال آن چہ باشد ـ جواب از این اعتراضات آنست
کہ فرق درمیان مذہب سوفسطائیہ و درین مذہب آنست کہ سوفسطائیہ عالم را موہوم محض میگویند
کہ ہیچ تحقق آن اصلا نیست ولہذا استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیہ وحدت حقیقی یعنی
وجود واجب را منشاء توہم کثرت کہ عبارت ست از عالم امکان میدانند چنانچہ شعلہ جوالہ منشاء توہم
دائرہ میگردد و چنانچہ زید اگر در آئینہ خانہ رود عکوس او در آئینہ ہای رنگارنگ باشکال و الوان
مختلفہ ظاہر شود پس شک نیست کہ شعلہ و زید در خارج موجود اند و دائرہ و عکوس آئینہ اصلا تحقق
و ثبوتی ندارند و معہذا آن دائرہ و عکوس دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت ہذا باطلا صادق ست

یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحت میشود و در آن وقت صفات الهی هم بنظرش نباشد پس صادق آید
که علم حق که صفتی از صفات حقیقیه حق است و انفکاک او از ذات محال است در آن وقت در علم صوفی
آنهم مطلع نمیباشد پس در علم صوفی گم شده نه در نفس الامر **سوال** از بعض تقریرات بزرگان صحت وحدت وجود
صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - **جواب** این جماعه برین دعوی هر چند آیات
مذکور کرده اند و در ان کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل اینها کشف است لا غیر و صوفیه
شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشاء غلط ایشان دو چیز است
یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستتر گردد و هر سو که بیند صورت
معشوق که در خیال او مستتر است مشهود میگردد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر میشود دوم
آنکه وجود ممکن در مقابله وجود واجب بمنزله لاشی است و لهذا عقلا وجود را کلی مشکک میگویند
الممکن فی نفسه لیس و له من علته الیس و رسول کریم صلعم فرموده اصدق الشعر قول لبید
شعر الا کل شیء ما خلا الله باطل ؛ یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل و علا
پس وقتیکه ذکر قوله تعالی ان تؤدوا الامانات الی اهلها انسان تصور کند و یقین داند که وجود
ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود عاری خواهد یافت
و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را
بغیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی نظر خود
در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و اوفق
بکتاب و سنت و اجماع است **سوال** نزد ثانی صوفیه که قایل وحدت شهود اند میگویند
که در خارج حقیقی غیر از واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این
چه معنی دارد **جواب** این جماعه که عالم را ظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز آنچه

ابتدا در اثنای سیر و سلوک که شهود و شیود مقالات سکرانان حکایت میکنند و چون بمنتهای کار میرسند
ازان تحاشی می نمایند و مستغفر میباشند که محمد صلی الله علیه وسلم را ظل نبود خالق محمد را چگونه ظل باشد
ولیکن چونکه در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظ حقیقی برای آن موضوع نیست ناچار
بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولیت و ثانویت و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه
در دید تو و شهود تو گنجد و آنچه گنجد آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود ورای آن باید جست
ع عکس خود در آئینه مانماید مرد ست ۞ دوربینان بارگاه الست ۞ غیر ازین پی نبرده اند که هست
ما للتراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفته میشود باید دانست
که کشف کونیه و کرامت نه داخل ماهیت ولایت ست و نه از لوازم آن ماهیت ولایت همان حضور
کلیست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بریاضت مترتب ست از جوکیه هم بظهور
می آید آری کشف الهی که عبارت ست از دیدن صور مثالیه قرب بیچون و غیره مراتب ذات و صفات
در آئینه خیال خاصه اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید ۞ آن خیالاتی که دام اولیاست
عکس مه رویان بستان خداست ۞ لیکن خاصه شاملیت اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را
کشف تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگر
چه رسد صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه
ثابت گشته کسی از ایشان بکشف الهی تکلم نکرده الا نادرا والله اعلم ـ

مکتوب ششم بشیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة والسلام علی رسوله و آله و صحبه
شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلامت ـ بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه
نامه چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از انها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود

ای عزیز آنچه جهال میگویند که درمیان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این
انها است معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا
راه عام را شارع میگویند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارت است از جمیع ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم که راه است موصل بخدا و موصل بجنت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی
سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم و این راهیست که حق تعالی همه انبیا را بسلوک آن امر فرموده قال الله تعالی
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم
وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه
الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما و سلها آن
مقرر کرده ام و پیغمبر علیه السلام بیان وحی کرده ام آن شریعت الفت کردن تا دوست کنید
و تفرق روا ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی تا بهر چیز واحد لاشریک له گردانید آنچه
امر کرده بیان الله تعالی شاید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباح هر کار که کنید
برای خدا کنید و با هر که دوستی کنید برای خدا و با هر که دشمنی کنید برای خدا و خوف و طمع جز وی
از کسی نکنید عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
لله وابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابوداؤد وعن
انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب
الیه من ولده ووالده والناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله
ورسوله احب الیه مما سواهما ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود

فی الکفر بعد ان انقذہ اللہ منه کما یکرہ ان یلقی فی النار متفق علیه وقال اللہ تعالیٰ
قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها
وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من اللہ ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یاتی اللہ بامرہ ازین آیه واحادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود
که غیر خدا دیگرے محبوب ومقصود ومنظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه هست یعنی گران ست بر مشرکان آنچه بسوی آن
میخوانی تو ای محمد اینها را یعنی قبله توجه یکساختن بر مشرکان ثقیل ست زیرا که غیر خدا محبوب
از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان و توجه قبله توجه او واحد
او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را مومن کامل نتوان گفت اللہ یجتبی الیه من یشاء و
یهدی الیه من ینیب یعنی هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا و تابعان شان
و هدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر میشود
ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان کمالات را که طالب
میکنند و حاصل مینمایند و آنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت نه چیزی دیگر
کمالات اجمال شد شریعت میباشند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت ست از ما جاء به النبی
صلی اللہ علیه وسلم و آن چهار چیز ست یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچه قرآن
و حدیث بآن ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازالهٔ اخلاق رذیله از کبر و حسد و حقد و جبن
و حرص و ریا و سمعه و بخل و مانند آن و اتصاف با اخلاق حمیده چون توبه و زهد و توکل و قناعت
و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از امتثال اوامر
و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست و این سه دیگر که آست

هر یک را صورتی ست و حقیقتی حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال وا رهد و بعلم حضوری
لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفت اصبحت لیلی واظمأت نهاری فکانی انظر الی
عرش الرحمن بارزا تا که در بند استدلال ست نسبت با یونانیان و امثال شان در بحث و
جدال ست که گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس وست و هر دو اگر چه خود
محض ست علماء ظاهر اخلاق ستوده را بسیار آموختند که آیات و احادیث بران ناطق ست اما خود را
ازان پاک نمیکنند کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شخصی از اولیاء عصر ابو علی
ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد و این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی
از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفته من در باب ادب تصانیف
چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و دانستن
چیزی دیگر ست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله
علیه وسلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی با دوام حضور و این بدون فنای قلب
میسر نشود لیکن حقیقت همان حقیقت شریعت ست الا غیر فقط اقرار بزبان کردن و تصدیق با قلب
نمودن و فرائض ظاهری بجا آوردن و از محرمات معتقد و پرهیز کردن صورت شریعت ست و حقیقت
شریعت همانست که مذکور شد شریعت از خواندن صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن حرف صورتی بدست می آید و حقیقت آن میسر [illegible] عقیده اهل سنت و جماعت که
افعال العباد مخلوقة لله تعالی اگر باین استدلال حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل
نماند و حقیقت [illegible] اهل سنت همین ست و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس [illegible] مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا

ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند **سوال** حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی
قول صوفیه که میگویند که الحقیقة ردّته الشریعة فهی زندقة چیست —
جواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوبات
سابق نوشته ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا و سماعست
و ازانجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا
من النبوة و احیانا در مرآت خیال بسبب بعضے عوارض انکدار میشود لهذا در کشف غلط هم افتد
و گاهی هم در فهم و تعبیر آن غلط واقع شود لهذا اولیاء الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا بمعیار شرع
باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و زندقه
باید دانست و آنچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء الله کرام
مرید میگیرند تا وقتیکه علم ظاهری پیدا نشود تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت
شریعت بدون علم ظاهر درست نیاید حقیقت بصورت درست شد پس شریعت و حقیقت چون
روح و بدن اند بدن بی روح نادرست و روح بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گشته شود
اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم یعنی
برای ایشانست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم و در جنت رزق کریم آخر
هم مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت در باب طریقت در لغت نیز
راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم
از برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس
شریف از باطل بسوی حق رهنمونی فرموده و بکریمه انک لتهدی الی صراط مستقیم مشرف
شده هرگاه شخصی مسلمان میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت

کمالات ولایت منور و مملو میشوند چنانچه آئینه در مقابله آفتاب میشود بعد ازان بقدر حوصله و استعداد او
از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمودند بعد ازان در صحبت شریف آنحضرت بسبب
ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل الانفس و الاموال و قیام لیالی
و صیام ایام ترقیات بعید میفرمودند کانوا رهبانا باللیل و فرسانا بالنهار در شان ایشان است
لهذا جمیع صحابه از سائر انام افضل آمدند بهترین اولیا بعد جا ولی از صحابه نرسد کسی از عبد الله
بن مبارک که از کبار تابعین و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی
بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر من
اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل درمیان صحابه باهم زیاده ازان است که تحریر توان کرد
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین
انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و المجاهدون
فی سبیل الله غرضکه صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند که هیچ یکی
بدان مرتبه نتوان رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرموده است و قافله که از دست در اقدام
نرسم همین بس که رسد ز دور بانگ جرسم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر
و باطن کردند و بهمان نهج استفاده مصاحبت و مکالمت از السنه و قلوب و نفوس شریفه
صحابه نمودند همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثیر صحبت صحابه نرسد بعد ازان تاثیر صحبت پیغمبر ضعیف شد
پس بعد قرون ثلثه برخی از اکابرین متکفل علوم ظاهری شدند برای استنباط احکام شرعی
از قران و حدیث قواعد عربیه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی
لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و برخی از اکابر

دین از علوم ظاهر بقدر ضرور که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و در آن
تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن
قواعد مقرر نمودند و آنرا طریقت نام نهادند و آنهم مستنبط است از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام
و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت با ارباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق
و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباحات و مشتبهات و ترک مالایعنی قال الله تعالی
واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا
و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه السلام من حسن
اسلام المرء ترکه مالا یعنیه وقال علیه السلام من حسب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه
العزلة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلة وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر مال المسلم الغنم یتبع بها شعف الجبال یفر بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار
آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون
و چون از نصوص قطعیه ثابت ست افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات مروج طرق
است خواه بجهر خواه بسر ارباب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود
ماسوی الله که در وهم مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب وحدت
شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصودی
دیگر در سینه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود تست معبود تست چرا که عبادت عبارت است از کمال
تذلل و هر کس برای حصول مقصود و تذلل قاصر نشود پس تا که نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت
نه بندد و نوشته بودند که نقش نگینه پیر و مولوی روم مثنوی بابیت نفس اژدرهاست این مرده کی است
از غم بی آلتی افسرده است ٭ صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

درحق مدعیان کمال ست نوشته بودند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند و
در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط ست صحابه کلهم صاحب کمال بودند
و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد ازان اندک مختلط بودند قال الله تعالی والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین و اینهم غلط که درین زمانه نسبت
بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بوده و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اولها خیر ام آخرها نوشته بودند
که مولوی روم میگوید آتش ست این بانگ نی و نیست باد مراد ازین آتش چیست و افروزنده
کیست صاحب من مراد از نی صوفی کامل ست که از مراآت نفس خود خالیست و بانگ نی
تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی ست و افروزنده خداست جل و علا —
نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره ست و کشتن او لازم ست و در کریمه
ولا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس ست صاحب من اینچنین سوال واهی نوشتن از شان
شما بعید ست و کشتن عبارت ست از ازاله رذائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا
آن نفس که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفس دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پیدا آمد پس اینجا
لا تقتلوا انفسکم را هیچ مناسبت و مخالفت با نفس اینجا جهاد اکبر ست رسول الله علیه السلام چون
از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی
وجاهدوا فی الله حق جهاده مراد همین جهاد اکبر ست و قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و در حدیث قدسی ست
عاد نفسک فانها قامت لمعاداتی نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف ست

ودر شرع تکلیف نیست اینهم غلط در شرع تکلیف ما لا یطاق نیست لا یکلف الله نفساً الا وسعها
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب
القبور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم و عائشه رضی میفرماید ما شبع
آل محمد من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدعه نباید کرد
رهبانیه مسنونه باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و پایهای مبارک
از قیام اللیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک
بیا تکلف فرمودا افلا اکون عبدا شکورا نوشته بودند که چون درمیان علم ظاهر و باطن
تطابق و تعاضدست صلب منصور و سلخ عین القضاة چرا بوقوع آمده صاحب من این واقعه
خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق علماء ظاهر و باطن کفرست موجب
قتل بشرطیکه در حالت صحو و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر شخصی در حالت مستی و بیهوشی
اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کلمه بگوید کافر نمیشود و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه
فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهری که در آن وقت
بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایةً میگوید چنانچه کسی تلاوت
قرآن بخواند انّنی انا الله لا اله الا انا و باوجود همچنین فتوی بقتل او داده اند پس بنا بر تعصب فتوی داده اند
پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر همچنین بر علماء ظاهر
آن زمان معلوم شد و دانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است در آن صورت علماء ظاهر
معذور اند و باید که حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و بعضی اکابر مثل جنید که
بیان فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من بر این فتوی مهر نکنم عوام خواهند دانست
که فتوای علماء ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جائز است در آن صورت در اسلام کار تمام خلل آید

وفتنه عظیم برخیزد وقتل نفس برای رفع فتنه عظیم معنا الفتنة اشد من القتل نوشته بودند
که کدام چیز است که آنرا حصول سکینه یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دار الجزا والله اعلم - چه خوش گفته است رابعه
عربی — فلیتک تحلو والحیوة مریرة ٭ ولیتک ترضی والانام غضاب ٭ لیت الذی بینی و بینک
عامر ٭ و بینی و بین العالمین خراب **رباعی فارسی** آنکس که ترا شناخت جانرا چکند ٭
فرزند و عیال و خانمانرا چکند ٭ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ٭ دیوانهٔ تو هر دو جهانرا چکند ٭
خرق عادت را نزد اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث
منقصت خود و عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین
حظ نفس است و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه
بالاصابع فی دینه او دنیاه و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر است در آخرت قال الله تعالی
اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک
ظاهر شد عمر رض بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو
رسول الله باینحالت رسول فرمود فیم انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا
من میخواهم که به برادران خود برسم که انبیا و رسل بودند آنها بهمین حالت گذران کرده اند —
صاحب من اظهار معجزات مر انبیا را ضرور است که بر انها دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات
ایمان نمی آوردند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن انها را
کرامت نمی باید کرامت از اولیا در بعضی احیان مقتضای حال صادر میشود بی اختیار ایشان آنرا
مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کرده اند

چراکه ظهور این کرامت از ما شد و الله اعلم بالصواب۔

مکتوب هفتم بمولوی نعیم الله بهرایچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولویصاحب مشفق مهربان من سلامت ـ بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه بخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالے آن مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دارد و فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا بخیر میکند کثر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعاها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان و از احوال ایشان واقف ست از بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هرچند ایشان صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن از نطفه پاک ست که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر با آنچه میسر میشود خدمت ایشان میکند دیگر هیچ وجه المعاش ندارند حق تعالے دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالے این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ سلمہ شده بنشینند گمان میبرم که از نوازش آنجناب حظ بر دارند۔ مشفق من شوهر صاحبزادی برادرزاده حضرت شیخ سلمہ ست روزی باین صاحبزادی بادبی نمود من بحمایت ایشان شوهر ایشانرا بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت ایشانرا در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند بسیار مهربانی فرمودند۔ آن مشفق در مقام حقیقت محمدی

على صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب است در هر مقام که قرب بهم رسد از رفعت معتبر است
حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن چون
قرب در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی
میفرماید وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم
عليم ووهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل هدایت نوح علیه السلام را
سبقت بر ابراهیم شمرده اند اینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب است و احسان بر پدر
فضل آبا هم همین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائقه ندارد و مبارک
بلغكم الله اقصى مدارج قربه وما ذلك على الله بعزيز از مقام قیومیت استفسار فرموده بودند —
مشفق من عالم تماما ظلال دائره صفات او تعالی است و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل
خود قیام عالم بظلال است و قیام ظلال بصفات است که اصول ایشان است و قیام صفات بشیونات
و قیام شیونات بذات است پس عالم ذاتی نیست آنچه هست ظهور صفات است و مظاهر مختلفه مراد از آنچه صوفیه
میگویند العالم اعراض مجتمعة في عين واحد همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا
باعراض تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم میفرماید بیت او چو جان است و جهان چون کالبد
کالبد از وی بگیرد آلبد این همه گفتگو از تنگی عبارت است و در حدیث در صفات الهی قیم السموات
والارض ومن فيهن آمده کنایه از اینجاست قوله تعالی ق والقرآن المجيد الکلام که رمزی از قیومیت
حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات است تعالت قسم بقرآن مجید و کفار را ازین اطلاع
ندارند کریمه بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند که انسان دلیل
از جنس ایشان ای بر اورد حق تعالی بعضی بندگان خود را که بمحض فضل خود بطفیل سرور کائنات
بمرتبه کمالات نبوت میرسانند و او را از ذات بجهت مناسبت میبخشند و تجلیات ذاتی بر وی فیضان

مینماید آنزمان او را ذاتی موهوب عطا میفرماید که قیام وجود و توابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد و قیام ذات موهوب بذات واجب الوجود و مرکز کمالات نبوت کمالات رسالت و مرکز کمالات رسالت کمالات امر کمالات اولی العزم قیام قیومیت بآن مقام اخص الخواص است هم رسالی نیست الا ما شاء الله پس اگر شخصی را حق تعالی بآن دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوب او میباشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزاء و اعراض حسنات او میشوند ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ع آنکس که سر حقیقتش باور شد ٭ او سهتر از سپهر پهنا ور شد ٭ ملا گوید که رفت احمد بفلاک ٭ سرمد گوید فلک باحمد در شد ٭ صلی الله علیه وسلم

قلمی فرموده بودند که چند کلمه وعظ و نصیحت باید نوشت مشفق من هر چند از نوشتن چنین خیالات می آید قوله تعالی اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون وقوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ازان باز میدارد لیکن نظر بر آنکه مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف و انتهاء منکر نیست بنابر امتثال امر شما نوشته میشود گر مایه سیم نوشته میدهی —

بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر پادشاه و فقیر و نادار و کناس همه بنی آدم از یک جنس هستند با وجود این اگر پادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منیع القهر آن فقیر را بسوی خود بخواند و را مستحق انعام و احسان و قرب منزلت و رفیع شان فرماید و آن فقیر از آن پادشاه روگردانیده و صحبت کناسی نجس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده با کناس اختلاط نماید تکبر و قهر آن سلطان البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بآن صفات جلال و جمال عظمت

وکبریا بنده را بسوی خود میخواند و میفرماید من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً و محبوب خود را
برسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و بهشتهای بهشت و سر همه نعمتها دیدار خود متبع میسازد و سخط
عذاب و دوزخ و ذم و وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او در دگر داند و به دنیای دنی و شهوات
آن متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظرست هیچگاه هیچ چیز بر وی مخفی نیست کمال بیحیائی
و بیمروتی ست نقل ست که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد او را
ازان باز دارند قاضی گفت که او را ازین منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی وثلاث ورباع آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب حیا مانع نبودی حسن و جمال
خود را بر تو ظاهر میکردم و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دلربا میسر شد از من بدیگر دل
و بدیگری پرداز و او را چگونه روا باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحبدلی نشسته بود نعره زد و بیهوش شد
و افتاد چون بعد دیر بافاقت آمد حالش پرسیدند گفت وقتیکه این زن سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیفه
با این حسنی که دارد چنین میگوید ما را اگر حجاب عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف
میخواستیم که کسی که صاحب مثل من جمیل باشد ازان در گذشته بکسان نالائق در امور لاطائل
مشغول شود او را چه باید گفت ع و من مثلی و این یکون مثلی بود ولیس یکون فا طلبنی
تجدنی انسان اگر حقتعالی را متصف بصفات از عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند
که حقتعالی سمیع و بصیر و علیم ست و این دید بروی غالب و مستولی شود یقین ست که خوف و خشیت
بروی غالب شود و یقین ست که از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون داند که
حقتعالی مطیعان را دوست میدارد و او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ
شود و بحکم المرء مع من احب معیت دریابد و از معیت و اقربیت بذات بحت رسد لهذا حضرت
شیخ رضه مریدان را هفت مراقبه بترتیب ارشاد میفرمودند اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات

کمال از جلال و جمال در رحمت و نعمت و غیر آن با جمال تعبد از آن کہ این ملاحظہ بر وی مستولی
میشد و حق تعالی با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او تمکن میگیرد دید انکاہ و بار دویم مراقبہ
ان اللہ علی کل شیء علیم میفرمودند و چون صوفی مشق این ملاحظہ میکرد و این دید بر وی مستولی
میشد بار سیوم مراقبہ انہ سمیع بصیر ارشاد میکردند کہ حق تعالی حاضر و ناظر ست چون
این دید بر وی غالب باشد چہارم مراقبہ معیت میفرمودند و ھو معکم اینما کنتم کہ ملاحظہ
معیت بیچون نماید چون این دید بر وی غالب شد بار پنجم مراقبہ اقربیت و ولایت میفرمودند
نحن اقرب الیہ من حبل الورید چون ملاحظہ اقربیت بکمال رسید بار ششم مراقبہ محبت
ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید یحبہم و یحبونہ شخصی کہ بر وی این دید مستولی شود کہ خدا ما را
دوست میدارد و بینیک او را محبت با خدا حاصل خواہد شد پس بعد طی این ہمہ مراتب و مشق آن ہمہ
مراقبات مراقبہ ذات بحت میفرمودند سہ مراقبہ اول در دائرہ امکان ست و در اول
ولایت صغری و بعد فنای قلب در ولایت صغری مراقبہ معیت ست و در دائرہ اولی از ولایت کبری
پیش از فنای نفس مراقبہ اقربیت ست و بعد فنای نفس در دائرہ ولایت کبری و علیا مراقبہ محبت ست
کہ نفس مطمئنہ راضی و مرضی و محب و محبوب گشتہ و در کمالات نبوت ملاحظہ صفات از نظر ساقط میشود و
و ذات بحت ملحوظ میباشد انتہی گفتگو برای ارباب علم و بصیرت ست این کلام طویل کہ بقلم آمدہ مستفاد
از حضرات مشایخ ست و رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث جبرئیل علیہ السلام بدان اشارہ
فرمودہ در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک تراہ فان لم تکن تراہ فانہ یراک کافی ست
یعنی بیان ارباب علم و بصیرت ست کہ ہر کس را کہ نسبت جہلی باشد ملاحظہ فہو یراک کافیست یعنی
بر ہر کس کہ این دید مستولی باشد کہ حق تعالی بر من حاضر و ناظر ست او از محسنین ست از عبادت
متلذذ و از معصیت محترز خواہد بود واللہ اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشتہ کہ اکثر اولیاء اللہ عشق را

اعلی مراتب حب نوشته اند وبسیار مدح وثنا عشق نوشته اند وامام محمد غزالی رح گونه هجو عشق کرده
وحب را بر عشق ترجیح داده وبعضے بنج مرتبه گفته اند الفت ومودت ومحبت وعشق وشغفت تعریف
حب وعشق وتحقیق در بیاب انچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن
بخدمت سامی هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند بسم الله الرحمن الرحیم
از حب وعشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالے ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله امام محی السنه بغوی نوشته که حب المومنین لله اتباعهم امره وایثارهم
طاعته وابتغاؤهم مرضاته وحب الله المومنین ثناؤه علیهم وثوابه لهم ودر حقیقت این تعریف
محبت نیست بلکه مقتضای محبت ست ودر تفسیر بیضاوی گفته ان المحبة میل النفس الی الشی
بکمال ادراک فیه بحیث یحمله علی ما یقربه الیه ودر حقیقت این تعریف محبت صفاتی ست
تعریف محبت ذاتی نیست ونزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که باز دارد
اورا از توجه بسوی غیر او وچاره نباشد اورا از توجه دوام بسوی او وهو المعنی من قولهم العشق نار تحرق
ماسوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیجعله نسیا منسیا کان لم یکن فی
الوجود غیر محبوبه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یری غیره این تعریف محبت بنده است
وحق تعالی از قلب واشتغال قلب منزه ست پس محبت حق تعالی عبارت ست از انس سانح
که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود ونگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت
خداست ولهذا حق تعالے سفیر بایه یحبهم ویحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده ولفظ
عشق در کلام خدا نیامده است ودر کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم کمتر آمده در کلام الله
والذین آمنوا اشد حبا لله آمده واشد حبا لله عبارت است از افراط محبت وعشق هم در لغت
افراط حب را می گویند کذا فی القاموس بااین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن

تعریف محبت

تعریف عشق

در زعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را
عشق گویند نه مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی در عشق لازم ست و این از تنگی حوصله است و اگر
حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس
بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید و ودود از اسماء الٰهی ست که بمعنی محب ست
و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چرا که محال ست که محبت دیگر صفات الٰهی را بیکار سازد
و لا یغنیه شان عن شان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیاء امت که حوصله
آنها وسیع و استعداد و شان بس عالی ست محبت آنها اگرچه اشد و قوی ست لیکن عقل و حواس
آنها را بر هم نمی سازد و سکر دامنگیر شان نمی گردد و منصور بیچاره از تنگی حوصله بیخود گشت و انا الحق گفت
و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبحانك ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق
عبادتك لب نکشود و لهذا انبیا علیهم السلام بخلیل الله و نجی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب
میگویند بجا است که عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الٰهی از نفس محبت اولی و اعلی ست
و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مثنوی** هرچه گویم عشق ازان برتر بود ٭ عشق امیر المؤمنین
حیدر بود ٭ آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گونه
هیچ از مقوله او مفهوم میگردد و در آن مقام نظر او بر سکر ست که از لوازم عشق ست از تنگی حوصله پیدا
و فرط محبت خدا سراسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مشفقا**
در راه خدا جمله ادب باید بود ٭ تا جان باقیست در طلب باید بود ٭ دریا دریا اگر بکامت ریزند
کم باید کرد و خشک لب باید بود ٭ مقتضای فرط محبت آنست که امتثال امر خدا بر مقتضای
طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که حق تعالی روز قیامت

شان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه شان در دوزخ
بروید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آن زمان حق تعالی مومنان کامل
را بفرماید که بیان شما در دوزخ خود را اندازید تا آنها بمجرد حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها برد
و سلام باشد و منادی آواز کند والذین امنوا اشد حبا لله و کافران باکراه در دوزخ انداخته شوند
لیکن اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب درمیان نماند و لهذا منقول ست که
رابعه بصریه در دستی آب و در دستی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را
ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند
بلکه خالصا لله عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بوی
نشنیده بود و با آن همه هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشتی
تعوذ میفرمود و هرگاه بر آیت رحمت رسیدی سوال میکرد و حق تعالی مسلمانان را میفرماید
کریمه تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون پس تفاوت
مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصی که سکران دست باشد و برای امتثال امر فدا خود را در
دوزخ اندازد دوزخ و عذاب در خاطرش لمحه و فراموش باشد و خائف نبود چندان دشوار نیست
و شخصی هوشیار ست و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن بنابر امتثال امر
محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاریست بقول ریخته گو سه نکلے تیغ تلے کہہ تو ستم کو کہہ
دو ہر دے ۔ یہ پیاری یہ یہی ہے ہو ہر کاری و ہر مرد ۔ و شغاف نام چیزیست که غلاف دل ست
و قوله تعالی قد شغفها حبا ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف و حبا تمیز ست از [illegible]
یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را دریده اندرون قلب
او متمکن شده مثل طاب زید علما یعنی طاب علم زید لیکن درین ابهام نسبت و تمیز مبالغه است

این تشنف مرتبه از مراتب محبت نیست وانچه کسی تعلق خاطر را نیز نام نهاده باشد اصطلاح ست
والمشاحة فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار ست منحصر در پنج نیست —

مکتوب هشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین در باب طعن یزید علماء اهل سنت و جماعت را سه قول ست امام اعظم
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه در فقه اکبر ازان منع کرده و امام احمد بن حنبل رح و اکثر محققین مثل ابن جوزی
آنرا جائز داشته و ملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقاید نسفی همین قول رفته و جماعتی درین
ماده نظر بر ادله فریقین سکوت نموده اند و لعن البته اضاعت وقت و اشتغال ست بی فائده
وجه قول حضرت امام اعظم آنست که امام احمد بن حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کرده که رسول صلی الله
علیه وسلم را شنیدم که میگفت اللهم العن فلانا و فی روایة عنه اللهم العن ابا سفیان اللهم
العن الحارث بن هشام اللهم العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیة فنزلت
لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون قال البخاری فتیب
علیهم کلهم وروی البخاری عن ابی هریرة رض وجه استدلال آنکه حق تعالی رسول خود را از لعن
کفار منع کرده فرموده که درین کار سخن گفتن و بد دعا کردن نمیرسد اختیار مر خدا راست اگر خدا خواهد آنها
اسلام آرند و توبه شان قبول کند و اگر خواهد بر کفر مصر دارد و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالم
اند و در بعضی روایات مسلم آمده که رعل و ذکوان اهل بیر معونه چون ازان مر در غدر کردند و منذر بن عمرو
انصاری و غیره هفتاد کس را از قراء صحابه رضی الله عنهم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را سخت غم و الم شد و بر آنها لعن میکرد از زبان این آیه نازل گشته و الا لعن ممنوع شده و…
که جبرئیل علیه السلام نزول فرموده گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ان الله ما بعثک لعانا و لا سبابا انما

لیبعثن علیهم الی یوم القیامة الآیة یعنی ترا حق تعالی برای لعن وسب نفرستاده است برای رحمت
فرستاده است و در نهج البلاغة که اصح کتب روافض ست مرویست که چون امیر المومنین از اصحاب خود
شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین یعنی من مکروه میدارم که شما سب
کنندگان باشید، وجه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود
معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میبرند
که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را
دوست نمیدارد چگونه روا باشد و چرا لعنت کرده نشود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن
کجا بر یزید لعنت کرده است احمد گفت فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا
ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی قریب است که روگردانی کنید
شما ای مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کند آنها را خدا و کر کند گوشهای
شان را از شنیدن حق و چشمهای ایشان را کور کند از دیدن حق امام بغوی گفته که مسیب بن شریک
و فراء نحوی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یابید
و فساد کنید در زمین بظلم و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان
و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قراءة امیر المومنین علی رضی الله عنه موید این تاویل است
که میخواندند ان تولیتم بضم تاء و واو و کسر لام مبنی للمفعول یعنی ان تولیتم یا ایها الناس ولاة
جائرة خرجتم معهم فی الفتنة وحاربتموهم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم
یعنی ای مردم وقتیکه بر شما پادشاهان ظالم باشند قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد بر آئید و جنگ
با آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و کور و کر کند خدا آنها را از حق و دلیل دیگر آنکه حق تعالی
در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ظاهر آنست که مراد

از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست بحذف مضاف یعنی یؤذون اولیاء الله و رسوله و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و موید این تاویل ست حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة یعنی هر که با ولی خدا دشمنی کرد پس با خدا برای جنگ آمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر حلقهٔ اولیاء الله است ایذاء خداست و نیز ایذاء رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر ست رسول فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی یریبنی ما اذاها و یؤذینی ما اذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند اورا خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند اورا و اخرج احمد و ابن ماجة والحاکم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی و روی احمد والبخاری فی الادب والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا و بغوی وغیره از انس بن حارث روایت کردند ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره این احادیث دلالت دارند بر آنکه ایذاء حسین علیه السلام ایذاء آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی ست که این آیه در حق عائشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بر وی تهمت کردند در قصهٔ افک ازین هم معلوم میشود که هر که از ازواج و اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین ست حکم کسیکه اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر

او آنحضرت از این امر ناخوش و رنجیده شد تد برای تسلی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انا اعطیناک
الکوثر و انا انزلناہ فی لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شہر بلکہ ہا و بنی امیہ نازل شدہ
قاسم صاحبی گفتہ چون شمار کردیم سلطنت بنی امیہ ہزار ماہ بود نہ کم و نہ زیادہ یعنی از روز سلطنت
یزید تا انقضای سلطنت مروانیان ہزار ماہ بود کہ ہشتاد و چند سال شدہ از این حدیث ہم معلوم میشود
کہ از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکہ قولہ تعالے الم
تر الی الذین بدلوا نعمۃ اللہ کفرا و احلوا قومہم دار البوار جہنم یصلونہا و بئس القرار
ابن مردویہ از ابن عباس رضی روایت کردہ کہ از عمر بن الخطاب رضی از این آیت پرسیدم کہ آنہا کیستند
فرمودند ہما الافجران من قریش بنی المغیرۃ و بنو امیۃ اما بنو مغیرۃ فکفیتموہم یوم بدر و اما بنو
امیۃ فمتعوا حتی حین یعنی مراد از این آیت دو گروہ اند فاجر ترین بنو امیہ و بنو مغیرہ بنو مغیرہ روز
بدر مستاصل شدند حق تعالے شمارا از شر آنہا کفایت کرد و بنو امیہ چندی در دنیا فرصت دادہ شدہ اند
و ہمچنین امام بغوی قول عمر رض روایت کردہ و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویہ
بچند طرق از امیر المومنین علی رض روایت کردہ دلیل دیگر قولہ تعالے وعد اللہ الذین امنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم ولیمکنن لہم دینہم
الذی ارتضی لہم ولیبدلنہم من بعد خوفہم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن
کفر بعد ذلک فاولئک ہم الفاسقون یعنی وعدہ کردہ است اللہ تعالے کسانی را کہ
ایمان آوردہ اند یعنی از صحابہ و اعمال صالحہ کردہ اند آنکہ خلیفہ گردانیم آنہارا در زمین چنانچہ خلیفہ
ساختہ بودیم آنہارا کہ پیش از شما بودند یعنی چنانچہ بعد موسے یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیہم السلام
را خلیفہ ساختیم تا دین موسے را تائید کردند و عالم را باصلاح آوردند و ہمچنین بعد محمد صلی اللہ علیہ وسلم
ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم را خلیفہ سازیم و قدرت دہیم خلفا را بر ترویج دین شان کہ خدا

ازان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند
با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا ابو العالیه گفته که رسول
صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده سال در مکه با اصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر پس تا مامور شد در
هجرت سوی مدینه و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه بعضی
مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که مامون باشیم و سلاح نهیم آخر ما این آیه نازل شد و ابن ابی
حاتم از براء بن عازب رض روایت کرده که این آیه نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی
وعده خود را انجاز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را تائید دین
او وعده کرده بود و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون
فی الارض موسی علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و
بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده نزد اتبا تائید دین محمد صلی الله علیه وسلم در وقت
خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رض با بنی حنیفه و مرتدان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند
و مسیلمه کذاب را کشت و فتح شام و عراق وغیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این
امر بطریق مسند از علی رض مرویست و در نهج البلاغت قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم
یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة هو دینه الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده
حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث ما طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال الله وعد الله الذین
آمنوا منکم الایة فالله منجز وعده وناصر جنده الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه
دلیل است بر صحت نبوت که اخبار است بغیب که بوقوع آمده پس معجزه است و دلیل است بر صحت
خلافت خلفاء اربع اگر ازین آیت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و آن محال است چراکه موعود
و موعود لهم یعنی صحابه سوا در زمانه خلفاء اربع جمع نشده اند و دلیل است بر حقیت مذهب اهل سنت و جماعت

و بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذهب روافض که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند
و تقیه میکردند تا امروز مهدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این
وعده منجز خواهد شد کلمه متکلم رد این قول میکند سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم از ان سرور
روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پس سلطنت باشد سفینه گفت بشمار خلافت ابو بکر
دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی با ایام
خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و خلافت عمر ده سال و شش ماه
و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه مجموعه سی سال شد و نیز این آیت
دلیل است بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلك فاولئك هم
الفاسقون امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده قاتلان عثمان بودند
و فقیر میگوید که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام و همراهیان او را
از اهل بیت نبوت و اهانت کرد و لی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر به مدینه فرستاد و فنا کرد
مسجد رسول صلی الله علیه وسلم را که روضه ایست از ریاض جنت خراب کرده و در واقعه حره چنین کرد که
قربان از میان آن کوتاهی میکنند و منجنیق بر بیت الله زد و عبد الله بن زبیر را که نواسه ابو بکر و پسر عمه
آنحضرت بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را که در حبس
کشته یعنی از صحابه و تابعین یک لکه و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج
عبد الله بن زبیر را کشت اسماء بنت ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف
کذابا و مبیرا فاما الکذاب فرأیناه واما المبیر فلا اخالك الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب
هو المختار بن ابی عبید و المبیر هو الحجاج بن یوسف یعنی هلاک کننده مسلمانان مرویست که یزید روزیکه
حسین علیه السلام را کشت بیتها خواند و فخر کرد مضمون آن بیت ها آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم

انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت است ؏ لست من خندف ان لم انتقم *
من بنی احمد ما کان قد فعل * و خمر را حلال گفت، و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی
دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه وسلم را بر منبر ها سب میکردند مروانیان هزار ماه و درین کار گاهی
فرصت یافتند بعد ازان حق تعالی ازانها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود
تا آنکه کسی ازانها باقی نماند مرویست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید میبردند اثنای راه در صومعه
راهبی فرود آمدند بر آن صومعه مرقوم بود اترجو امة قتلت حسینا * شفاعة جده یوم الحساب * ازان
راهب پرسیدند که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است -
القصه کفر یزید از روایات معتبره ثابت نشود لیکن او مستحق لعن هست اگرچه در لعن گفتن فائده نیست
لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی آنست والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوٰة بدانند برادران که اوقات در ترویج سنت
حضرت سید البشر آید آنرا غنیمت باید شمرد - و طالبان خدا را از جان عزیزتر باید دانست چون زمانه بکمال
فساد معمور است. درین زمانه اگر کسی اندک توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند
پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید کرد و همین مشغولی انشاء الله تعالی سرمایه سعادت
هر دو جهان خواهد بود. تمام با اتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرضیه و معموری اوقات از خیرات و ترک
مجالست با اغیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر الناس استقامت باید فرمود والاستقامة
فوق الکرامة است و دنیا نقش بر حباب است فرد تو در دلی طلب این و آن که پروا دارد *
بجای جان تو باشی بجان که پروا دارد * الله معکم اینما کنتم و کثر امثالکم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله والصلوة علی رسوله محمد و آله اللهم اغفرلی و لاخوانی فی الدین و ارزقنی و ایاهم کمال متابعته

سید المرسلین و موافقته صلی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین ۔

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلاب المسلمین و ارحام المسلمات و من علینا
ببعثة سید الانبیاء و افضل الرسل و الایمان بمن هو الآیة الکبری المتبحر و من هو النعمة العظمی لمنتهم
و صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و الشکر علی ما هدانی للاسلام و احیانی علیه
و وفقنی لاقتباس انوار علماء الصالحین و اولیاء الکاملین خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی
المجدد للالف الثانی و السید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی غوث الثقلین و السید الفاضل الکامل
معین الدین حسن السجزی رضی الله عنه و عنهم و الحقنا بهم اجمعین و ارجو من فضله تعالی ان یثبتنی علی
اتباعهم و محبتهم و یلحقنی بهم فی دار القرار و ما ذلک علی الله بعزیز۔ **بعد** از حمد و صلوٰة فقیر حقیر محمد
ثناء الله عثمانی حنفی مجددی پانی پتی می‌نویسد که عمر این عاصی به هشتاد سال رسیده و یقین که عاقبت
از مرگ است به سر آمده فرصتی نگذاشته کلمهٔ چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می‌نویسد که رعایت
بعضی از آن برای ذات فقیر مفید و ضروری است و برخی از آن برای دوستان و فرزندان ضروری و مفید است
اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد روح فقیر از ایشان خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر شان خواهد داد
در موافقت و دستگیری خواهم شد و اگر نوع ثانی را رعایت خواهند کرد و ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید
و گرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند
و دعا در زمانی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده بودند در آن تکفین نمایند
و عمامه خلاف سنت است ضرور نیست و نماز جنازه بجماعت کثیره امام صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم
سکندر یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی
مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از سه

نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید است آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی
و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری می رسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا می رود و ناپدید می شوند
که کجا رفت و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست به سر می آید حق تعالی می فرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت و اخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم توأم رنج کشی میسر شود
لذات قوی دائمی را بر باد دهد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی و مصلحت
دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا هم
موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته
کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد و مقصود آخرت منظور دارد کفایت
کند الله تعالی مقصود دنیائی آورد و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم وا دارد گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد
چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین است پس خسر الدنیا والآخرة شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال
پذیرد و خسران ابدی لاحق شود ـ فقیر بچشم خود هزارها مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از انها اثر
نمانده فقیر و پدر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند هر چند آنچه [illegible] حق این خدمت
ادا نشده خصوصاً ازین فقیر پر تقصیر که بیشتر عمر در بازمانده فاسد تر یافته ازین جهت نادم و مستغفر
اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام و اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کرده ام الحمد لله علی ذلک
ازین جهت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما برکت همین عمل هم سلطان
ملکه شود هم هرکس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی
نمی پرسید و از باطن کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود
دنیا هم از وی بند گردان نمیشود شعر سید یزدان مرد حقی شو پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا
اختیار کند طمع و خاطر داری ناحق را دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت

دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون درین زمانه درین شهر
مذهب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علو نسب یا وفور معیشت نظر میدارند اول
رعایت دین باید کرد و دختر بکسی رافضی یا متهم برفض اگرچه صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید
داد روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید شعر که درین ماده فلان
ابن فلان چیزی نیست * و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رائح
دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله
علیه وآله وسلم هر کس بهر قدر با آن سرور مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر در صفات جبلی و کسبی
و علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت
در چیزی از آن قاصر است همان قدر وی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه
که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال
متابعت دلیل است بر افضلیت شان و اگر همت قاصر است از کمال متابعت آخر نباید کوتاهی
در ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً بر مال حلال
قناعت کند تا هم بسیار غنیمت است که کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال بسنن در
عبادات و عادات از و میسر نشود . رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه
و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین حقتعالی میفرماید ان اولیاؤه
الا المتقون یعنی نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات
نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات رذائل نفس است النفاق و عجب و کبر و حقد و حسد
و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که با افعال جوارح تعلق دارد و در کتب
فقه مبین اند اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود و

پس و آنچه از تلاف حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران عظام
شفیع اند آنجا امید عفو ست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند این
رساله متحمل آن نمی تواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و حدیث ان تحب
للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك درینجا کافیست **شعر**
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ٭ که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل گناهی
نیست **دیگر** از نصایح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود و زن و فرزند و نوکر
و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضے ازانها از حسد
یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادبها و فرمانبرداری و خدمتگذاری
راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با اخلاص
و محبت و غمخواری و تواضع باشند و بنا بر حاجتی یا بسبب های معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه
برباد نشده مگر وقتیکه باهم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان
و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد **بیت** آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست ٭
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ٭ قال الله تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینك و بینه عداوة كانه ولی حمیم و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ
عظیم و اما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی
کن بخصلتی که نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان
تو و او دشمنی ست دوست و محب خود خواهد شد و نمی یابند این مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه حصه

بزرگ اند و اگر وسوسهٔ شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع
و علیم است این حکم در حق کسیست که بادی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشند اما با کسی که خالصاً لله با او
دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از انها موافقت نکنند تا از عقاید فاسده توبه نکنند اگرچه
پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قوله
لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده اند
که در هر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود خدایش بیامرزد و رحلت کرد
ولی الله و صفوة الله را هرچند خواستم که تحصیل این دولت کنند نماند حسرتست و اینقدر عبارت
فتاوی که نفهمید اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را هم کنند
که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی مثمر برکاتست علم عبارتست از دانستن
حسن و قبح عقاید و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقاید و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم
بدون شناختن ادله از قران و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین
خصوصاً ائمه اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی اینقدر روایات درج
نوشته اند و دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن
حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال در آن مثل کمال سطر بافت و در علم موسیقی ابد سعی هیچ حق
از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علومست خواندن آن البته مفید است ـ

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولینا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم ـ مکتوب اول بنام مرزا صاحب

خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام مسنون مشام مکشوف ضمیر منیر باد ـ صحیفه شریفه که مشحون بود با نواع

الطاف ورود فرمود فقیرزادهٔ شفقت سامی چون نشسته این فقیر داد ولاداد تقریر نمود والحمد لله که اهل دل
یاد این درماندگان میکنند ازین ممر توقعها مستحکم میگردد احسن الله الیکم وذکرکم الله تعالی فیمن عنده
بابت آمدن ورای و نیامدن او اشارتی رفته بود مخدوما فقیر تا وقتیکه داعیهٔ الهی برای چیزی
وارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بلطف و تمکین نتوان گفت قلمی شده بود
که بعض دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست خدا کند که زود آن
وعده منجز گردد۔ مولوی ثناء الله مصابیح و صحیحین استماع نمودند مستعد کتب سته بلکه عشره شده اند
اند همین توجه همت سامی توقع ست که امنیه بظهور رسد و بعد ازان حرام صحبت شریف شوند هرقدر یکه
وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمه بهجت افزای این فقیر شکسته بال میباید بود والسلام۔

مکتوب دوم نیز بنام میرزا صاحب۔ خدای عزوجل آن قیم طریقهٔ احمدیه مخدوما و طریقه صفویه
عموما و آن متحلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه بسلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح
گرداناد مکتوب گرامی ورود نمود بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد کرة بعد اخری
اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت همین مقصد نقود
حاصل نماید **مصرع** ع بزم بهم خورده بود دست بجا آمده + آنچه از توبه و خبری از اعوان
سوی تقریر مو نماید خالق خطرات و مالک ناصیه تکذیب آن سفیر باید فقیر زاده ها بالتماس دعا در حق
خویش مخبری اند۔ شاه اهل الله صاحب بعافیت اند از مسکن فقیر پرده کرده میباشند درین مدت
چندین مرة ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند والسلام۔

مکتوب سیوم نیز بمیرزا صاحب۔ متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و رودی رایم (سیراب کننده)
الطریقة بتوجهات النفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه ورود فرمود
الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بجای ظهر الغیب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت مآب عبدالغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشرف الوزرا
و ملاذ الکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هرکه ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصر نخواهد ماند
والسلام والاکرام فقیرزادگان هر یکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند۔

مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقهٔ احمدیه را دیرگاه سلامت داشته
ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد۔ از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی
ثناء الله با رقیمهٔ کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن بسطی
میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه
در حق بندهٔ ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشد والسلام۔ برادرم میان اهل الله
شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امیدواری آنست که آن نیز بشود از جانب فقیر که فقیر
آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامهٔ علیحده نوشته اند **مکتوب پنجم** بخواجه محمد امین
در تحقیق مجملی از نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید
آنحضرت مذهبی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده - چند سوال
کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو بانسبت
کدام طریقه از طرق مشهوره مشابه تر است **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقهٔ نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقهٔ
جیلانیه است زیرا که اصل در طریقهٔ نقشبندیه حفظ صورت ذهنیه حضرت حق ست و در هر که هر آدمی
اشارتی بآنجناب واقع است و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست و این طائفه آنرا واسطه
گرفته اند تا بآن مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از آن انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقهٔ
جیلانیه تهذیب روح و سرست تا چون مهذب شدند هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر

و در سجاده و خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است و اقوی
نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت با طرق بسیار است اما این حیا چیز از این چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها
خیر الجزاء و فائده دیگر زاید از جواب بگوییم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من احیاء مرا تا
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه و چنین هر یکی نوری یافتم که با آن نور غالب شده است و دریافت
پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده و آنرا متوارث یافتم از عمن جد و آن باصطلاح
القوم نسبت است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت و علم و دیدم که آن نور بطریق
وراثت بسلسله بمن انتقال کرده است والله اعلم **سوال دوم** آنکه صوفیه فرموده اند که بعد
فنای بشریت وجود موهوب پیدا میشود چنانکه موسی اندر درخت آتش دید و سبز گم شد آن درخت از آن
شهوت و حرص مرد صاحب دل را انچنین و ان را انچنین انکار لا یعنی فنای البشریت و وجود
موهوب چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم در جمله خلیقه مخلوق شده اند
آنکه نفس بهیمیه او غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زورآورتر است - و آنکه نفس ناطقیه او قوی تر است
پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکی از این نفسها خواهد بود یا مغلوب نفس بهیمی که آن غالب
سلیقه میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را به عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال
خود پیش گرفت و او را بایستی نماند الا بعد اجازت شرع چه در باب سبعیه و چه در باب
شهوت بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لا یؤمن احدکم حتی
یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام ترقی واقع
شود و صحبت حضرت حق و دوام توجه با دل لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را بایستی نماند الا اتصال
بی کیف و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا همین یعنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و اینجا

دو راه پیش می آید یکی راه نور القدس و حجر بهت و آن مشاهده هو ست بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیاء در حقیقت واحده و طلوع آن از ذره ذره تا خود دانا هر موجودی لیس از اثبات استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود بعد از اتمام هر دو راه با یکی محرم آگاه باشند دریا آنکه بعضی بشیر حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگر را مزاحمت نمیکند و متاعب آن تفرقه می اندازند میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای متناسبه آن میکند و سر و روح بکیفیت وصال مشرف می شود و با لطیفه خفیه بمعرفت حقیقت واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند و این در بیت اشاره بآنست سوال سیوم آنکه عمل تو در مسایل فقهیه به کدام مذهب است

گفتم بقدر امکان جمیع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و غیره واقع میشود که بمسائل مذاهب صحیح و اسند و عند تعذر ترجیح باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدای تعالی اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدا تعالی بهر مذهبی از این مذاهب مشهوره مرا فتوی داده است الحمد لله تعالی مکتوب بیست و ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل ــ بسم الله الرحمن الرحیم ــ محب عزیز القدر خواجه محمد امین سلمه الله تعالی ــ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه ست پس لایق من آنست که آنچه در دل از این باب القا شود ذکر کرده آید ــ باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دیگر دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزد اهل تصوف لیست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصوق بخفی و آنچه در میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال و اتفاق دارد

وجهی ست از وجوه که بروح نزدیک ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مایل ست پس غالب انست
والله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت
اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و مناسب این چیزها باشد
ان شاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف مقدر ست آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار درین
موطن - **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد
قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض
افراد امت نوشته اند و از ان فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجه محمد امین
اکرمه الله تعالی - بشهود ده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز
در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما
صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از ان فرد ذات حضرت مجدد ست
و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آن جمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول
مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم تفضل او برذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات
والتسلیمات و حضرت مجدد قدس سره جواب این اشکال خود شده اند که خادم و غلامان اگر برای مولی
و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از ان جمله آنکه در حدیث
صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث
نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال
مخالف حدیث صریح صحیح باشد - گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق
محبوبیت است نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس

درین مسئله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه درحالت راهنی
توفیق تحریر آن یابد بنویسد — باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است لیکن
در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات
مشبح بشبحی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال و تفصیل
و اغماض نظر از مخالفتی که قایل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم
که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد
و چون ... حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو مبدا تعیین ایشان عموم
فیضی که بر دست ایشان بمردمان القا شده است و بسبب ظهور انتظام دوره نوری که از حجر بهت
حضرت ایشان سر بر آورده و لاسباب اخری لا نطیق ان نخصیها باسا عتنا نده عنوان خطیرة القدس
و شبح آن و روپوش آن و مظنه آن و تمثل و صورت و هرچه ازین قبیل میتوان گفت شده است
هر فیضی بعد یکه در عالم پیدا می شود و تازگی بر روی کار می آید ضمیمه خطیرة القدس میشود و بسبب احجاز
نفوس بنی آدم که طبقة بعد طبقة پیدا می شوند آن دل بسا است که این امر را اجمالاً ادراک کنند و یک
لفظ تعبیر نمایند که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام والقای
حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس
تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود و منشا ران حجر بهت شخصی باشد از کمل و آن حجر بهت با آن نور جهد بمنزله
مشعل تجلی اعظم و منشا بد اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار و ادوار و تطور
خود است بحسب اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استحال
با جمال ذاتش حسن دگر در کار شد ٭ چشم او را سرمه ام با زلف او را شانه ام ٭ چون این مقدمه
ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت

انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالفت نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر است
بر بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین است و در نفس کلیه بیان صورت رائی که در مرآت
متعین شود از این تعین بساطت او که چند مرحله برتر است و ایشان هرچه از این مرتبه خبر میدهند
همه راست و درست است و در شهود رست واجب است قول بحدوث ماسوی الله بر قول باراده که
تعلقات متعدده داشته باشد این است آنچه نزد یک فقیر در شرح مبارک شیخ محمد و ملتفین شده و اگر
تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقت است آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم با آن معنی
که بتوسط او سه هزار سال مردمان حصه از آن خلعت یافتند و در بنجا هیچ [illegible] نمی آید زیرا که فضائل
اضافیه مثل مقتدا و متبوع عجم شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب او جمعی
مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت
و مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم را خواهد بود و انکار آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً
و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا. **مکتوب بست و ششم** نیز بخواجه
محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت — برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله سؤال نموده
از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سؤال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقائق
انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر قصد مولی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلا سیاه را بر سفید فضل
نهادن یا جامد را بر حساس راجح داشتن بغیر آنکه بنسبت این مر بعض یا بنسبت این حال قیاس کنند
معقول نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت
که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است
از آن تعین دیگر باعتبار وجود خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار

اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس
تفضیل بنابر تصور موطنی که قبول آثار حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در انجا انفع و ملایم تر باشند از آثار
حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند از قرائن دانسته می شود
که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آن است که گاو و اسپ
هر دو با آدمی ملابست دارند و آدمی استمتاع از هر یک میکند لیکن باعتبار ملایم بودن با آدمی
و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار دستگیر و وارکسا و جار و باد...
نفع میرساند و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث مجبوب که کار دهاقین و تجار است دمیرساند دفقر
اولی اعظم و اشمل اند از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر در بعض مقالات این مقدمات
را مطوی گذارند عقل سلیم آن را اهمال نمیکند و تحمل که بعض افهام ضعیفه مشهورات عامه الطبائع را
در طلب ملایمی و منافرتی که سبب اشتهار آنها شده است دافتند و للناس فیما یعشقون
مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه ایست که از حقایق الاشیاء کما هی و از حال انسان ...
و همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار ...
زهر نباتی باشد یا حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خودست هر یکی
جمالی را از وجوه جمال حقیقه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیوانات
که با انسان ملابست دارند و آن یک منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح
دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیاء مفضوله در بعض
احیان بنسبت بعض اشخاص انفع میباشند از اشیاء فاضله مانند گاو چون محتاج سقی ارض
و اثاره آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی موذی محتاج شویم زهر ملایم تر باشد
از تریاک و چون باستنجا محتاج شویم سنگ ملایم تر است از ذهب ...

احوال و اشرف احوال انبیا و اکرم افراد از ملائکه در اقل احوال و اخص احوال و اوضع افراد در نظر آید تا هم
فرق پیدا کرد و پس بما معلوم شده اند که ابتدا دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه
روشن گشت باید دانست که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار
اشرف آثار حقیقی باصل خود بلکه باعتبار موطنی است که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت شده و آن آثار
بکلیه ملائکه است و در اینجا باعتبار اشرف و ضائع و اکرم احوال از آثار آن و دیگر همین است معنی فضل کلی
و آن موطن جمهور افراد بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم ماخوذه از ایشان و وجوب
اقتدا و ایشان را در رسوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان و ناشی
جارحه بودن در اعمال حقیقت الملقاة الیهم و از حقوق خود ایشان را آشنا کردن در وجوه بسیار
و شبیه و احق و به از میان ایشان بر اندازه افتادن و آنچه بابت مانند و در هیچ جا هیچ شبهه نیست که انبیا فضل تام
از اولیا هیچ که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند همان اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار
را نشناخته اند و برین بحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم
که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتح اسلام و تجمع کلمه بنی آدم در طاعت
شرایع و اطفای نائره نفسانیت ایشان در مخالفات شرایع و مانند آن یکی یکی و رینها لشکر یکسان
کرده است بملاحظه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده اند
والسلام — **مکتوب نهم** نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی
بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوال کرده اند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن
وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد — بدانند که چون در اوائل پیش از زمان تجلی عظیم
بسطح حقیقت ... مستفیض شده کمال از کمالات تجلی اعظم بوی قائم شد مانند قیام صور بکسب آفتاب

ف

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه بسبب علوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون
علومی که صورت انسان آنرا اقتضا میکند و افراد خود با قتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کسب
یا بمقدمات دولت عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعیّنی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدّی جامع
و مانع بهم رسانیده بعد از ان در عکوس تجلی اعظم که در احجار بهشته ملاء اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت
و پنج علم آنجا ممهد شدند تذکیر بآلاء الله و بایام الله و بمجازاة المعاد و مخاصمه کفار و تعیین احکام
در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد از ان چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم مجرد غیبی که از صلب حظیرة القدس برخاسته است و بهم ملاء اعلی آنرا
تعیین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست و رین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لباس
لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بمردمان رسانیدند
و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و بقوت غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار از ملائکه
ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنًا بعد قرنٍ آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب
نمودند بجناب عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است
در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طرقه وسعتی پیدا کرد پس
قرآن قدیم است باصل خود و محدث ست باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزل علی
بواسطه ملک کریم و متلو بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و نفیس ایشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر در حاجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی
و عالم مثال و من بحمد الله تعالی مستفیضم ازین حقیقت منتفیه در عالم مثال بے واسطه ـــ
و لوان لی فی کل منبت شعرة ٭ لسانا لما استوفیت واجب حمده ـ والسلام ـــ

مکتوب دہم در تحقیق معنی بعض ابیات ـ مثنوی مولوی روم قدس سره ـ ابیات اینست

همین بخوان استیأس الرسل ای عمه تا ظنوا انهم قد کذبوا این قرأت خوان که تخفیف کذب +
این بود که خویش بینا محتجب + در گمان افتاد جان انبیا زاتفاق منکری اشقیا
جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت
عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را مفسد معنی
می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند
پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعیکه ایمان آورده بودند خطره ارتداد بخاطر ایشان
گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد
که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این
گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن عائشة قالت له وهو یسألها عن
قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت أکذبوا ام کذبوا قالت عائشة کذبوا
قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا
بذلک فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلک بربها
قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بربهم وصدقوهم وطال
علیهم البلاء واستأخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم وظنت
الرسل ان اتباعهم قد کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا
بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین
آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراهیم و حنظله گفت نافق حنظله پس شک
و ظن اینجا مجاز است یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده

در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کنند که از سو وحی و این مشابه سائر متشابهات قرآن است
مثل بل یداه مبسوطتان که معنی جواو آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا
وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی
یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر
بالبال ویهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی
قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه فقیر باید که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع
حجاب میشود و احوال بنده رائی العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و
از حالت رائی العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب
را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله
محمد بن اسمٰعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب
اکثر علوم دینیه — الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اما بعد
روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس
وفی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شك مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم
داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت و جمعی از اهل اسلام را بآن فقه
مهذب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و بس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم
پادشاهان حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه آن

مرد مردانه باسناد صحیح متصل باقی ماند متخصص از اهل عصر که با اهل حدیث نفاری داشت مانند حال اکثر متفقهه
عصر با هداهم الله تعالی الی طریق الصواب این سخن را خیر را نپسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
و علماء و ادی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز
روی باز گشتیم که فائده نداشت و متوجه بیاران خود شدیم و گفتیم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید
محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث و این سخن نزدیک کسی که تتبع
فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از ان چیزی از تحقیقات علمیه که منشا آن
بخاری بوده است و حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و در ان باب خدا انچه
هرچه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفت انچه مذکور شد بغایت مفید است اما حافظه
ما گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق مستدعای
ایشان واستانی از ان باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث
تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت
و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند - بخاری بعد دو صد سال حامل
لوای حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سر انجام داد تمیز
و تعلقه اقسام حدیث از غیر آن بعد از ان محدثین بر تلو وی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلام
آنکه بعد تدوین احادیث چون اصحاب نظر کردند و دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که
از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقه متشتر
بر آمده است [illegible] منتشر ابد شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد از ان حدیث مشهور
که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار
... تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات

که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست وغیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است
وغیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است وغیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی
بن سعید از طبقهٔ صغار تابعین ست ازوی جماعات لا تعد ولا تحصی روایت کرده اند بعد ازان حدیثی
که بدرجهٔ شهرت از طبقهٔ اول پیش از زمان تدوین نرسیده و آن هرچند قسم میباشد زیرا که یا آنست
که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد و آنچه طرق
متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث **حسن** ست و آنچه تعدد طرق
ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق ست باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل
بغیر نکره و شذوذ باشد در روایت از علما معروفین بعدالت وضبط باشد مخصوص میشود باسم
صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه
دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود به مطلق **حسن** تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح ترمذی و وی اول
کسی ست که اسم حسن را منوه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق ازوی بحد صحت نرسید او نیز
در **حسن** داخل ست و قلیل ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان
مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم راسخ زده است بخاری
و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث لله رجال هم لها
درست بود زیرا که ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر و سیر و سایر فنون حدیث موقوف علیه ایمانست
لامحاله فکیف که این خصلت محمود ست در خصال دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد مائتین
عرق ۱۲
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان
ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق
و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدأ الخلق و قصص انبیا

و یحیی بن معین وغیر او در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رد یاد
ادب وطب وشمائل واصول حدیث واصول فقه و رد بر مذهب عین مثل جهمیه بخاری این همه علوم
مدونه را تأمل فرموده جزئیات وکلیات را انتقاد نموده پس قدری از علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط
بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهته
تا وقتیکه کسی جزئیات وکلیات علمی را نداند انتقاد داده و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن
میسر نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده
است و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است بطریق بداهته دانسته میشود لامحاله
که جزئیات وکلیات قانون را مستحضر ساخته است و نیز اوکه خدا ابتقال در سینه او نهاده هر یکی
را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابوالطیب را انتقاد نموده است بالبداهه
دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک ورزیده و اوله مسائل آنها امتحان نموده
و آنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی
بذلک فضیلة وفقها و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشند کلام ایشان مقتصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا هیچکس را از متقدمین نمی یابیم
که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر
کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه برآوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم ست
در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد
با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما را انتقاد سه فن که سیر و تفسیر ورد باشد
حاضر نیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید باز زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استحضار اجتهاد
در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نموده است
آری در استدلال بخاری چند نوع سهو است که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر
از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب هیچکس نیست که او را علما که محل اعتراض
در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در بیان می آید و سببش آنست که پیش
از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه می باشد نه تراجم و ترتیب
شیشه صاف از بناست گو سفال در دو باش چه رند در دآشام را با این تکلفها چه کار —

مکتوب دو صد و سیم در بیان دلیلی واضح برای فرقه ناجیه الحمد لله و السلام علی افضل
انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که شخصی توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرایع
اسلام افتاد در حوالی شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدده دارد و صائب ترین طریقها
طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری بما فی البیت
و دیگرانرا متعصبان نواصب گمراه ساختند بیا تا من شرایع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد از آن
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است
و پیشوایان گمراهان ترا گمراه ساختند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تلقین کنم آن جدید الاسلام در اشکال
در ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود و هر یکی بجانب خود میکشید آخر این
عزیز فاضل گفت در مسجد جامع بر عموم و بر ملا و قتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش ایشان
بکن و ببین که کدام یک را تشنیع میسد شد و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف و
هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سنی پاکیزه گشت
رمقارن این حکایت تا خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که چه حجتی که این فاضل برای اعتماد نمود

امری خطایی بلکه شعری ست اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد
الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و لیباده عات شالیه که عموم ناس بدعت بوده اند تنرا
نمیدادند و در استحسان آنها اشاره... همچنین ست کلام در میان مذاهب حقه فیما بینها کما لایخفی
بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که در آن
حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت تحقیقت امر مهتدی شد و اگر نفس و شیطان
ازان بازداشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معذور نباشد بعد ازان در تعیین آن حجت
قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نمودند گفتم درین مسئله و در سایر
مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور
در حجت قاطعه منصوب فرموده هرچند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی آید و
در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد هرگاه تصدیق بآن
حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام قرآن و چنگ
زدن بفرمان رحمت مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات. **اول** چیزی که عقل شما
بر خود ش واجب میگرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام
الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل و جان باید نمود زیرا که کلام ما در شخصی ست که تصدیق کرده است
بتکلیف الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم
و چیزی که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن
بجز تتبع روایات ثقات نمیتواند بود و **ثانیا** بر خود لازم میگردانند که اخبار اهل ملل از امید خود دو قسم
جدا نند نقل افراد صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح
و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار نقلی را درین اقسام. دوم نقل بالمعنی و آن نیز

خبر قسم سیاسته، اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب ملت است و ماخوذ از وی است
و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد، و معتبر در حل و عقد جمعی هستند
که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعه از متدینین بملة جمعی
که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده شد و متدینین آن ملت با ایشان
متوجه شده اند پس قول این جمع اولی و احق است از آنکه در حل و عقد تاثیری داشته باشد قسم دیگر
خبری است که اختلاف فرق ملة در آن واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود دلیله در روایات تقریر میکرده اند
پس آنچه از ملت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان یا او بار شود
لعلی اخبار است از صاحب ملت و حجت خدای تعالی که بالزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج
باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و حجت بمثل آن لازم
و آن جمله امهات اخبار شرع است از موجب آن عنوان گذشت و ثالثاً عقل می شناسد
که اختلاف فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف
فرق ثوابت یا جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمیکند
الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدای تعالی فرستاده است
الا بآنکه امر خود بزبان ایشان شایع گرداند و ایشان هیچ وجه در امتثال امر الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ
حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت
آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبه می شدند و ایشان را بر غلط ایشان
متنبه می ساختند و احتمال آنکه شارع بسیار چیزها ما یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت

لیکن سکوت کمید از نظر کردن در منصب رسالت و فقد حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان
مضمحل نگردد و پس ازینجا لازم آمد که طبقه اول از جماعت که صحابه و تابعین اند پیشوا خود را بسیاست
و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته
و لهذا از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقی که متصور باشد
و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که بسمت حفظ دین و ورع و روایت متسم شده و طبقه
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را فضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه نواصب
و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد
لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت
قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل بودند یا گویند که ایشان
حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و آنرا امی فهمیم ایشان نواصب اند پس نواصب و رانچه اختلاف
کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف ایشان
قابل برانداختن ست و اختلاف حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا نکند اختلاف
مقبول ست و در اینجا عقل تصدیق میکند که شیعه از نواصب اند و اهل سنت از حمله دین و حکم
عقل سلیم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علما
اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس ست و اختیار اشبه باصول و اقرب
بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و انکه گفتم که شیعه از نواصب اند بجهت آنست که مذهب
ایشان [illegible] ست بنا آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر وقت امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة
معصوم [illegible] الیه بیباشد (یعنی [illegible]) ایمان فرض ست در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نواصب باشند **دیگر** شیعه میگویند که تمامی صحابه و تابعین
غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتمد نمید انند الا روایت ائمه خود را و این علامت
نواصب ست **دیگر** اتباع خود قرآن و حدیث را مشروط میگردانند با آنکه ائمه ایشان با آن دلالت
کرده باشند و این علامت نواصب ست **دیگر** شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه شریعت
در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود
انتقال از یک زاویه جهنم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم **و همچنین**
معتزله از نواصب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیار از عقائد آنست که خبر طبقه اول را قبول
نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند
تکلیف شرائع را سهل گرفته اند و بعضی نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی
علم اتحاد ست و تکلیف شرع برای مقصد آن ست از نواصب اند بلاشبه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقائد ایشان
جدا ساخته نصوص صاحب شریعت را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا از این مقصد بوی استشمام
نکند سبحانک هذا بهتان عظیم **و همچنین** زیدیه از نواصب اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب
بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبهه قول محدث ست و محال مینماید
که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس از این جماعه مستقر نشود
سبحانک هذا بهتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند همم خود را به تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از هر طریقی معتمدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای آن
که این اخبار شروح و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا بارای خاص طبقه اولی در باب تملک

و غیر آن که مقتضای بشریت پوشیده و ایشان در آن ارا بحکم ضرورت اختلاف امزجه
مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را
با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا
خلاف ست و آن خلاف در نمو خلاف ست و در حقیقت اتفاق است [illegible] از کلمه ملت الله
احسن الله تعالی الیهم و نشرهم و نصرهم و خذل اعداهم و آنکه گفتیم از هر طریقی متعارف که باشد
روایت میکنند کلمه الیست مجمله تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف
عقل تام و [illegible] وافر و حفظ عظیم داشت و الا نظم خلافت از ایشان هیچگونه منتظم نشدی و در روایت
حدیث اهتمام عظیم داشت و منبر بقصه آن میکرد و هیچکس از جماعتی که در خطب او حاضر شدند انکار
نمی نمود بر خلاف آرای خاصه او که دائره علم و لااسلم در آن آرا متسع بود کما لا یخفی بعد از آن جماعتی
حفظ آن اخبار نمودند تا طبقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را
ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه باتفاق موافق و مخالف عقل تام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط
وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت
خود بر ملا تقریر میفرمود و از هیچ احدی قدح در آن اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرای خاصه او
که در دایره گیر علم و لااسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون این
علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار
نیافتیم اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم نقل در روایات است کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابوهریره و ابوموسی و عبد الله بن عمرو بن العاص
و انس و ابوسعید و جابر و هلم جرا الی سائر الصحابة آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر [illegible]

این اخبار را متتبع اندازه جملهٔ دین اند و واسطهٔ عقد ملت درین محل باید دانست که انقسام بفرقه‌های
کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آن نیست که بوجهی از وجوه
تحری مواضع و اجمال ملت را از لوازمات نا سند و تابع جملهٔ ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد
و پرده ارزوی کار برانداخته شود این است علمیکه خدا تعالی به تکلیف راهبران و ائمه ساخته است و در
اذهان ایشان اصل را مرکوز نموده بوجه اجمال هر چند تفصیل آن ز فقرهٔ مطلب به والحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب سیزدهم** بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید
بن سید محمد ضیا بن سید محمد آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی مکی پدر
رحمة الله علیهم اجمعین ـ سیادت و نجابت مآب حقایق و معارف آگاه عزیز القدر میر
ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه
نامهٔ مشکین شمامهٔ مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله تلقی شده بود که حقیقت وحدانیت که با ایجاب
از وی حقایق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله این کشف حقیقی است
در نفس الامر هر که کشف او بمرتبهٔ فوقانی میرسد محض ایجاب می‌بیند باز چون تحقیق کرده جامع احکام
حدوث و قدم است و نام آن حقیقت بعرف ما تدلی کل است فرود می‌آید اراده متجدد می‌بیند
ظهور حضرت حق را
هر دو مشهود حق است از جهت قصور نفس ناطقه همه را دفعةً واحدةً نمی‌بیند ـ دیگر از بیع و شری
جواری که از دار الحرب بگیرند بغیر قاعدهٔ شرع تقسیم میشود سوال نموده بودند قصهٔ مختصر در تقسیم
جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر موجود است بسبب تقسیم هر یکی از حق دیگری ممتاز
میگردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی
مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست هر آینده از منصوب احوال ظاهر و باطن خود
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند ـ

بوده است شاه ابوسعید رح — حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید
سلمه الله تعالی — از فقیر ولی الله عفی عنه — بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة
دیگر آنکه احوال خیریت مآل آن عزیز القدر شنیده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین
خاطر فاتر گشت سیر را اجمال و عالم را بالتفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس سرور رو
از استشعار آن لطف [illegible] اینچنین این همه موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است
هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی آن موقوف بر استعداد است و پر شدن پیمانه این لطیفه
خفیه آنکه پیمانه خود پر شود و ترقی نمیشود — **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت
شاه ابوسعید — حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید
سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی النعمة و عافیة العزیز القدر
بالاقبال مسئول نامه تسکین شمامه مشتمل احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه
خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در سید می بیند و سید را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت است که
موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار
تفتح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق
داعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفدهم** نیز بجواب عرضداشت
شاه ابوسعید رح — سیادت و نقابت مرتبت خلاصه دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة مکتوب محبت اسلوب
متضمن معارف متعلقه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است
تردد را جای نیست نوشته بودند که رجوع کل بجانب سید [illegible] مشهود میشود [illegible] تطبیق خلود اهل نار در نار
و خلود اهل جنت در جنت با این مکاشفه چه قسم صورت [illegible] صاحب [illegible] کل الی [illegible]

مشهور دستگیر و در رجوع و در زمان آینده نیست بلکه بالفعل هست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که
ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این نسبت که نیست و باعتبار موجد او نسبت که هست و عارفان میگویند
که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدا دو نوع ارتباط واقع هست یکی آنکه از مبدا آمده و دیگر آنکه
بمبدا بازگشت بالفعل و او را باعتبار مبدا هر دو حیثیت ثابت هست چنانکه در [illegible]
واقع هست یکی آنکه یک را چند بار گردانی واحد و دو گانه شد دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت الغرض
الحال همین قدر باید فهمید ثانی الحال [illegible] مبدا [illegible] خواهد شد والسلام

مکتوب هیژدهم نیز بجواب عریضه داشت شاه ابوسعید بسم الله الرحمن الرحیم

حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمهم الله تعالی
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی عافیته و نظر
نامه مسکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه خفیه و اخفی رسید و برابر آن شکر الهی
بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفته‌اند هیچ وهمی
خاطر ایشان را مشوش نسازد و در حالت اولی صفتی از صفات مبدا که لازمی از لوازم ذات او بوده
[illegible] آفتاب که برنگهای مختلفه برآمده و ثانیاً ذات مبدا را بغیر ملاحظه صفات دیدند که
در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب بلطیفه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلند تر است
از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری میل میکند بجانب مبدا و آنجا شکل حباب
در آب مستلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش است از حجر بهت بالجمله آنچه خدا تعالی
عطا کرده است نعمتی است عظیمه بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور
محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش نسبت از نسبت اویسیه سابق آرزوی این
نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود خواه متفرق

در اوقات صلوة خمس وخواه یک جا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند
هرچه بهنگام رود همه حکمت حق است و آفت نسبت شما هرچه بالفعل وجه آسایش است او معلوم نباشد
روشن خواهد شد والسلام فقیرزادها و والده ایشان سلام میرسانند و مشتاق دعای خیر هستند که دعای
مومن برای برادر غایب مستجاب است **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب عرضداشت سیادت
و نقابت پناه حقایق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه والمسئول من فضله ان یدیم العافیة
نا و کلم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه که متضمن بعض معارف و بعض اسوال
و سلامت ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و بهجت باعث شد حمد الهی بجا آورده
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود و مستور کنت کنزا مخفیا اشاره باوست بعد از آن
انوار صفات که مبدأ افعال است بنظر می آید فاحببت ان اعرف رمزی است بآن بعد از آن
تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد فخلقت الخلق تلمیح است بآن این همه
معارف حقه است بشکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند آنست که
بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد هر شیء باشد
صفات بوجود نباید و درین صورت خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن بغیر تکلف نمی آید مگر بتاویل
بعید صاحب من این سخن را بتاویل درست در یابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد
و اعدام در هر شیء واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بر دوام از جهات متجدد ایجاد میکنند
و اعدام نمی نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم شود هیچ باک باز ایشان در حدیث صحیح معلوم میشود آنست
که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام هست بهشتی که میوه میخورد [illegible] دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی
پوست وی گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکنند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها

روح شخص در بهشت در یکصورت در می آید باز بشکل دیگر بینما ید باز باید دانست که تحدید انتشار

که صوفیه تقریر میکنند ایجاد تشخص و اعدام تشخص نمیطلبند چنانچه بیک سعی گل تا دو ماه باقیست

و به یک سعی هیچ گل تا یک روز نمی ماند همچنان این ایجاد و مرتبه است تشخص در جمیع احوال قائمست

و مثل در هر حالت موجود و معدوم میشود بالجمله باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود

خود را محکم گیرند والسلام ـ

مکتوب مدنی

مکتوبیست در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

من العبد الضعیف احمد المدعو بولی اللّٰه بن عبد الرحیم الدهلوی عفا اللّٰه تعالیٰ عنه و وفقه

لما یحبه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد اللّٰه الرومی ثم المدنی اوصله اللّٰه الی ما یرجوه

الی ما یرجوه و یتمناه ـ اما بعد فانی احمد الیکم اللّٰه الذی لا اله الا هو واصلی واسلم علی نبیه المصطفی

وآله واصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سألتمونی فیه عن وحدة الوجود علی ما ذکره

الشیخ الاکبر واتباعه وعن وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المجدد وهل یمکن التطبیق بینهما رضی اللّٰه تعالیٰ

عن الجمیع وارضاهم ـ فاعلموا اخوانی رحمکم اللّٰه ان لکل زمان ولکل فن علماء اصابهم

فی لقائهم رحمة اللّٰه عز وجل وان تأملتم حال اوائل هذه الامة المرحومة حین لم تتهذب

علومهم الشرعیة ولا فنون الادب ولا وقع عنها کثیر بحث وانه لم یزل الهام الحق یبرز فی صدورهم

علماء [illegible] بحسب [illegible] فی کل دورة لم یخف علیکم هذا المعنی وان نسبتنا فی هذه الدورة

من علمائها [illegible] رحمة اللّٰه ان یجمع فی صدورنا علوم علماء هذه الامة سفرها بمنقولها ومعقولها

نطبق بعضها علی بعض ونحصل الخلاف بینها ونستقر کل قول فی مقره فهذا الاصل منسحب

علی فنون العلم من الفقه والکلام والتصوف وغیرها بحمد اللّٰه وتوفیقه واعلموا ان معرفة الحق

على ما قال الخضر عليه السلام للبحر اللجي لا مبدء له ولا منتهى له وان المتكلمين بها كالابرة المغموسة فيه
لم ينقص من البحر شيئا او كالعصافير تشرب منه حاجتها ثم تصدر وكلواحد لا يخبر الا عن كمال
ودون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال منه ٭ وعلى تفنن واصفيه بوصفه ٭ يفنى الزمان
وفيه ما لم يوصف ٭ وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط اشارة
كلواحد والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن ماله اختلاف العبارات
وتنوع الاشارات ولم يقدر على الخلوص منها الى خير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة
مثل ذلك كمثل اناس عميان اكتنفوا الشجرة يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها
وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال بعضهم ان الشجرة احسام
ملس وقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر في غاية
الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة او العفوصة
وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت
اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر يتميز منهم بالابصار
وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي يمتاز الناس بها بعضهم بعضا عن بعض مثل
قوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلا انكم جميعكم صحيح في الاصل خطاء باعتبار
الحصر ثم انه ارجع كل قول الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطاء في توجيه كلام القدماء وتعيين
مرامهم وهذا الخطاء لا يقدح في معرفتهم بالله ولا بقدر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محمل
خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذين يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام
ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان

فی مباحث السیر الی الله عز وجل فیقال ہذا السالک مقامه وحدة الوجود وذلک مقام
وحدة الشهود ومعنی وحدة الوجود ههنا الاستغراق فی معرفة الحقیقة الجامعة التی یفنی العالم
فیها بحیث یسقط عنه احکام التفرقة والتمایز التی معرفة الخیر والشر مبنیة علیها والشرع
والعقل مخبران عنها مبینان لها اتم بیان واوفی اخبار وہذا مقام یحل فیه بعض السالکین
حتی یخلصه الله تعالی منه ومعنی وحدة الشهود الجمع بین احکام الجمع والتفرقة فیعلم ان الاشیاء
واحدة بوجه من الوجوه کثیرة متباینة بوجه آخر وہذا المقام اتم وارفع من الاول وہذا الاصطلاح
اخذته عن بعض اتباع الشیخ آدم البنوری قدس سره وتارة تستعملان فی معرفة حقائق الاشیاء
علی ما ہی علیه فینظر وافی وجه ارتباط الحادث بالقدیم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة فی
حقیقة واحدة کما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردات علی الشمع والطبیعة
الشمعیة باقیة فی جمیع الحالات لکن الشمع لا یسمی باسم التماثیل الا بتلک الصور المتواردة علیه تلک
الصور فی الحقیقة ہی التماثیل لکن لا وجود لها الا بضم ضمیمة ہی الشمع ووقع عند آخرین ان العالم
عکوس الاسماء والصفات انطبعت فی مرایا الاعدام المقابلة لتلک الاسماء والصفات کما ان
القدرة مقابلها عدم وہو العجز فلما انعکس نور القدرة فی مرآة العجز صارت قدرة ممکنة وعلی ہذا القیاس
سائر الصفات والوجود ایضا علی ہذا الاسلوب فالمذہب الاول یسمی بوحدة الوجود والثانی بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان المکشوفین صحیحان جمیعا لکن القول بان وحدة الشهود علی ہذا المعنی لم تعلم
الشیخ العربی بل الشیخ واتباعه بل الحکماء ایضا یقولون بها وذلک لان محصل ہذا القول بعد
التهذیب والتخلیص من المجازات والاستعارات التی اوجبت صعوبة الفهم ہو ان الحقائق الامکانیة
الصفوتیة والنقص والحقیقة الوجودیة اتم واقوی بحیث یمکن ان یقال للحقائق الامکانیة انها اعدام
ظهر فیها صور الموجودات والحاصل ان ہذا القول متفق علیه وہذا الذی سالتمونی عنه تحقیقا ج

الى التفصيل فاستمعوا لما يتلى عليكم باذان واعية اعلموا رحمكم الله ان اجل ما يفهمه المسلم ويخلص
اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود خفي مثل
ساير الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم هذا العلم هو الذي يجده في
صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به الشرع
الناس والشرع الالهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشيء المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهتدي اليه
فطرتهم وهو متمكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة
صادقة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان يتحقق الزمان
ويجيء حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد الى
المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت وما احسن
ما قال بعضهم ع لقد صرت مقناطيسها فقلوبنا * تجذبك ابدا اليك تميل ويسمى الحق
عز وجل الوصول الى هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول
يتبلج صدره عنده طاعة وجعل كل ما يبعده عنه اثما ويقلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي
صلى الله عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في
رؤيته فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي
هو ميزان الخير والشر كما اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة
والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق
خلقه فقال كان في عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء وهو الذي [illegible]

ظهر فی مظہرین مظہر واجب لہ التاثیر والقہر والفعل والتنزہ ومظہر ممکن لہ التاثیر والانفہار و
الانفعال والتلوث وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق الانبیاء والاولیاء یدل علی
ان ہناک ارادۃ متجددۃ انتہی فمن اثبت ہذا التجلی کما ہو اصحاب الفطرۃ التی فطر اللہ تعالی
الناس علیہا ووافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتہم بہ بہم ومن لم یثبتہ اخطاء الفطرۃ
وبہا بین الانبیاء والاولیاء فی معرفتہم بربہم وصار زندیقا دہریا وکذلک کل من انکر علما اودعہ
الحق فی جذر فطرۃ الانسان وادار علیہ التکلیف فہو الزندیق وکذلک من العلوم الفطریۃ التی یکون
منکرہ زندیقا ان حقایق الاشیاء ثابتۃ وان للاشیاء وجودات خاصۃ یدور علیہا خواصہا
کالنار یحرق والماء یطفی والزنجبیل حار والکافور بارد والحلوۃ خیر والزنا شر فمن لم یقل بذلک
قامت علیہ الحجج من نفسہ علی نفسہ وکذبتہ الدلائل من نفسہ علی نفسہ ثم وقع فی ہوات من تہافت
الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنۃ الشارع علیہ الصلوۃ والسلام انہ یمنع التعدی من طور الفطرۃ
وینہی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیۃ عرفوا ان النہی انما جری علی العقل علی الصورۃ
الانسانیۃ فلو ان انسانا استعمل فی ذلک عقلہ وخاض فی ذلک بما ہو انسان کان منہیا عنہ
لکنہم یخوضون بطور وراء طور العقل وبما ہم من البشر وبالجملۃ فقد خاض الناس فی احکام ہذا الاصل
الذی جبلوا علیہ فی علم آخر وہو ان الاشیاء المعقولۃ المحسوسۃ مشترکۃ فی الوجود وہو المعنی
الذی بہ تفارق ہذہ الاشیاء المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انہ لیس بموجود
وقد نتصورہ ونعقل انہ موجود ولابد ان المتصور الثانی یفارق المتصور الاول والذی بہ یفارقہ
ہو الوجود وہو الذی یکون مبدأ للقابلیۃ والفاعلیۃ فی ہذہ الاشیاء ومتمایزۃ فی الماہیات
وہی الخصوصیات الزائدۃ علی الوجود والامور التی بہا یسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر
بہذہ الاسماء والتی بہا یقدر فی انفسہا لکل منہا من الاحکام والآثار ثم اختلفوا فی حقیقۃ ہذا الوجود

وكيفية انضمامها فقيل الوجود امر انتزاعي يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية
ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطاء باعتبار حصر
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في مبحث الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة امرا انتزاعيا نسميه بالوجود
ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل ومسبب له وقيل الجاعل جعل الماهية
واصدرها من نفسه وبعد اصدارها نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية
ونحو ذلك فارتسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه
خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرك قطعا امورا متمايزة في الخارج نسميها بالاسماء
المختلفة لا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هنالك وجودات خاصة نسميها بالماهيات محفوفة
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض شئونه حاصلة من ارتباط معلوم الانية مجهول الكيفية
بينه وبين الماهيات التي هي شئون هذا الوجود المنبسط وصورته العلمية وثانيهما الوجود المنتزع من تلك الوجودات الخاصة اجمالا
فكل واحد من هؤلاء القائلين اصاب الحق واخطأ في الاكتفاء بما لا يشفي عليلا ولا يطفي غليلا وقالت الصوفية
القائلة بوحدة الوجود الشيء الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يكون في حصوله
في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة او لا يكون محتاجا الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن والثاني
هو الواجب وقد ادركنا بفطرتنا ان هذه الضميمة هو الوجود المنبسط على هياكل الموجودات وهو شيء قائم بذاته مقوم لغيره وليس
متعينا في نفسه [illegible] من آثار [illegible] فبتلك التنزلات صار متعينا
متخصصا بآثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه لشأن كل لاشي تحت شأن [illegible] ثم تنزله الى تفاصيل تلك الشئون
الكلي في العلم [illegible] ثم تنزل في تلك التفاصيل في العين كما [illegible] وحقائق الممكنات عندهم هي صور تلك
الذات المستترة [illegible] باعتبارات [illegible] هذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن

تحقيق [illegible] الوجود

واذا اعلم بنفسه متلبسا بذلك الشأن كان حقيقة الممكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود
في تلك الحقائق فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة
خاصة مجهولة الكيفية معلومة الانية بذلك الى حضرة الوجود وآثار مختصة بتلك الحقيقة واقتضى الوجود اياها بواسطة
تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وظهر في مظهر خاص بمعنى الظهور
تميزه وتعينه واقتضاء نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشيء وصورته المحتملة التي تعين بها
وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق في
معركة القتال ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب
وهو السرج وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرامي وهو الهازم وهو المهزوم
وهو الصائل وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة
ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم كانت معدومة
ولم يصدر منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها مستعد لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون
تلك الاشياء عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر
عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بضميمة وهي الجسم كانت موجودة فاذا
صار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى بالاسباب اعني النجار والحداد والخشب والحديد
والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذي
هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف
ذلك المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح هو ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له
اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا تلبس باحكام

السیفیة من القطع وغیره فقد تبین بتعین خاص وبرز فی بعض صوره المحتملة فیقال عند ذلک
ظهر فی مظهر خاص هو السیف کان ذلک کله کلاما صحیحا لا یتمکن من انکاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظیة ترجع الی الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر فی الجسم فالموجود اولی
بهذا الحکم الموجود معناه ما اتصف بالوجود والوجود لاشک انه صفة انتزاعیة فلنبحث عن هذه
الصفة الانتزاعیة هل لها منشأ انتزاع فی الخارج او هی بمنزلة انیاب الاغوال لا شبهة
ان بدیهة العقل یحکم بالاول ویمنع الاحتمال الثانی فاذا کان هذا حکم الموجود کان هو حکم الوجود
الحقیقی الذی هو منشأ الانتزاع بالاولی واعلم ان الثبوت قبل الوجود فکم من معدوم هو ثابت
متعین مخصوص باحکامه وآثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه یمشی فی ذلک
علی قانون طبیعة ثابتة فی نفسها یعلم ذلک بدیهة فلو اراد ان یجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم
یمکن له ذلک ولو اراد ان یقدم شیئا من مرتبته او یوخر لم یستطع وهذا هو الثبوت الذی نقول
انه قبل الوجود وهو غیر الوجود الخارجی لا محالة وغیر الوجود الذهنی ان ارید به التحقق الذی یحصل
له بتعقل عاقل وان ارید به غیر ذلک فیحتمل ان یکون هو هو کما ذکرنا فی مراتب الاعداد فکذلک
فی احکام کل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها کذا وکذا وان
کیفها کذا وکذا والسدرة ان وجدت فان ورقها کذا وکذا ونبتها کذا وکذا فقد اثبتنا لکل نوع
احکاما خاصة به لازمة وجد فی الخارج او لا کما ان الملازمة فی قولنا لو لم یشأ الله لم یخلق الخلق
صحیحة وان لم یتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الارتباط وهذه الملازمة واقع فی نفس الامر قبل الوجود
الخارجی وکل ما هو موجود فی الخارج فهو ثابت البتة والممتنع لیس بثابت وکذلک مخترعات
الذهن مما ینقطع بانقطاع الاختراع ولیس له امام یقتدی به العقل فی تصوره فذلک لیس لها
ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعله موجودا ولنبحث عن هذا الثبوت

وعن ہذا الوجود ای حیثیتہما فالذی وقع عندنا ان الوجود منبعہ ومصدرہ الوجود

المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس الرحمانی والنفس الکلیۃ ایا ما شئت فقل ؎

عباراتنا شتی وحسنک واحد ✽ وکل الی ذاک الجمال یشیر ✽ وہو صادر من الذات

الالہیۃ وان الثبوت بمعنی اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی

وہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیاء لکنہم یریدون

صدور الاشیاء منہ مرۃ واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک

بمثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعۃ انتقش فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف

الظاہرۃ فی الشمعۃ انما کانت بعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ وانما وجدت عند

اجتماعہما والطباق احدہما علی الآخر لکن للخاتم استعداد قائم بہ منہ کان الخاتم انہ لو

انطبق علیہ شی سواء کان شمعا او طینا فاض منہ علی ذلک الشی صورۃ الحروف فکل ما وجد

عند الانطباق کان ثابتا قبلہ فی نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد عینا من الزمان

فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من حیث الثبوت ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ

وہذا ہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالفیض الاقدس والحکماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب

لجمیع الموجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یتفطن الا بعقول الافلاک ولیس ہناک الا اربعۃ

اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل

وبواسطتہ والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ کما قال الشیخ عبد الرحمن الجامی فی بعض

کلامہ ذات مع الصادر الاول علۃ تامہ آن موجودیست کہ در مرتبہ ثانیہ ظاہر میشود وہمچنین

ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ امری ثالث ست انتہی وکلما یشاہد بالحس ویدرک

بالعقل فانہ حاصل من النکاح الحاصل بین الہیولی والنفس فمن ذلک ما ہو قریب من

۵ ای العقد الحاصل بینہما

النفس قد ظهر فيه احکامها ومنه ما ظهر احکام الهیولی اکثر ولیس الهیولی الا التشخص فلما جاء وقت
صدور هذه الاشیاء وتمت علیها هذا الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من قبل
القائمة بالذات الالهیة فعبروا عن هذا المعنی بقولهم ان ظهر الوجود وتحکم ظهر باطن الوجود وانه وقعت
بین ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الا انها مجهولة الکیفیة وقالوا الاعیان ما شمت رائحة الوجود
ویریدون ان الذی یصدر منه الآثار انما هو الوجود فقط لکنه ظهر علی قانون باطن الوجود فهذا
القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حوله جمیع الطوائف من اهل العقل فمن قال
بان الذوات متعددة فی الذاتیة مختلفة فی الاوصاف انما اراد هذا المعنی ومن قال بان العالم
متعین فی الهیولی الاولی والصورة العامة الجسمیة لم یبعد من هذه القاعدة کل البعد وقد
اعترف بمقدمات هذه القاعدة من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان
وجود الشیء عین حقیقته لا یصادم هذه المسئلة وکذلک القول بان الوجود صفة انتزاعیة
لا یصادمها ولکل قول محتمل تطبیق علیه بقی ههنا مسئلة مشکلة قد صعبت علی الفرقة القائلة
بوحدة الوجود وهی ان هذا الوجود عین الذات الواجبة او صادرة منها بطریق الابداع ولا بد من
تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان
فاقول لا شبهة ان حال الانسان بالنسبة الی اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط
الشیء ولا بشرط الشیء غیر حاله بالنسبة الی افراده فانا لا نشک ان الحال الاولی فیها
الوحدة الحقیقیة والکثرة الاعتباریة وفی الحال الثانیة الکثرة الحقیقیة والوحدة الاعتباریة والحال
الاولی لا یخرج عن کونه کلیا والحال الثانیة یخرج عن ذلک فاذا استقرأنا مراتب ظهور
الشیء فی مظاهره وتعینه فی بعض محتملاته وجدناها علی منزلتین احدیهما المنزلة التی نعبر عنها
بالصدور والابداع والثانیة المنزلة التی نعبر عنها بالتعین الاعتباری ولعل هذا القول

اختلف اقوالهم فی الوجود المنبسط علی هیاکل الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول
کتاب مفتاح الغیب انه صادر من الذات الالٰهیة وقال مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق
بین الذات الالٰهیة والصادر الاول اعتباری کما فی شرحه للّمعات بعد ایراد سوال وجواب فی هذا
المعنی تحقیق آنست که فیض همان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقائق ممکنات
واین نسبت از امور اعتباریه است پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریه باشد و فی نفسها
از امور حقیقی انتهی — والحق عندی هو المذهب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصة فی الاحکام
وثبوتها فی انفسها من اجلی البدیهیات فالتنزل الذی به تحصیل هذه الاشیاء من المنزلة الثانیة
لا محالة وان کان اسم التنزل والتعین یشملہ والا لم یکن بین الافراد و بین نوعها الا الفرق الاعتبار
المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰهیة
لا یقال الصوفیة یلتزمون ان الحقائق الامکانیة اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لانا نقول
الصوفیة یقولون بان النار غیر الماء وهما غیر الهواء فان الانسان غیر الفرس وانهما ان الوجود
یشملها کلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لا ینافی هذا التغایر الذی یکون
منشاء لاختلاف الاحکام وهذا المعنی هو الذی الکثرة حقیقیة والوحدة اعتباریة اذ لا معنی لحقیقیة
الکثرة الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقایق التی هی الوجودات الخاصة لاختلافها
فی اصل الوجود وعدم رجوعها کلها الی الوجود الواحد المنبسط علی هیاکل الموجودات کلا فقولهم
هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلتی التنزل والصوفیة حیث قالوا
العالم عین الحق ما ارادوا النفی الوجودات الخاصة الحاصلة من تنزل الوجود الی مراتب شتی
بل ارادوا افادة معنی التنزل والظهور فکما ان المعقول لقول زید وعمرو واحد یعنی فی الانسان
فی النوع لا الاتحاد من کل وجه بقول الانسان والفرس واحد یعنی الاشتراک فی الجنس

ويقول الشجاع والاسد واحد يعني التشابه في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنون تعلقه كله في الوجود المنبسط وقيام الوجود بالحق الاول به تحديده لانفي التمايز بالكلية قال قائلهم ؎ هر مرتبه از وجود حكمي دارد ✿ گر حفظ مراتب نكني زنديقي ✿ وحيث قالوا بالتنزل ارادوا معنى يعم المنزلتين لا يقال يجب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود المتحقق يشملها اذ لا يصح ان يقال ان هذا ليس بموجود ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود يشملهما فالكلام جار في هذا الوجود ولا بد انه الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم بالتنزلات الثانية المسماة بالتعين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقيق تمايز ما فيهما بينهما ولا تتردد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك مما يضطر اليه غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة بها وكذلك النفس عين الهيولى من وجه ولنضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا كالنفقة الكليات حتى حكم العقل بان نشاء لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي يحكم العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وقدر ما الهيولى عندنا حقيقة الابروز النفس كلية في صورة التشخص والتعين فهي مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يوهم الفرق الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوباته الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة في الخارج

ولكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز
وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي
انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها
فالاعدام بمنزلة المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة
في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم
وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات انعكست فيها انوار الاسماء والصفات وتلك العدمات
وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد ماهية
من الماهيات في الخارج بعد استعدادها افاضه بالوجود الظلي فيصير موجودة في الخارج بالوجود الظلي
واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود
في الوهم الا ان الله تعالى اتقنه في تلك المرتبة فصار موهوما متقنا اقول اعلم ان لفظ
حقائق الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة فللانسان حقيقة وللفرس
حقيقة وللحمار حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعقله
العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء
ثابتة وثانيها الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا اتصفت
بضميمة هي الوجود صارت موجودة والا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها المعتزلة
بالماهيات الا ان المعقول عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومة ولزمهم القول بثبوتها
من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها باول الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس
قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود من تلك الحقائق
[illegible] وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على البعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي

فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بان علمت بنفسها بما هو مقتضى نفسها
وبكمالها القائم بها وامكان ظهور مظاهرها باطوار شتى وعلمها ذلك هو عين الاقتضاء عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة
الظاهرة المتعينة يسمى بالاسماء وما كان استعداد المظاهر الجزئية المنفعلة المنقهرة المسلطة
يسمى باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاول
المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل
ما في الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء متقابلات
احدى القبيلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في القوي من القوة والنقصان هو عدم ما في التام من التمام مع الاشتراك
في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم
ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاصل الاسماء وفرعية الممكنات
في هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احدهما ان حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات
متميزة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة
في الاعدام المقابلة لها ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبأ به عند المتحققين من
حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى
معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا اولا ثانيا [illegible] هذا اصطلاح [illegible] اللمعات
ثم ان المعشوق يتدلى الى ان يشغف ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله الجذبة
ومراده محبوبا كما كان في قصة سيدنا ابراهيم عليه السلام جذبة العناية الى مرتبة الوجوب حيث
لا يدري فاشتهى الى الذي فطره وتذكر من حال الافات الوجه الى الذي فطره منزه عن

هذه النهاية وقد يترقى العاشق الى معشوقه ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية
وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكا ومريدا ومحبا وقد يتدلى
المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في الوسط وهذا السالك يجذبه بوارق الطرفين فيقال له
السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا الكلام ان لله تعالى تجليا في قلب
الشخص الاكبر وان لهذا التجلي انبساطا وانتشارا في حظيرة القدس وان له عكوسا ومجالي
في الملأ الاعلى فينطبق على هذا التجلي الاسماء التسعة والتسعون وان لله تعالى ارادة حينا
بعد حين وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في حيزه هو الذي نسميه
بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المقناطيس وقد ذكرنا ذلك
في صدر هذه الرسالة واليه السير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد تقتضي
الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاء عبد وهو جار في خلوا نفسه لا يشعر بما اريد به فيسمى
مرادا وقد يقصده بالرياضات البدنية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع في اصل
جبلته فيسمى مريدا وقد يحصل بانجذاب من الحق وسعي من نفسه ويكون له تارات يتقدم سعيه في
بعضها وتغلب الجذبة من الغيب في البعض الآخر ويحصل ذلك في حالة واحدة من جهتين فيكون
جامعا للمرتبتين اما في المشرب فنقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا
وبالجملة قد يفهم العارف اصل استعداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجذبه من بين
الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقته تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد
يعترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه وبالجملة فالقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء
المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن العربي واتباعه ولم يهم من تلويح او تصريح

وبهذا المعنى وقد اومانا الى وجه المسئلة فلا حاجة بنا الى نقل كلامهم والاطناب بسرد تصريحاتهم
وتلويحاتهم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء المتصلة في الوجود لها ظل
في الطرف المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء وهو حقيقته التي
يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد ولو شئنا لاقمنا براهين كثيرة من كلامه على تطابق
كلامه الشيخ المجدد وانه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحملها على ما يخالف وجدانه و
فلته عليه لا مزية كشفية والفلتات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علو مقامهم ان يوجد في بعض
كلامهم قليلا فلتة ما وقوله بتمايز الصفات الثمانية لا يسلمه الصوفية بل هي عين الواجب عندهم
بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند المتكلمين دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول
فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق السميع والعليم ونحوهما عرفا ولغة اما ان
هناك صفات متمايزة فكلا ومن انصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا امثال الصفات
واسماءها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم يلتفتون الى صدور
الآثار لا غير فان من رأى شيئا يتحرك ويمشي ويحس يسميه حيا بسبب هذه الآثار ولا يلتفت
الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التدقيقات الفلسفية واما
الثاني فلان العقل لا يشهد الا بكونه بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة
الصفات فكلا بل من انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها
القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة فيجب قبوله
قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخير وما روي عن احد منهم انه تكلم في الصفات
هل هي زائدة او لا او على تقدير زيادتها هل هي امور انتزاعية او عينية واما هذه الفرقة من المتأخرين
التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم بدعة في الدين والله اعلم

ينفيا احد من السلف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقوال في ان العالم موجود خارجي
بوجود ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثارها سواء سمي هذا التحقق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متقنا وان سالتني
عن الحق الصراح فالحق قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج
او في الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحماني وفي الاعيان كناية عنه نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج
ويوصف الحق بانه في الخارج او في الاعيان بشرط هذا التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها
الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شي في غير محله والاقرب ما اشبه صاحب كشف الى ما ليس له
حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اوائل النفس الرحماني المتمثل
فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصدورها بالايجاب
ولقبهما نا غيرا لهم سموا شيئا واحدا باسماء شتى باختلاف الجهات والاعتبارات فكم من
اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب اختلاف الحقائق كالبياض
والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط لا وان الابيض
اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشي فكذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يستتبع العلم بنفسه
وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث ان التجلي الاعظم بشيئته منه
تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة وسمعا
وبصرا من حيث انه مبدا لانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود
الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها بمعنى الفرق الاعتباري واذ قد اكملنا الجواب فلنختم

الرسالة والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه اجمعین — **مکتوب بست و یکم** الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد
الحال مستحسن مینماید که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل **فمنها** ○ دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن ٭
در و کیفیتی جوشش شرابش میتوان گفتن ٭ و بود سینه نمود معنی ما دیدنی دارد ٭ درین نیرنگها
بوی گلابش میتوان گفتن ٭ درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح است
بافنا را ناست ○ سویدا در دل ما یابی اندر پیچ و تاب او ٭ نقوش عالم الهام الکتابش
میتوان گفتن ٭ اشاره است بجامعیته حجر بهت است ○ فرو پاشید از هم کثرت موهوم چون
شبنم ٭ از فیض معنی ما آفتابش میتوان گفتن ٭ اشارتست بفنا را ناکه از ظهور معنی حجر بهت
خیزد ٭ **و منها** ○ بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ٭ خروشی در دل شبها نمیکردم
چه میکردم ٭ دلی پرورد جان افکار و یار تندخو دارم ٭ جهان را پنبه یار سپها نمیکردم چه میکردم
اشارتست بآن که گرفتاری بدقایق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد ٭ در تعلق عمر آرد
○ غم تحصیل و بار شغل و درد عزل می بینم ٭ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم ٭
بیکار کردن بیسی ۱۲ام
تنفریست از مناصب جاه ٭ بیان آفاتی که قبل و بعد مع آن مناصب حاصل میشود ○
کسی با مل همی سازد کسی با گل همی بازد ٭ اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم ٭ اشارتست
بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی است از معانی بی نشانی و در بعض
حالات از تماثیل بحقایق پی می برد ○ تو تحقیق را از خم مشربها برون دیدم ٭
خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم ٭ اشاره است بآن که در معارفی که تعلق بمشرب ندارم

بتقلید شخصی پسندیده نیست ــه حجاب وصل مطلوبست دل بستن بمطلبها + این
گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است
و منها ناگزیر تو منم ای بی‌نظیر + روگردان بعد ازین از ناگزیر + من ترا مشفق ترم
از صد پدر + در من آویز و مرا محکم بگیر + غیر من گر با تو باشد در بود + آن وبالست و عذاب
سعیر + درین سه بیت اشاره کرده شد بمبادرات حقیقة الحقائق با سالک ــه
جان من در هجر یار خود بسوخت + من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر + بی قرارم روز و شب بر روی یار
باز بنما روی یارم یا قدیر + اندرونم در جدائیش تار شد + کی شود یارب بوصلش مستنیر +
ای برادر بعد ازین هشیار باش + فرق کن در میان شیر و شبیر + و منها سامی کرچون
کز هوش خود رفتم + من یار خودم خود از دوش خود رفتم + بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود
مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم + مثل می جوشان کز خم بدر افتد + جوشی زده در خود
از جوش خود افتم + از هر طرف موهم جوشند تو دیگر + از فرط تمایل زاغوش خود افتم +
زین تیز زبانی آزرده دلم من + خوش آنکه زمانی خاموش خود افتم + این غزل از مزاحفات
بحر بسیط است. مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق ست بحال اتصال با فنا را انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست
از انجذاب روح و معرفت سر و فناء انا از تیقظ لطیفه خفیه و منها تا کی محنت مهجوری و دوری کشم
نازنین دلم سوی وطن باز روم + تا بکی همدم سنگ بود شیوه من + گوهری از عدمم سوی عدن
باز روم + تا بکی بسته زنجیر تعلق باشم + آهوی از ختنم سوی ختن باز روم + بوی جان میبرم
از باد یمن در دو جهان + شاه فلکی تختم سوی یمن باز روم + غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجرد
در رفیق الاعلی و تفهیم از بهیات دنیه عاسقه که لا منگیر وقت و مشوش حال و متغیر و حیرت مع مبهوت +

مکتوب بست و دوم - در شرح رباعیات - الحمد لله خالق الفهوم و ملهم العلوم
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق
رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله
بشهود تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که دران ودیعت نهاده شده
فمن تلک الرباعیات - **رباعی** علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست ٭ والله که سیرابی
از آن تشنه لبی ست ٭ جائیکه بود جلوه عقل حاکم وقت ٭ تابع شدن حکم خرد بولهبی ست ٭ درین رباعی
اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست امر حقی ست و اشتغال بآن منافی سلوک
ومنها دانی که چه بود نهج قدیم اهل دلدار ٭ شغل دل تو ظاهر و باطن با یار ٭ این را شنوی
از درس عوارف عارف ٭ وان فن دگر یاد بگیر از احرار ٭ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه
اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق
قلب بحق و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوص سابع و شش باب که درین
مسئله ارفع ست و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود ٭ **ومنها**
در مذهب ما همت نه اسباب غرور ٭ ذکر ملیه بود و خاطر از انوار حضور ٭ در حاشیه نفی شو
از خلق نفور ٭ در جانب اثبات بر و سوی غفور ٭ شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق - **ومنها** مستی و وله شرط طریق افتاده ست ٭ بی مستی شدن
کار کسی نگشاده ست ٭ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ٭ شرط ست و از اوستاد طریقم یاد ست ٭
حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور وله بدون آن نمیشود -
ومنها - خواهی که مگر صرف محبت نوشی ٭ باید که بتقلیل علایق کوشی ٭ دل را ز خیالات
جهان صرف کنی ٭ چشم از صور جمله عالم پوشی ٭ اشارت ست به نگاهداشت و نظر بر قدم

بحصول پیوندد ومنها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم * و ز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم * مقصود من بنده
بجز وصل تو نیست * اندر طلبت از دل و جان بگذشتم * اشارتست بباز گشت در اثنای ذکر
و دفعهٔ پیوندد ومنها دیدم دل من پیش تو حاضر باشد * چشمم برخ حبیب تو ناظر باشد *
ور نام حبیبا نفس کی حیلی ست و سری * آسوی دگر خطرهٔ خاطر باشد * اشارتست بدوام یاد داشت
ومنها دانی به چه تو بحصل تیز البرکات * در مشرب اهل دل وجود عدمات * تحصیل عدم
بدان نمی مانع * در نفی خواطر و در ستر جهات * عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ماسوی وجود
عدم ملکهٔ غیبت را گویند و ان دل در تحصیل آن عزم قوی و همت نشاندن همه خیریت از دل .
ومنها خوش آنکه بانوار وضو تمکین ست * زیرا که طهارت ز اصول دین ست * تنویر دل
و نفی خواطر خواهی * قوی ذریعه وصولش اینست * در جمع خاطر و تنویر دل و ازاله خطرات تجدید
طهارت فائده دارد ومنها تحصیل عدم اگر ندانی کردن * باید نظرا بر فنا رستن
این راه وصال را دوا تجربه ازین * در حکمت اهل دل نخواهی بدین * یعنی نظر قبول این
طائفه کیمیای عجیب ست در تحصیل عدم و ازاله خطرات پریشان ومنها انانکه او ناس بهمی رسند
بالحبه انوار قدم پیوستند * فیض قدس از همت ایشان میجو * دروازهٔ فیض قدس ایشان هستند
یعنی توجه بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد ومنها آن ذات که از قید جهات
بیرونست * از حیطهٔ اسما و صفت بیرونست * هر مرتبه زان ذات نشانی دارد * هر چند ز تعیین همه
بیرونست ومنها هر دل که شد مظهر آن یار عجیب * ظاهر شده از صورتش آثار عجیب * در لوح
دل از ثبت کنی صورت او * پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب * ومنها قومی بکتابت احرف
موصوفند * جمع تیلاوت اسما معروف * شخصی که ازین قوم قدم پیش نهاد * گشتست بآیین
صورت ذهنی مشغوف * درین سه رباعی اشارت کرده شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه

نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که در مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله و هر چیز را چهار وجود ست کتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و کتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت ست همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها ای دوست توئی دیدهٔ و بینائی من + شنوائی و دانائی و گویائی من + عشقم تو و هم تو دل غمدیدهٔ من + اندر دل غمدیده شکیبائی من + اشارتست بتوحید حق تعالی والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

مکتوب بست و سیوم

در شرح ابیات ـ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی **اما بعد** میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشهوده باعث آن شد که بعض معارف خاصه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان تقاضای آن میکند که بهر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست **شعر** الا طال شوق الابرار الی لقائی + وانی لاشد شوقا الیهم منهم + **ع** من ندانم باده ام یا باده را پیمانه ام + عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام دریں بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه ست که سالک درین مقام تفرقه میکند درمیان وجودات خاصه که بماهیات معبر میشود و درمیان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید درمیان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگری را معشوق و سیوم را عشق **ع** مبتلای حیرتم جان گم ست با جان جان + اصطلاح شوق بسیارست و من دیوانه ام + درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارتست از وجودات خاصه است و جان جان عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه **ع** شوق موسی در ظهور او را نار طور او را + در بهار شمع آتش میزند پروانه ام + اشاره است

بآنکه محب بسوال حال خود هم سبب میکند محبوب را و تشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی
استعداد اوست لا یکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری
دادن است ع باجمال ذاتیش حسن دگر در کار شد * چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام
درین بیت اشارت است بحکمت ظهور احجار بهشت که اتمام بعض مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی
در ذات خود از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود
و تمثیل حسن ذاتی بجسم معشوق که در رعایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و بعضیان
زلف و شانه ع میل هر عنصر بود سوی مقر اصلیش * جذبه اصل است هر شورش که مستانه ام
اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت وجود است در مظاهر مقیده بجانب اطلاق مثل
میل هر عنصر بمقر اصلی خود ع غافل از خود ماند از صورت چو پرستد آئینه * تا ترا بشناختم
خانه زاد خود بیگانه ام * اشارت است باستغراق در اتصال یعنی سرور روح در کار خود بجای مشتاق
و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل است و
بصورت منجلی ع ای امین بر ستیم نام سجده تهمت است * در ازل پیش از زمان
تعمیر شد میخانه ام * اشارت است بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل
توجه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان و میخانه اشارت بجامع مراتب اطلاق است والحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب بست و چهارم در منظومات** ع
فراغت یافتم از حج و عمره * چو احرام سر کوی تو بستم * چو دیدم روی زیبای تو جانا
ز تشویش وجود خویش رستم * بیا ساقی بده جام شرابی * که مخمور صبوحی الستم
ایضاً محبت تا هم نوش طبع و میل نفس اگر باشد * مراحل محبت در دو عالم تا دخبر باشد
زناز آن طبع خبر از خود نما بیها نمی آید * درجنت بید را دیدیم دائم بی ثمر باشد * لهست مشربان

رنگ تعلق درنگیرد + اگر نقشی زنی بر روی دریا بی اثر باشد + صفائی طبع میخواهی ز صحبت
دامن اندرکش + که آب و روا ز مردم همیشه با صفا باشد + **ایضاً** مزاج صاف طبعان را
بجز غربت نمیسازد + مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد** صفا باخبث باطن نیز
گاهی جمع میگردد + ببر و بالوعه را چون در و بنشیند تماشا کن + **فرد** هرزه گردی مانع نور دل است
ای هوشمند + سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد ه دوای درد من بر جمع اضداد تو
مینازم + نمک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم + جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوبت
قیامت میکنی و هم عیسی و مرهم هم + درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمع شدن
در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تاذی ازان یک و التذاذ ازان دیگر بیکدفعه ه
توئی اول توئی آخر توئی ظاهر توئی باطن + توئی مقصود اهل دل توئی اشتاق عالم هم
زیک منبع دریجا مختلف فواره میجوشد + مزاج حرص قارون زهد ابراهیم ادهم هم
بخاری از زمین خیزد بباد چو در آمیزد + گهی باران ریزانست گاهی برف و شبنم هم
درین سه بیت اشارتست باضمحلال حقایق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام درمیان
حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و هیاکل ه کدامی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دادی
که عالم پایکوب از دست عشقت گشت و آدم هم + درین بیت اشارتست بسریان
عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه انسان خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی
هر دو دارد و با آنکه سبب سریان آن محبت کلیه است **مکتوب بست و نهم**
در شرح غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کرده اند ه نخستین باده کاندر
جام کردند + مزاج حسن عکس آن گلفام کردند + هویدا شد در امکان صورت حق + بآن صورت
جهان را نام کردند + همی البیت تفصیل ازان روی + مسمی را همه با نام کردند + شراب وحدت

از خمخانهٔ غیب ＊ مرا صبح ازل در کام کردند ＊ چو غلطیدم ز مستیها بهر سو ＊ حریفان
مستی ازمن وام کردند ＊ حقیقت را که مستور از نظر بود ＊ بما مشهود خاص و عام کردند
پس آنگه موج دریا بازگردید ＊ بانجام فنا آرام کردند ＊ این رمز حقیقی با تو گویم ＊
بجز آغاز و نیز انجام کردند ＊ غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و التعین
مراد او از باده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد
یکی آنکه از جام مرتبهٔ امکان مراد باشد و از باده کمال او بافاضهٔ صور انواع بخواص آن و از مستی
چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما و حقیقت محمدیه باصطلاح صاحب
فتوحات و درین نظم عدول با وضع از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است
عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقهٔ بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه
و استیفاء احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطهٔ انحیاز همه افراد کمل ست که وجود
ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد
کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشاء دنیا ازیشان آنا زمان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب
پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع
افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجوه
ملتفت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه
از ابدان و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجهی که آثار
وسطی ایشانرا در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و درین بیت
لاحق اینمعانی بطریق ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم

مبدأ و معاد نفوس کامله است۔

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رسالهٔ اسرار العارفین و سیر الطالبین

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین
اما بعد خانه‌های فقیر ویران شدند و شهرهایش بی بنیاد فقرا رحلت کردند و گذشتند و متشبهان
و مترسمان بسیار شدند آنانکه مشغول اند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض
و غل و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و اتقاء عداوت و رغبت امارت و صحبت
سلاطین و امرا و اهل ظلم و اکل حرام که دل را بمیرانند و چون مشاهدت هیچ کسان مقبول نیست
اقتدار شان و کلاه گیر خلق از ایشان هیچگونه روا نباشد فلهذا خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان
و فقرا و عارفان تا آنکه عزم بتصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین
و سیر العارفین نامش نهادم و سوال میکنم از خدا که توفیق اتمامش دهد چنانکه
بشر و عش داد و ما النصر الا من عند الله و هو علی کل شیء قدیر بدانکه بدایت حد سیره
بنده را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چرا که نزدیکی خلق از ذکر
الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدارد پس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت نه بندد تعالی شانه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده مولی که بدون او بعد از غیر سلطان و غیر
مولا است تا بد سیره شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمه اش فانی

وصفات حمیده اش باقی چه کسیکه چیزی از صفات بشریه دریافت وامر که دیگر را ایمان دلالت
کند وراه نماید بر ذخایر نشده صلاحیت شیخیت ندارد او خود محتاج به شیخی و مرشد که او را بمعرفت
وطریقت آموزد کما قال الشیخ ابو الغیث الیمنی رحمة الله علیه سیره هر که صوف و جبه پوشید
لقمه چرب و لذیذ بخورد و با سلاطین و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه اینچنین ست در لباس انبیا
واهل سلوک خیانت ورزیده باشد و حقش ادا نکرده سیره فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین
حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد روایت ست از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت
ملوک فتنه است و خوردن اطعام ایشان هم قابل که رواست ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت ستا
و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت زائل میشود روایت ست از ابوالحسن نوری
رحمة الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بد [illegible] بکار شود همچنان نیکو کار بد کار گردد و هر که این را
انکار کند بطال و گمراه و زندیق ست که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
الصحبة تؤثر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت ست اهل عالم را سیره
سالک باید که بذکر مشغول باشد تا آنکه هر دمی از موهای بدنش زبانی باشد سیره اصل در اقامت
سلوک و ریاضت نفس و ثمره ارادت اینست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و سلاطین و هوا
نفس دور دارد سیره مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و جمله
معاصی صغائر و کبائر اجتناب کند سیره روایت ست از ابوبکر شبلی رحمة الله علیه که گفت
مرید را خصوصا [illegible] باید که بغیر حاجت کلام نکند سیره هرگاه مرید از خلوت و عزلت بیرون
آید سر خود بر قدم شیخ نهد طریق شکر ورزد و آنچه بعض فقها گفته اند که ازین فعل کافر شود تا آنکه
بعدم کفر نیز قائل شده اند که این تحیت ست نه عبادت زیرا که شیخ گراهی نیست [illegible]
اصل در طریق فقیر پرهیز کردن ست از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم [illegible] الدنیا

راس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرۃ مرید کہ فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود و نشستن میان خلق نہ پسندد سوای مراقبہ و آن نظر کردن ست در صفات بصفا یقین ہمچو عالم ملکوت و بعض گفتہ اند مراقبہ مراعاۃ سر ست برای ملاحظہ غیب بہر لحظہ و لحظہ سیرۃ خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان باشد و بعض گفتہ اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر اللہ و بعض گفتہ اند انس گرفتن بہ بستہ شدن کرد و مدت آن چہل روز ست لقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخلص للہ اربعین صباحا ظہرت ینابیع الحکمۃ من قلبہ علی لسانہ سیرۃ عزلت دور شدن ست از اہل زمانہ بترک طمع و از امارۃ نفس و شہوات بلزوم پرہیزگاری سیرۃ صحبت اغنیا و اہل دنیا قلب مومن را میمیراند نعوذ باللہ منہا و چون قلب مومن بمیرد سنگ و کلوخ گردد پس ہر چہ خواہد بگوید سیرۃ حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت ہرگاہ بینی مردی را کہ بی حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا میطلبد و باز خدا را میطلبد پس بدانکہ او زندیق و مردود ست و دزدی ست از دزدان دنیا سیرۃ روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اہل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان ست نہ با اہل دنیا سیرۃ نتیجہ کہ بر قانون مذہب اہل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب اللہ و سنت رسول اللہ نبود از قطاع الطریق و دزدان دین ست سیرۃ روایت ست از علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ گفت بدترین مردم و گمراہ کنندہ مردم کسی ست کہ غم دنیا خورد و بہ سید نعد نا وارکیست گفت آنکہ زیادہ از قوت شبانہ روز طلبد کہ او غنی ست نہ فقیر و لہذا امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ بر کسیکہ زیادہ بر قوت روز و شبی دارد صدقہ فطر واجب گردانیدہ سیرۃ روایت ست از علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت سہ قلب ست قلب سلیم قلب منیب و قلب شہید۔ قلب سلیم آنست کہ جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد

قلب منیب آنکه از همه چیز بخدای عز و جل بازگردد و قلب شهید آنکه او تعالی را در همه چیز
مشاهده کند سیر ۵ شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
نصیحت و راهنمائی کرده باشد و آنکه نه چنین است گمراه است و گمراه کننده سیر ۵ مرید را نشاید
که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردار است پس ذره ازان همچو قطرهٔ خون است
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیر ۵ مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
توانگران فقیر را سم قاتل است که او را دوا نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
و امکان پرهیز چه محبت دنیا در دلهای هر هم جا کرده است پس از صحبت شان ضرر عظیم
خواهد رسید سیر ۵ روایت است از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که [illegible]
و درویش عمل با غش است با یکی از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان گفته اند
غش در مذهب شان این است که برادر مسلمان خود را ناصح باید کند سیر ۵ بدان ای طالب
که هرگاه هیچ کس را در دنیا افتاده و بجاه و رغبت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده
پس بر وی است گریستن بر نفس خویش زیرا که فقر کناره گرفتن است از حب دنیا۔
سیر ۵ فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست
چنانکه فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه بدترین فقیر کسی است که بر در امیر آید و نیکوترین
امیری است که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبدالله
تستری را خواند تا دعا کند و نظر شفا و شفقتش نگرد و آخر به برکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت
باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد سیر ۵ هر که همیشه بدنیا مشغول باشد همیشه
از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است عظیم در راه نجات از [illegible]
تعالی و تقدس سیر ۵ قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است بالکلیه

چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا للمولی وازاکثر
اهل سلوک منقول ست که هرگاه مهمی یا امری عظیم مر ایشان پیش آمدی پاره صوف پاکسار
پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداخته مناجات بحق سبحانه کردی و فی الحال مستجاب شدی
چنانکه زنجیر آهن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت واقع ست علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام که مراد ازان سرا سر تواضع وانکسار وافتقار وحضور ورقت قلب آمد و دیگر نیست
و نشان آن ست آنچه روایت ست از بعض تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه
که بر پشت شان اثر تازیانه هاست پیش عبدالله بن عمر رض رفتم و گفتم که امیر المومنین را دیدم
که بر پشت شان اثر تازیانه هاست گفت سبحان الله کدام ست که امیر المومنین را تازیانه زند
او را سر هر روزی معمولی ست که در آن خلوت محاسبه نفس میکند و شب جمعه دره بر داشته نفس
خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - والحمد لله علی الاختتام وعلی رسوله الصلوة
والسلام

تقریظ جناب منشی انوار حسین تسلیم سهسوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

ونصلی علی رسوله الکریم

آیا کتابیست نامه نگاری یا صحیفه ناکامی - که هیچ زبان فصیح بیان - زانو ته کرده ادیبان حیرت تعلیم
انوار حسین سهسوانی متخلص به تسلیم میگوید هیچمدانی را که نسبت با هیچمدانی داشته باشد
دانا کی اینهمه ... چگونه ابلهانه خوش آید که در انجمن دانشمندان لب بسخن آراید
زبان تقریر نا آشنا و بلاغت و دست تحریر روتافته از طاقت - عموما مدحت اصحاب علم ایشان
وسعت ... و بصحاری ستایش و بوادی نیایش ارباب فن یاهم - ناگاه لنگ چگونه ولنگ

چه‌پاید - خصوصاً در تعریف و توصیف - علامی فهامی - مصباح کاشانه علم کلام و مفتاح خزانهٔ
کلام مستدام - صباح دامای تحقیق - سیاح صحرای تدقیق - اوج سپهر کمال - مهبط مهر فضائل -
مورث شمع شریعت - موسس اساس معرفت - کاشف غموض طریقت - واقف رموز حقیقت -
مقتدای جماعت علما - پیشوای قافلهٔ فضلا - درة التاج کملا - طرهٔ دستار قرّا - شارح عبارت
لوح محفوظ - دانای حروف ملفوظ و غیر ملفوظ - شیخ **محمد علی** نور الله مرقده - که سینه او بی تا دیگر
جزودان تنزیل بود - و این صورت معنی به پیکر محاسن جبرئیل بود - سحبان وائل را از بهر تمرین
مکالمه اش چون قاقم مو بر بدن استاده و قاضی فلک دل به لوح شوق اطفال روان خوان مکتب
تعلیمش داده - بتدوین مکتوبات اکابر دین که نایاب بودند بپرداخت - پیش چشم دیده‌وران
در ذره صحرا و در قطره دریا تعبیه ساخت - همانا رساله ایست محمود با اعتبار و مقاله ایست ستوده با
تصنیف لطیف است - و تالیف نظیف است - این کتاب چرا مستغنی صفات نباشد
و چگونه بر زخم دل حیا و نمک نیا شد - که ریختهٔ قلم ادیب کامل نصاب است - و نتیجهٔ فکر ...
سراپا احتساب - اگرچه کتب ذخیمه و ضخیمه خود را به رنگینی خواسته بخشید لیکن در نفس معنی نگه دار قش
نخواستند رسید که رنگینی عبارت هر مکتوب با اسلوب دیگر پهلو دارد - و محبوب هر خوبیست معنی در حسن ...
نیاز تصرف نیاز پای گذارد - کلک کوتاه مولوی اولو الالباب بود - و ملقب به لقب اولی
فصل الخطاب - آنانکه در میدان مناظرت کوس لمن الملکی به ذوال ... نواختند و در ... علم
مناظرت گردن مفاخرت می برافراختند - بدایع اللایح اش با ندازه خوش در ساختند و ...
تاقب او به پرواز نیکو پرداختند - چون در این مقام رسیدم با دل سخن و دست و طبع معنی آشنا
استمزاجاً و استفسواباً گفتم که در مدح قدسی جناب به دلف لالی متلالی المسمی بلوذعی و تحریر ...
تحریر نشستم - ناخواست سروش غیبی آواز داد که خبر دار در مانند ... رفتم از حد بیرون گذار

فہرست کتاب کلمات طیبات